

تذکره ۸۴
۱۶۲

سینه‌باز مؤلف حاج میرزا کمال الدین حسین اردکانی شیراز
تبع در گذشته ۱۰۸۵ در شیراز مؤلف که تعداد از وزارت گردان
از حسین غوثی از وزیران در کلاس سلسله اصولی بود
و بعد در مدرسه والده در اصفهان منصوب بود این کتاب به چند مرتبه
مؤلف حیات داشته است نوشته شد تاریخ ۱۰۹۷ هجری

تاریخ شد
۲۷ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۲

۶۹۶۶

۵۲۴۹

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب سینه‌باز

مؤلف میرزا کمال الدین

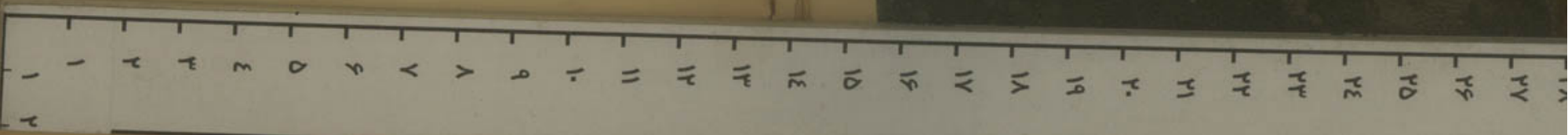
موضوع

۵۲۴۹

شماره ثبت کتاب

شماره ثبت کتاب

۶۹۷۹۳



تاریخ ثبت شد
۵۲۴۹

در نسخه شماره ۲۰۰
ص ۱۶۳

کتاب سفینه نجاش مؤلف حاج میرزا فتح کمال الدین حسین لرد در کتب سیرت شمس
در بیخ در گذشته ۱۰۸۵ در سیرت مؤلف که قدار ازاد و از سیرت گردان
از حسین غوثی در و از سیرت بان در کتاب سیرت سیدان صفی کلبور
و بعد در سیرت والد در اصفهان مصوب برین کتاب فایده حضرت در مکتب
مؤلف حیات داشته است نوشته شد تاریخ کتاب ۱۰۹۷ هجری

بازدید شد
۲۷ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۳

۸
۱
۱
۸
۸
۳
۵
۵
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۵۱
۸۱
۷۱
۶۱
۵۱
۱۸
۵۸

۵۴۵۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب سفینه نجاش

مؤلف میرزا فتح کمال الدین

موضوع سیرت و معجزات

شماره ثبت کتاب ۶۷۷۹۳

۵۴۴۹

کتابخانه مجلس شورای ملی - فهرست شده
۵۴۴۹



Handwritten notes in Persian script, including the date '۱۳۰۲' and other illegible text, written on a piece of paper pasted onto the left page.





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله فاطر السموات والارض وجاعل الملائكة والروح الواحد الاحد
الذي ليس كشيء منه شيء وهو السميع البصير هو الاول والاخر والظاهر
والباطن وهو بكل شيء عليم والصلوة على رسولنا محمد بن عبد الله
والانبياء والمرسلين وعلى آل المعصومين الذين اذهب الله عنهم
الرجس وجعل لهم تسك بهم سفينة نجاه العالمين **قال بعد** حين
كويدي كمتزين محتاج رحمت يزدجي بنا از اين كال الدين حسين علي رضا
منسوب بار دكان سنبر از كه چون در عنفوان شباب حسب الاغتيا
فقرمان نافذ الحكم بقدر سفر هندوستان روي نمود و در اوان
توقف در اخذ و در دين ميشد كه جمعي كه بر از مجتبن خالص العقيدان
اهل بيت را بنا بر مصلحت وقت اميزتر و اختلاط با ارباب چهارم
كه خود را اهل سنت و جماعت نام کرده اند ناگزير بود و هموان در محافل
و مجالس بر سبيل كفاير و تضيح در ميان نشان سخنان در باب امامت

مذاهب و ميكنست و اهل خلافت از روي اضطراب در انكار ايات و
احاديث البراهمة امامت علي بن ابي طالب صراحت ميورزند و بسياري
از مجتبن اهل بيت بنا بر آنكه از علو عقلي و عظمي و عظمي نيايند باشند
ايشان را قوه مطالعة كتب مبسوطه علماء شيعة ايشان اعتراف نمود
و استنباط دليل از كتب اهل خلافت بنابر ايشان مستعد بود لهذا
با قلت مضامعت بواسطه اشتغال شيعيان ايشان در سائر ارباب
دين ميسر در خاطر فائز تصميم يافت كه از روي انصاف در باب عقايد
فوقه ناجيه اثنا عشرية و تحفة اصول دين از معرفة الله و معرفة نبي و
امام و معاد بقرائتي التي مبسوطه مشتمل بر دلائل و اقوال هر دو فقرة
و احاديث هر دو بياصلح هر دو طائفة در قلم از بخوي كه مردم را از ان
مسائل حتمی و افروزي شود ليكن كثرت سواد ناكار و عدم اعتنا
روذكار سلك انجام اين كار را بوقت ديگر حواله نمود تا آنكه در حين ارادة
مراجعت بوطن ما لوف بعضي از عزيزان كراني بر خيزد بغير سابقه مبالغه
كردند و چون باضي وقت و عدم فرصت نهانيت خاطر پنهاني علاوه
كشيد بود و انما ايزد كتب كه ميمايست در نظر ايشان نيز بدست آمدن
تفسير لاهوت داشت لهذا مطلوب معهود را از خيزه توتير او رد
مناسب ندانند تا در نايفت مختصري تمام الفباية عام النفع در باب امامت
برداشت و بر ذمة خود لازم كرد ايند كه در جميع مراتب سخن جانب انصاف
معيدي داشته هر موخي از طريق صواب بخلاف نور زدود در توضيح و تبيين

دلایل کوشش نماید بخوبی که خاص و عام را از قولید جلیله ان بهر تمام
بوده باشند و از برای اتمام حجت همه جا احادیث و روایات داله
بر مطالب را از صحاح معتبره و کتب معتدله علمای موقر القول مسلم
البشیر السنیان مخبره نمودند تا خصم را در انکار مجالی نماند چون گویند
بخدا و رسول صورت پذیر است مناسب دید که بر سبیل اجمال از
شناخت خدا و رسول برخی مذکور سازد و در خاتمه از معاد نیز بر
سبیل اختصار سخن چند نگاشته بدو چون عرض اشغاج جمیع طالبان
طریق مستقیم است لهذا هر جا سبیل را از عقده مات ظاهر که
هر کس دریافت ان تواند نمود استخراج مینماید و این مختصر که مناسبت
بسفینه نجات مرتب گشت بر سه مقام و خاتمه و الله الموفق والمعین
مقام اول در معرفت الله مشتبه بر دو اساس **اساس اول**
در تقریر لیل بر نبوت واجب الوجود بدانکه معنی موجود که در ادب
باهست در فارسی بدین است و احتیاج تعریف ندارد و همچنین
معدوم که در ادبست باینست در فارسی لهذا از بلیه و صبدیان هر کس
سوال کنند که فلان چیست یا نیست البته جواب میدهند بلی که
بر پسند معنی هست و نیست را و از خاص فرد و ماصدق موجود یعنی
انچه موجود بران محمول میشود و راست می آید چنانکه میگویند فلان
چیز موجود است آنست که مظهر انرا باشد یعنی اثری بر اثر مرتب شود
یا باعتبار قابل بودن مثل پیداشدن در روشنی از افتاب و حرکت از خیم

یا باعتبار قابل بودن مثل استعداد بطقه از برای صورت نباتی و
انسانی معدوم آنست که اثری بران مرتب نشود پس اگر بر شی
اثری مرتب شود در خارج اذهان امر موجود خارجی گویند و اگر اثری
بران مرتب شود در اذهان امر موجود چه میگویند و بر بنیاس
کن که معدوم را و همچنانکه معنی موجود و عدم که عبارت از نبودن
و نبودن نیز بدینست چنانکه ظاهر است و فرد حقیقی وجود ان است
که شیئی باعتبار ان مظهر آثار و ماصدق معنوم موجود است همچنانکه
فرد ان مرتب است که سعه سمعها و جود کوبها و سایر چیزها بار بر پشت
و ازین وجود تعبیر کرده میشود هستی دیگر باید دانست که نسبت وجود
و عدم هر دو با هم هیچ امری از امور متصور نمیتواند بود که ضروری باشد
والا لازم می آید اجتماع نقیضین بواسطه آنکه بنا برین تقدیر هم چون
نظر بذات ان امر ضروری خواهد بود و هم عدم پس در خارج هم موجود
باشد با ضرورت و هم معدوم و اینست مکرر اجتماع نقیضین و هم
چنین نمیتواند که امری از امور نه صلاحیت انصاف بوجود خارجی
داشته باشد و نه صلاحیت انصاف بعدم خارجی و الا لازم می آید
که نه موجود باشد در خارج و نه معدوم و اینست زیرا که ارتفاع
نقیض بر است پس هر امری از امور متصور یا عدمش نظر بذات
ضروریست و صلاحیت وجود ندارد یا وجود نظر بذات ضروریست
و عدم بر ذاتش و اینست یا نه عدم نظر بذاتش ضروریست و نه وجود

بلکه صلاحیت اضافة بوجود دارد و هم صلاحیت اضافة بعد
اول را مسموع میگویند و ثانی را واجب و ثالث را ممکن پس موجودی
مختص است در واجب و ممکن و بعد از این بدانکه هر چه نظر بذاتش
قطع نظر از جمیع امور و معاین موجود باشد یعنی ذاتش بی ثباتی بدون
احتیاج با مریض امور کاوی باشد در مظهر آثار بودن بیشک و تشبیه
عدم بر ذراتش را نخواهد بود و این معنی بسیار روشنست نزد ذرات
سلیم و لهذا از همه چون نظر اصناف ذاتش بر حست بهیچ وجه و حیث
از ذات منفک نمیتواند شد لکن میگوئیم باید که از وجودات فرد
باشد که نظریات بذات بدون احتیاج با فرد بیکر موجود باشد و الا
هر یک از وجودات در وجود شدن محتاج خواهند بود بهلیت
و وحدی یعنی وجود دهند زیرا که بدیه عقل جاگست بانک هر چه
در وجود محتاج بقدر است البته محتاج خواهد بود با ایجاد کنندگان
موجد نیز باید که در حین ایجادان شئی موجود باشد چه وجود دهند
سزاوار تر است چنانکه روشنست بر جمیع عقلا پس بطریق اولی محتاج
خواهد بود و بنا بر فرض مذکور آن موجد نیز محتاج است به وحدی
دیگر و همچنین پس حال از اینست که بر مگر در بطریق دور مثل آنکه در
عمر و ایجاد کرده باشد با فرض عمر و را بکر و بکر را خا لد و باز خا لد را
اچا کرده باشد با هر دو بطریق تسلسل مثل آنکه در بدایع و ایجاد کرده
باشد و عمر و را بکر و بکر را خا لد و همچین الی غیر الهاتیر برود و هیچ جا

مشبه نشود و این هر دو باطلست زیرا که از این قرار هر یک در موجود شدن
موقوفند بدیگری پس از یکجا موجودی رسیدن دیگری از آن بهم تعلق
رسید و از برای هر عاقلی از ملاحظه این سلسله که موجود شدن
هر یک از آنها دریند موجود شدن دیگر و یقینا شد بقیه تا به حجاز
بهم میرسد که هیچ یک از آنها موجود نیستند و این درین صفت است
و اصل اشک و تشبیه در آن راه ندارد و این است که هرگاه شخصی گذرد
برقالبی چند همچنان افتد و بار دیگر بگذرد و همه را زنده باید و سوال
کنند که اینها را که جان بخشید از جمیع مردم عالم اتفاق کرده او را
دهند که اینها هم از یکدیگر جان افتد ندی آنکه موجودی دیگری
کس با دو کس یا هر از آنها زنده ترده باشد اشخص هر که اعتقاد بخواد
کرد و بهیچ وجه باورش نخواهد افتاد بلکه انرا کذب محض خواهد شد
و سخن همه را بر حق نیز و استنفاذ حمل خواهد کرد چنانکه ظاهر است **شعر**
شمع بی نور چه نوره بیک چه دور نبرد شمع در از وی نوزد پس محقق
شد که فردی از موجودات هست که نظریات بذات موجود است
و دانسته شد که هر چه نظریات بذات موجود است انفکاک وجود
از ذاتش محالست و هر چه انفکاک وجود از ذاتش محال باشد
عدم بر وی را نخواهد بود و الا که از مریضی بیکر موجود باشد و هم معاد
و این اجتماع نقیضه است و اجتماع نقیضین محالست بدیهه و چون
دانسته شد که هر چه عدم بر ذاتش روانست واجب الوجود است پس

متین کرد بد که او را ناچار است از او نیک کار واجب الوجودی که بنا
 خود موجود است و بهیچ چیز عدم بر ذلش روا نیست و جمیع سلسله
 وجودات با او منتهی میشوند و هوالمبدأ و الیه المآب **پس از آنچه**
 تحریک است ظاهر شد که وجود واجب غیر ذات است و لا در مرتبه
 ذات بنیانه موجود خواهد بود بلکه محتاج باشد در موجود شدن
 بوجودی که غیر ذات است و حال آنکه ثابت شد که باید در مرتبه ذات
 بنیانه موجود باشد و نیز اگر وجودی که واجب با وجود است ذات
 بر ذات باشد لازمی این تقدم ذات خالی از آن نیست که مقتضی
 آن وجود ذات است یا غیر ذات که ذات باشد لازم می آید تقدم ذات
 در موجود بودن بر وجودی که با آن موجود است زیرا که مقتضی وجود
 باید با لغات مقدم باشد در وجود بر آن وجود بدیهه و اریحالیست
 زیرا که مفروض اینست که واجب با آن وجود موجود است پس چگونه
 در وجود بر آن مقدم میتواند بود و این بان مانند که جسمی سرخ باشد
 پیش از موجود شدن آن سرخی جسم با آن سرخ میشود و اگر غیر
 ذات است لازمی آید که واجب با اقتضای دیگری موجود شدن باشد
 واجب الوجود ممکن الوجود خواهد بود و اریحالیست بالضرورة
 پس روشن شد که ذاتش عین وجود و هستی قایلینفست **اساس**
دو در صفات واجب الوجود و تمام مقصد در ضمن چهار منبج
 صورت بدین خواهد شد **منبج اول** در علم و مناسبات آن از

قدرت و اراده و اختیار **بدانکه** صفات آن است که بود نش از آنرا
 هر موجودی از موجودات مثبت بخوبی از خوبی و تمامی آن موجود
 باشد و نبودنش مستلزم نفعی از نا تمام و بقصر چون واجب
 الوجود اصل همه موجودات و صدای همه حقایقست تا تمامی و نفع
 بر ذلش روانست بالبدیهه بلکه باید منصف باشد جمیع صفات
 کمال و از جمله صفات کمال و از جمله صفات کمال بل قوی و اشرف
 کالات علم و داناییست که خودش از برای همه موجود موجب کمال
 آن موجود است و ضدش در جهل و نادانست از برای همه استیبا
 نقص تمامست و نیز بر صاحب حد بر درست روشنت که جمیع
 صفات کمالیه هر شیئی مرتبست بر خود وجود واجب اصل و مبدا همه
 حقایق و قوی و اکل جمیع وجودات باشد بجهتی که همه حقایق و
 وجودات بطفیل ذات او هست و باقی باشند بقیه کصفا نش نیز
 قوی و اکل و اصل جمیع صفات کمالیه موجودات خواهد بود بخوبی
 که هر صفت کمالی ششم باشد از شرف صفات کمالیه او پس تحقیق شد که
 واجب الوجود بقا ایشانه نظر بنات بنیانه عالمست جمیع چیزها خواه
 کلی خواه جزئی خواه موجود خواه معدوم خواه محسوس خواه
 معقول پیش از زمان و مکان و زمین و آسمان و غیر اینها بخوبی که از
 از آن بد هیچ ذره از ذات در هیچ وقتی از اوقات انعام او برور نیست
 و الا لازمی آید که در مرتبه ذات از حیثیت ندانستن امری ز امور جا

و ناقص باشد و این خلقت بدیهه عقل مستقیمست **تعالی عن ذلک**
قلوا کبیرا سبحان من لا یؤوب عنه **مشقالات** **ذوق فی الارض لاولی النبی**
وقطع ازین امور هر کس در صنایع موجودات و آثار مترتب بر آنها
و ارتباط و مناسبت اجزای عالم از افلاک و عناصر و اجاد و نبات
و حیوان و انسان فی الجمله نامل میکند جز در همین بهم میرساند که از
عالمست جمیع خصوصیات اشیا و داناست بنام حقایق محتمله و
جهات متصوره در واقع حاله و یاد و اب و انش را که هر یک ضد
با دیگری ان نحو مترادف دادن و همچنین انسان موجودی از ان بد
اوردن با ان همه غرایب از شاسب اجزای عالم و باطن و خصوصیه
هر یک از ان اجزا و امتیازشان بوی که اصلا کار هیچ یک از دیگری
نمی تواند مدن جنان که شاهد میشو در حواس پنجگانه و غیر اینها
از لب و زبان و دندان و دست و پا و امثال ان و انمای از شعور
و ادراک دادن که محیط بر خصوصیات هر موجودی تواند شد و
این همه هنرها و صنعتها از او بدید بتوانند آمد بغير از حکیم حقیقی و
دانای تحقیقی نمی آید **بلکه نظر** کردن بکار و کرد هر فردی از افراد
انسان که دانست بر دانش و هنر ان انسان موجب اعتقاد ثابت و
جائزست بدانند و کمال فرزند زبر که بدیهه عقل سلیم ها گشت
که هر هنر که از فریب می آید از فریبند بر وجه احسن و انرا و اکل نیز
آمد پس او بطریق اولی عالمی باشد جنان که ظاهر است **دیگر** باید دانست

که قدرت عبارتست از توانایی بر فعل و ترک او ممکن که بودن و نبودن
بره انش را باشد یعنی بودن شیئی بجهتینی که بر طبق اراده و صد خود
کردن و نکردن چیزی از نقطه نظر او تواند آمد چنانکه روشنیست از
نسبت اشخاص انسان با دانشت و برخواست اختیاری و وضش
عجز است که عبارتست از قادر نبودن و ناتوانی جنان که ظاهر است از نسبت
اشخاص انسان بنش و نما و سفیدی و سیاهی و امثال اینها و بر هیچ عاقلی
مستور نیست که قدرت از جلال صفات کمالیست و عجز از ادنی
مراتب نقص است پس مقتضای مقدمات سابقه باید که واجب
الوجود نظریات بدیهه قادر بر جمیع حقایق باشد شجری که هیچ اوری از
امور متصوره در بقیه امکان از قبضه قدرتش بیرون نباشد و الا
لازم بود عجزش نظریات و عجز نقص است و نقص بر واجب و انیت
و همچنین که وجود و علمش فوق جمیع وجودها و علمهاست قدرتش
نیز فوق جمیع قدرتها خواهد بود پس هر چه خواهد کند و هر چه نخواهد
کند **ما شاء الله کان وما لودشیا لیکن** **مبداء** **بدا** **انکار** **اراده** **عبارت**
از نزه و قصد بر فعل یا ترک **اختیار** عبارتست از انکار اراده شخص **خلیه**
داشتن باشد در فعل و ترک اشخاص و چون دانسته شد که واجب
الوجود قادر مطلقست و فعل قادر مسبوقست تا اراده ظاهر شد که
واجب الوجود مرید و مختار نیز هست **وجون** عالمست بر جمیع امور
سبب و بصیرت خواهد بود باس معنی که عالمست بر جمیع مسوغات و

چنانکه هست علی اقوی و نظیر از علم مکات با آنها بدون احتیاج بالذکر
و چشم زیرا که احتیاج تقص است و نفس بر واجب الوجود روایت
و چون نفوس انسانی را از مرتبه اذکار نیست لهذا بواسطه آذکار یافت
مسموعات و بصیرات میکنند چه اگر نفسی از نفوس بی اله سمع و بصیر
نشد و بی بیند که هست در مرتبه نفسی از آنها که درین بخوار در اند
محتاجند بالذات چنانکه روشنست نزد نظریه مستقیم دیگر باید آ
که حیوة اگر در حیوانات عبارتست از قوی که مقضی حس و حرکت
باشد بیک در واجب الوجود و عقول و نفوس راجع میشود بوجود
با علم و اراده و قدرت پس چون محقق شد وجود و علم و قدرت و اراده
واجب ظاهر شد که واجب الوجود حق است **و چون** عدم بر ذات واجب
الوجود روایت نیست پس همیشه بوده است و پوست خواهد بود ^{عش} و یا
اول متصفست با زلیه و قدم و امثال او باعتبار ثانی موصوفست
با بدیه و بقا و نظایران **و حکیمست** زیرا که صنایع و بدایعش محکم و
متقرب است و مشتملست بر صلیتها و منفعتها یعنی انسان **دیگر باید**
دانست که اطلاق متکلم بر اشخاص انسانی نماعتماد نیست که کلام
با آنها قایمست زیرا که کلام عبارتست از حروف و کلماتی که از توجع هو
بسبب حرکت مخصوصه اله متکلم وجود میشود در هوا و بعد از آن نفس
ناطقه از بواسطه قوه سماعه در میساید پس اگر متکلم یعنی ناقص
بدان کلام باشد لازم می آید که هو متکلم باشد نه انسان بلکه اطلاقش

اعتبار

باعتبار قادر بودن بر ایجاد کلامست بقصد اعلام غیر استعلام از
غیر و گاه باشد که بدون قصد اعلام و استعلام باشد چنانکه مشاهده
میشود در بعضی اوقات از مجازین و چون واجب الوجود قادر بر ایجاد
همه اشیاست قادر است بر ایجاد کلام بقصد اعلام غیر از جانب خود
پس متکلم خواهد بود بمعنی مذکور و همچنین اطلاق متکلم بر افراد انسان
حقیقت بدون قیام کلام بان افراد اطلاقش بر واجب نیز حقیقت
خواهد بود یعنی که کلام باوقایع است در این اشیاء متکلم بودن واجب
الوجود احتیاج نیست بکلام نفسی در راجع میشود بعلم بنفس حروف
و کلمات یا مجموع حروف و معانی چنانکه ظاهر است **منهج و سبب در**
عیب صفات بدانکه انصاف شخص بصفت مشالها و وفادار و شایسته
بر و نوع است نوع اول آنکه در انصاف علمی و قدرتی که زاید است بر آن
شخص موجود شود و بان اعتبار شخص متصف شود بعا و وفادار چنانکه
انصاف جسم با سوره و بعضی که باعتبار وجود سوره و بیاض مغایر ذات
جسمست در جسم و از این قبیلست انصاف افراد انسان بعا و وفادار
و شجاع و امثال آن چنانکه عالمند بعملی که خدای تعالی در آنها ایجاد
کرده و همچنین قادر و شجاعند باعتبار قدرت و شجاعتی که خدای تعالی
با آنها عنایت نموده و نوع ثانی آنکه اصل ذات بدون احتیاج با امری
متصف باشد بقادر و عا و امثال آن یعنی کاری که از مجموع ذات
و صفات ذات آنها بدون انضمام امری دیگر و بجز مجموع ذات

و صفت مرتب شود بر ذات آنها مرتب شود مثلاً روشن بودن ذات
ستغله باعتبار نور نیست که خدای تعالی در آن ایجاد کرده اما اگر نور
قادر بر نفس یافت شود روشن خواهد بود آن نور نفس ذات خود نه
با انضمام و همل هی امری غیر ذاتش و مراد از تعیینیت در واجب الوجود
این نوع از انصافست یعنی همچنانکه موجود است بنفس ذات عالم
قادرست بنفس ذات و همچنین در سایر صفات کمال و ذاتش در انصاف
باین صفات محتاج با انضمام امری زاید بر ذات نیست بلکه ذاتش به
شماشقی نلیب مناسب مجموع ذات و صفتست و الا لازمی آید که در مرتبه
ذات بدان تا ناقص باشد و در کمال شدن و انصاف صفات کمال
محتاج بان امری باشد و این بر واجب الوجود روان نیست چنانکه
ظاهر است و نیز خدای از آن نیست که آن صفت زاید بر ذات خودش
در خود ایجاد کرده یا غیر خودش اگر خودش ایجاد کرده با علم و قدرت
ایجاد کرده یا بی علم و قدرت بر تقدیر اول لازم می آید که علم و قدرت
پیش از علم و قدرت وجود باشد و امری است بدیهه زیرا که تقدیر
شی است بر نفس و بر تقدیر فانی لازم می آید نقص بواسطه آنکه سلب
علم و قدرت در مرتبه از مراتب نسبت امری از امور ممکنه نظر واجب
الوجود نقص است چنانکه دانسته شد و اگر چیزی در او ایجاد کرده
لازم می آید که دیگری او را کامل کرده باشد و این محالست زیرا که متنا
واجب الوجود بودنت بالذات و نیز عقل سلیم پوشید نیست

کونع ثانی از انصاف اوست از نوع اول و واجب الوجود باید که اعلی
و اشرف مراتب انصاف داشته باشد پس محقق شد که صفات کمالیه
واجب را باید بر ذات نیست **منهج سی و دوم** در بساطت واجب الوجود
و مناسبات آن و ازین بسطت بودن یعنی جزوین داشتن واجب الوجود
تغییر کرده میشود با حدیث بدانکه جزو بر دو قسم است جزو خارجی و جزو
ذهنی جزو خارجی است که داخل در مرتبه شئی باشد و وجودش در خارج
متبزه و جدا باشد از وجود کل مثل غسل نسبت بسکنجین و اینچنین
جزوی محمول بر کل نمیشود و لهذا اگر چه میتوان گفت سکنجین بر
از غسل و سرکه اما نمیتوان گفت سکنجین غسلست و جزو ذهنی نیز
محققین نیست که داخل در مرتبه شئی باشد لیکن وجودش از وجود کل
ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل و لیکن مرتبه کل در ذهن بسی
تحلیل عقلیان منقسم شود مثل حیوان و ناطق نسبت با انسان که هر
در وجود خارجی ایشان متحدند اما عقل همیشه انسان را بعد از عقل
باین دو جزو تحلیل میدهد و اینچنین جزوی محمول بشود بر کل و لهذا
میتوان گفت انسان حیوان است و انسان ناطق است اکنون میگویم
خدای تعالی مرکب نیست و الا لازم می آید که محتاج باشد در وجود
و محقق اجزا زیرا که وجود جزو مقدمست بر وجود کل اما تقدیر اجزای
خارجی خود ظاهر است و اما تقدیر جزو عقلی بواسطه آنکه اگر چه کل آن
اجزا مفرد است در وجود اما عقل بوجدان می آید که فاعل وجود بیخبر و

مقدمست بر فلقش بکل و احتیاج در وجود منافات دارد با و آن
 الوجود بودن و نیز میگویم واجب بر تقدیر ترکیب یا مرکبست از اجزای
 خارجی یا از اجزای عقلی و هر دو قسم باطلست اما بطلان قسم اول
 بواسطه آنکه اگر جزوی از اجزای واجب ممکنست واجب نیز ممکن
 خواهد بود چه امکان جزو مستلزم امکان کلست بدیهه و اگر جمع
 اجزای او واجب الوجود باشد پس قطع نظر از آنکه مرکب از او واجب
 یا پیشتر محض اعتبار است مثل مرکب از زرد و سبز و خاصیت
 درو بهم میرسد یکی احتیاج در وجود اجزای آنکه ظاهر است و یکی عدم
 برزانش در نبودن جمع مرکب باعتبار عدم جزو است از اجزا و مفروض
 اینست که اجزای واجبند پس عدم هر یک در آن خواهد بود و چون
 خاصیت اول منافات دارد با واجب بودن و خاصیت دوم میامکن
 بودن پس واجب الوجود بنا بر نه واجب باشد و نه ممکن و حال آنکه
 موجود منحصراست در واجب و ممکن چنانکه دانسته شد و خلاف
 مفروض نیز هست زیرا که مفروض اینست که واجب الوجود است و
 اما بطلان قسم دوم بواسطه آنکه اگر هر یک از اجزا نظریات بنات
 موجودند پس هر یک واجب الوجود میباشند مغایر با کل در ذات
 و وجود زیرا که بنا برین وجود جزو عین ذات جزو است همچنانکه وجود
 کل غیر ذات کلست و چون شکی نیست در مغایرة ذات جزو با ذات
 کل پس بر تقدیری که وجود هر یک از اجزا عین ذات باشد وجودشان نیز

مغایر وجود کل خواهد بود پس لازم می آید که آن اجزا خارجی باشند
 نه عقلی و این خلاف مفروض است زیرا که مفروض آن بود که اجزای
 عقلی اند و نیز دانسته شد بطلان جزو خارجی و اگر بعضی از اینها نظر
 بنات موجود نباشند ممکن خواهد بود و امکان جزو مستلزم امکان
 کلست بدیهه و نیز اگر جزو عقلی است باید که لازم می آید که ذات
 جزو عین ذات کل باشد بواسطه آنکه جزو واجب باید که بنا بر موجود
 باشد و الا ممکن خواهد بود و امکانش مستلزم امکان کلست
 هر گاه نظریات موجود باشد عین وجود خواهد بود چنانکه دانسته
 شد و چون وجودش با وجود کل متحد است و وجود کل عین ذات
 پس ذات جزو عین ذات کل باشد و این محالست زیرا که شکی جزو
 خود نمیتواند بود بدیهه دیگر باید دانست که همچنانکه واجب الوجود
 جزو خارجی و ذهنی ندارد جزو مقداری نیز ندارد و جزو مقداری
 عبارتست از اجزای که عقل معیونت و هم از شئی انتزاع کند مانند
 اجزای که از جسم و مقدار انتزاع میکند مثل نصف و ثلث و ربع و غیر
 اینها و باعث بر صحت انتزاع کشیدگیست خواه از یک جسم مثل خط و خواه
 از دو جسمه مثل سطح و خواه از سه جسمه مثل جسم در طول و عرض و عمق
 هر سه کشیدگی دارد بنحوی که عقل معیونت و هم انرا در هر سه جهت
 بنصف و ثلث و ربع و غیر اینها از اجزا و متغایر بحسب اشیان تقسیم
 میسازد و این خواجرا متحدند در ماهیة با کل زیرا که نصف جسم مثلا

جسمت و همچنین ثلث و ربع و فرقی نیست در اب بودن میا قطع
 و دریا هر چند یکی است تراست از دیگری و اینچنین اجزائی موجود بالفعل
 نیست بلکه موجود است بوجه کل در ضمن کل مثلاً در جسم هر چند از
 اجزای متعدده فرض کنی انجسیم که موجود بالفعلست که آن اجزاد را
 با لفظ موجود است و همدان پاره شدن انجسیم آن اجزا موجوده
 بالفعل میشوند و لهذا در بنوقت صادقت کرد و جسم است یا سه
 جسم یا پیشتر بقدر انجسیم از پاره شدن بهم رسد و همدان دانستند
 جزو مقداری و خواصش میگویم محالست که واجب جزو مقدار
 داشته باشد از برای آنکه بنا برین تقدیر ذات واجب با ذات
 انجز و متحد خواهد بود چنانکه دانسته شد از خاصیت جزو مقدار
 و آن جزو ما دام که با کل پوسته است موجود بالفعل نیست چنانکه
 ظاهر شد و هر چه ذاتش در وقتی از اوقات موجود بالفعل باشد نظر
 بذات بذات موجود نخواهد بود زیرا که محقق شد که هر چه نظریات
 بذات موجود باشد هیچ وجه عدم بر ذاتش روا نیست پس اگر واجب
 جزو مقدار بود داشته باشد لازم می آید که نظریات بذات موجود باشد
 و حال آنکه در اساس اول دانسته شد که واجب نظریات بذات موجود
 و هر گاه اجزای مقداری نداشته باشد جسم و مقدار خواهد بود زیرا
 که جسم و مقدار منقسم میشوند با جزو مقداری بلکه در مهیت هر دو
 انقسام با جزای مقداری معتبرست **دیگر** بدانکه واجب الوجودی

نیست زیرا که جوهر میکنست که قاب نفس باشد مثل آب آتش و عقول
 نفس واجب ممکن نیست بدیهه **و عرض** نیز نیست زیرا که عرض
 موجود نیست که در تحقق وجود محتاجست بحال خود مثل رنگ که
 محتاجست بحسبی که محل انست و واجب الوجود در وجود محتاج بقدر
 نیست بلکه هر با محتاجند **و محجرات** یعنی در مکان و جهت نیست
 زیرا که هر موجود قاب نفس که در مکان و جهت باشد البته فو قش
 از تحت و پیش از بسیار است بدیهه پس منقسم باشد باجز
 مقداری و دانسته شد که واجب اجزای مقداری ندارد و نیز در
 سلیم و فطره مستقیم است که افزیندن مکان و جهت از مکان
 و جهت بیرونست و بودنش در مکان و جهت بان مانند شخصی در
 نفس الامر و واقع در زمین با آسمان خیالی خود باشد **بر فایده قیوف**
لطیف حقون الاذغان و هر گاه واجب بیرون باشد از احوط
 مکان و جهت بدین نخواهد شد زیرا که بدین چیزی میبینیم محقق نیست
 بدون بودن آن چیز و جهت و مکان مقابل بدین بیننده چنانکه
 ظاهر است و خلافتش مکاره محض است **لا تدركه الابصار وهو يدرك**
الابصار وهو اللطيف الخبير دیگر بدانکه ذات و حقیقت
 واجب الوجود کلی نیست زیرا که کلی در مرتبه ذات بذات موجود
 نیست بلکه محققش در ضمن اشخاص است و در ضمن هر شخصی بوجود
 تشخص اشخاص موجود و مشخص است چنانکه ظاهر است از تحقق مهتبه

انسان در ضمن زید و عمر و غیره او دانسته شد که واجب الوجود
 در مرتبه ذات با او موجود است پس ذات واجب کلی نخواهد بود
 و چون کلی نیست و محققش بنفس ذات بی انضمام امری دیگر نیست
 و فعلیش نیز بنفس ذات باشد چنانکه ظاهر است **منه چهارم**
 در توحید یعنی تفریق لیل بر وحدانیت واجب الوجود سابقین
 باید دانست که مفهوم واجب الوجود غیر از آن یک ذات جزئی حقیقی
 که در عربی مسمای لفظ التماس است دیگر فردی ندارد زیرا که اگر دو
 واجب باشد باید که در جمیع صفات مثل عالمیت و قدرت و خالقیت
 و از قبیل واحدیت و غیر اینها مشترک باشند و الا لازم می آید که
 احدها از دیگری قوی و اشرف و اکمل باشد و این منافات دارد با
 الوجود بودن چنانکه ظاهر است و سابقان نیز دانسته شد و نیز
 باید که در هیچیک از صفات احدها اقوی از دیگری نباشد و الا ان
 واجب دیگر واجب الوجود نخواهد بود و هرگاه در جمیع صفات
 مشترک و مساوی باشند باید که در ذات نیز مشترک باشند زیرا
 که عقل جمیع عقلا از اتحاد صفات و لوازم آنها حکم می کند
 اتحاد آنها با در تمام ذات یا در جزو ذات مثلا عقل چون زید را
 میسجد و می بندد که در بسیاری از صفات و اثار مثل بطون و کسب
 و سخن و غیر اینها مشترکند باید که حکم میکند با اشتراک آنها در
 اتحادشان در نوع و چون او را با اب یا سنگ میسجد و می باید که

در بسیاری از صفات از یکدیگر مشتقند حکم میکند با اتحاد در نوع چه
 اگر حکم با اشتراک در ذات از راه اتحاد در صفات و اثار نبود باینست که
 عقل بخوبی کند که زید مثلا نامشک و با قوت با بنه از یک نوع است و این جمله
 با اب قران بهیچ وجه مشترک نیست نه در تمام ذات و نه در جزو ذات
 و این خلاف بدیهه جمیع عقلاست و هرگاه عقل از اتحاد بسیاری
 از صفات حکم صادر می کند بر اتحاد در ذات و ذاتی تعیین است
 که از اتحاد و نشاوی در جمیع صفات بطریق اولی حکم خواهد کرد در
 واقع چگونگی عقل تخمین کند که در جزو در جمیع صفات و خواص مشترک
 باشند و اصلاً احدها در صفاتی از صفات مشترک بر دیگری زیاده
 نداشته باشد و مع هذا بهیچ وجه در ذات مشترک نباشد پس ظاهر شد
 که اگر دو واجب الوجود باشد البته مشترک خواهند بود در تمام
 یا جزو ذات و بنا بر اول لازم می آید که ذات و حقیقت از دو واجب
 امر کلی باشد مشترک میانه هر دو دانسته شد که ذات واجب کلی
 نیست و الا واجب واجب نخواهد بود چنانکه گذشت و بنا بر ثانی
 لازم می آید ترکیب واجب از اجزا و این نیز محالست چنانکه دانسته
 شد مفصلاً **یکم** گفته میشود که اگر واجب الوجود متعدد باشد
 باید که هر یک قادر و توانا باشند بر ایجاد هر مکنی از ممکنات و الا باعجز
 هر دو لازم می آید باعجز احدها و قدرت و توانایی احدها باید که غالب
 بر قدرت و توانایی دیگر نباشد و الا احدها واجب نخواهد بود و **دو**

11
هر دو بر یکا جمع ممکنات یک بخوار قدرت داشته باشد ^{باید} بشود
بود که صد و هریک از ممکنات از مجموع آن دو واجب باشد این
معنی که فاعل و موجود مجموع من حیث المجموع باشد نه هر یک زیرا
که هرگاه هر یک هر یک با استقلال از برای ایجاد کافی باشند دیگر فاعل
بودن مجموع من حیث المجموع آن دو واجب معقول نیست و واقع
دو واجب که هر یک فاعل نامند و بنفس اراده خود مستقلند در
اجداد چگونه فاعل ناقص و جزو علت می توانند شد و نمیتوانند
که احدهما ایجاد بعضی کنند و دیگری ایجاد بعضی دیگر را که هرگاه هر
واجب باشند و برهانها را یک بخوار قدرت و علم داشته باشند
دیگر اختیار کردن احدهما بعضی از ممکنات را و دیگری بعضی دیگر را
ترجم بلا مرجع است چنانکه ظاهر است و نمیتواند بود که احدهما همیشه
اجداد کنند و دیگری اصلا ایجاد چیزی نکنند زیرا که هرگاه هر دو قادر
و عالم بر جمیع حقاقتها باشند پس اختیار کردن احدهما ایجاد را و
نکردن دیگری ایجاد را مستلزم ترجیح مرجوح است اگر ایجاد با ترک
بهین باشد یا مستلزم بلا مرجع است اگر مساوی باشند پس روشن
شد که اگر واجب الوجود متعدد باشد عالم الوجود نمیتواند شد
لو كان فيهما الهة الا الله لقد ناما معادوم در بنوعی مشتمل
بر فاعله و چهار رکن **فاعله** در بیان معنی مراد از بنی بدانکه بنی عبارتست
از انسانی که خدای تعالی او را مخلوق فرستاده باشد از برای ارشاد و

هدایت و رسانیدن احکام الهی بخلاق و همچنین رسول لیکن
جمهور علما مثل صاحب کشف و مرئیت شریف و غیره در
تفرقه میان بنی و رسول جنین گفته اند که بنی عم است از آنکه بنی و کتابی
داشته باشد مثل موسی با توحش درین سابق باشد مثل ذکر یا حی
و رسول باید که صاحب دین و کتاب باشد و این مخالفت دارد با حد
مروی از ابوذر که رسول خدا گفته بنی صد و بیست و چهار هزار است
و از جمله سیصد و سیزده رسولند و صد و چهار کتاب بر ایشان
نازل شد چه مقتضای این حدیث است که بنیست که هر رسول صاحب
کتاب باشد و حق در تفرقه میان بنی و رسول چنانکه در کتب علمای اهل
بیت روایت شده از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
که رسول باید ملک را معاینه بیند و با او سخن کند و بنی لازم نیست
که ملک را معاینه بیند بلکه بنیوت باهام و خواب دیدن و سماع
صوت نیز مستحقه بشود **در بیان ضرورت وجود بنی**
بدانکه لطف و حکمت باری عزوجل الهی همواره مقتضای اصلیت و ملکیت
نظام عالمست و پیوسته هر بنی از انواع موجودات را در خود رده
استعداد و قابلیت برین کمال ممتاز میکند تا لعل در کان از بنی
خوبتر باشد بنیست که میاست و گوهر در صدق از شیخ البروجی
سیراب و شکر نیست در شرافت و علو نشاء انسانی و وسعت علم
هائیکه تزییات و تزیلاتش کرد در یک طرف از اعلی علیین ملک که گشته

و در یکسو بقوهها و برهیمه بوسند و نوزدهم قائل محقق است که بر حکمت
 و لطف بی اندازه الهی همیمل و معطل و آگذاشتن نوعی جنین که در
 حقیقت اشرف انواع موجودات عالم کائنات است و اینست بلکه
 واجب و لازم است ترتیب و تکمیل تا بحسب خصوصیت اشخاص
 کالات ممکنه نوع بفعل اید و ظاهر است که کمال حقیقی نوع انشا
 است که عملی باشد بفضایل مثل علم و حلم و خلوص صفای باطن و امثال
 اینها و مصنف باشد از زایل مثل جهل و حسد و نجل و امثال اینها
 و مصدرا عمل حسنه باشد مثل صدق و عدل و احسان و محبت
 از افعال فحیه باشد مثل کذب و ظلم و عدوان و امثال اینها و شکی
 نیست که این بخوان کال بی معلومی بانی که هر رتب را مطابق و حی الهی
 بخلاف او ارشاد نماید و طریقه است کمال این کالات را چنانکه باید با اشخاص
 بیان فرماید و هر از جانب خدای تعالی بوعده و وعید مطابق نفس الامر
 تحصیل کالات مطلوبه باز دارد جمیع الحوصلت **دیگر** بر عقلا
 مستور نیست که هر یک از افراد انسان شهبائی از عهد نظام انبیا
 و زیستن خود بر نمیتوانند اما بلکه محتاجند با جمعی عظیم که هر یک
 از امور معاون یکدیگر باشند که بعضی در انجام غنای مدخلیت دارند
 باشند و بعضی در تهیه لباس و بعضی در ساختن مسکن و همچنین
 در سایر و احتیاج چنانکه با الفعل متاھن میشود پس لابد است
 از آمیزش با یکدیگر و اشتغال بمعاملات و مناکحات و وفای عهود

و این بخوان نظام بطریق دیگر از جنف و میل و فساد نوع خالی باشد تا
 کامل که بیان کند طریقه عدل در مناکحات و معاملات و سایر
 امور ضروری و تعلیم دهد طریقه اکتساب ضایع و استخراج اغذیه
 و ادویه را و مردم را از غیب و بحرین نماید بر اموری که موجب صلاح
 نظام باشند و همه بر اطاعت او امر و نواهی او رضاد دهند دست بهم
 نمیتوانند داد و بخیلین حاکمی نمیتوانند یافت شد مگر از جانب خدای
 تعالی **دیگر** بر آباب فطرت مستقیم ظاهر است خصوصیات
 ناگوار این در افاتی که در تحصیل هر خوان از انجای کالات متضمن از آن
 و زحمت چشمه است و وصول بر قسم لذتی از لذات مشتمل بر قرب
 و لذت بسیار و مع هذا هموار کمال آن از اوضاعش بخور و نفع
 سرورند و بدان برین کار دست جور و تقاول دراز است پس نسبت
 بلطف و حکمت الهی بقا و تعیش نفوس انسانی محض درین سرای عزیز
 رو نیست بلکه لابد است از نشاء دیگر که برخلاف این نشاء هر کس در
 خورد خصوصیات خودی خود از زحمت بی منتهای منع حقیقی کامیاب
 کرد و در برابرش صفات و کردار ناشایسته بمقتضای عالت مستقیم
 حقیقی معذب شود و شکی نیست که علم طریقه وصول به مراتب این چند
 این چنین نشاء از خصوصیات عقاید و اوصاف و اعمال موجب
 نجات و منافع است مستلزم هلاک بدون روشدی بر قالی بهم نمیتوان
 رسانید و چگونه برسد و حال آنکه هیچ انسانی از پیش خود واقف بر مقتضای

اکثر افعال و اعمال و اختلاف احکام آنها بسبب تفاوت زمانه و اوقا
 نمیتواند شد و عقاید و اوصاف را نیز شخصی بحسب خصوصیات
 نفس و طبع و مزاج و حالات خود می پسندد پس تغییر ارشاد خدای
 تعالی و انکار از جانب او مامور باشد یا برشاد راه نجات بدست آوردن
 ممکن نیست و آن معلم را ناچار است از وجهت یکی جهت نشانی که با
 اعتبار عبادت و مصالحه با مکلفین که لازمه تعلیم و تعلم ایشانست
 متفق شود و موجب سعی و رغبت در استكمال اکتساب باشد و یکی
 جهت روحانیه و تقدیس کربان اعتبار استعداد فیوضات نامتاهی
 و قرب خباب الهی بوده از درگاه فیاض مطلق استفاضه حکاکه نفس
 الاهی و خصوصیات افعال و اعمال و حکومتی حالات خود را بخواهد
 رساند پس از دلایل مذکور محقق شد که لابد است خلاصه را از انست
 کامل که از جانب خدای تعالی مقتدا و راهنمایند باشد و او عبارتست
 از **دین دکن** در در طریق علم بنوع بدانکه علم بنوع نبی بسیار باشد
 که عقلا را از ملاحظه اوصاف و اطوار و وضع احکام و قواعد
 بهم رسد همچنانکه از اخبار و علاقات مذکور در ذکر و صحف انبیا
 سابق نیز بهم میرسد و گاه باشد که از برای بعضی از نفوس کامله بحضرت
 تأیید ربانی و بخوی از الهام بهم رسد خواه بشرف صحبت نبی مشرف
 شدن باشد مثل امیرالمومنین علی بن ابیطالب و خواه نشده باشد
 مثل اوسین قرنی و آنچه بسبب ان جمیع آریاب هدایت را علم بهم رسد

معجزه است و از عیال نیست از امخارق عادت یعنی مخالف آنچه عاد
 بران جاریست که ظاهر کند از آمدن عیال وقت از برای تصدیق دعوی
 نبوت خود بطریق دیگران در مقام برابری از معارضه اش عاجز آیند
 مثل ازدها شدن عصای حضرت موسی و ازین کشتن حرده بدعا
 حضرت عیسی و وجود لالت معجزه بر نبوت ظاهر است چه هرگاه شخصی
 دعوی نبوت کند و بگوید شاهد بر صدق قول من اینست که خدای
 تعالی فلان معجزه را ظاهر میکند و مطابق آنچه او گفته بنظر او را بدین
 قول سلیم را اعتقاد ثابت جزو بهم میرسد که انشخص فرستاده خدا
 همچنانکه هرگاه شخصی بخضار مجلس پادشاهی بگوید من از جانب پادشاه
 مامور شده ام که شمار انقبان کار باز دارم و شاهد بر صدق
 دعوی من آنکه پادشاه فلان روز در راسه مرتبه می بندد و میکند
 یا سرباز از تخت بر میخیزد و میشیند و پادشاه سخن انشخص را میشنید
 باشد خواه حاضر باشد تر یا بجا آمدن بجا و خواه حجابی در میان
 باشد و بعد از ان مطابق گفته انشخص از پادشاه بنظهور آید هر حاضر
 یقین بهم میرسد که انشخص است بگوید و این بسیار ظاهر است و نیز
 اگر خدای تعالی معجزه را بر طبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد تصدیق
 کاذب کرده باشد در کذب و همچنانکه کذب بر خدای تعالی روا نیست
 تصدیق کاذب کرده باشد در کذب روا نیست چه ان تصدیق نیز
 در حقیقت کذب است چنانکه در شنست نزد عقل مستقیم و نیز چگونه

عاقبتی بخوبی بر می کند که از خدای تعالی با کمال خیریت و نهایت لطف و
رحمت نسبت به عباد انجین تصدیق می که وجوب اضلال بدی و
کراهی دایمی عباد است بظهور اید **عز ذلک علوا کبیرا**
و همچنانکه از دیدن معجزه علم نبوت بهم میرسد از علم ظهور معجزه از راه اجاب
مستوفی نیز بهم میرسد جز ما زیرا که موجب قرار و ادعای نبوت علم ظهور
معجزه است چنانکه دانسته شد و شنیدن بطریق ایزد معنی یقین است
بالبدیه چنانکه ظاهر است انصاف علم بوجود مکه مثلا از برای جمعی
که اثر ندیدند اندکس هرگاه علم یقینی ظهور معجزه از راه اخبار ایزد بهم
رسد علم نبوت نیز بهم خواهد رسید قطعا **که سبب** در تفریح دلیل
بر نبوت خاتم النبیین باید دانست که حضرت ابوالقاسم محمد بن عبدالله
بن عبدالمطلب ص بیخود است زیرا که دعوی نبوت کرد و معجزه
ظاهر ساخت و از معجزات سابقه بوضوح پیوست که هر که
دعوی نبوت کند و بر طبق دعوی خود معجزه ظاهر سازد پیغمبر است
اما نبوت دعوی نبوت خود از راه لوازم نیست و هیچکس را در آن
شکی در پی نیست و اما معجزه بواسطه آنکه بتوانت محقق شد که آنحضرت
قران را آورد از برای صدق دعوی نبوت جمیع صفات و بلغای قبایل عن
در برابر سوره از سوران با نهایت کثرت و شدت عداق با اسلام
و فطریه عصبیه و تقلید هر چند سعی کردند چیزی نتوانستند آورد
لذا هر اعتقاد کردند که این کلام از جنس خطبه خطبا و شعر شعر است

و جمعی نیز از بعضی نسبت دادند و در عجز از معارضه بر تیر رسیدند که از
مکالمه سنجید بمقتال تن در دادند و جمیع این مقدمات در ظهور
ببر تبار است که اصلا انکار را در آن راه نیست و غیر قران نیز از آن حضرت
معجزات و خوار و عادات پیش از ظهور آمد که بر تقدیر عدم تو ایزد
از آنها شکی در متواتر بودن قدر مشترک میانه آنها نیست مثل
شق و حرکت کردن درخت از جای خود و آمدن بنزد آنحضرت
و باز فرموده او بجای خود رفتن و جاری شدن آب از میان انگشتان
او بخوبی که جمیع لشکر و چهار پایان از آن سیراب شدند و تسبیح
گفته سبک رین در دست آنحضرت و خبر دادن بزغال مسموه در روز
خبر از سم و سیر کرد انیدن جمعی کثیر از طعام اندک و کردیدن جن
و برگردانیدن افتاب از برای نماز علی بن ابیطالب و گویا شدن سگ
و شهادت نبوت دادن و شکوه کردن ناقه از صاحبین و با وجود چری
خوار شدن و از کسی تعلیم گرفتن از احوال واقعی سابقین مثل ادر و فرج
و ابرهیم و لوط و یوسف و موسی و عیسی و صالح و هود و یونس و
داود و سلیمان و اصحاب کهف و ذوالقرنین و امثال ایشان از
انبیا و غیر اینها خبر دادن و بر جمیع حقایق و معارف مطلع بودن
و در هیچ سوال در نمائیدن و خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان
انیدن و هر فعلی که در مدین مثل فتح مکه و فتح خبیثه مغلوب شدند
دور و مفتوح گشتن خزاین فارس و مدینه است اهل اسلام و مقاتله

کردن و رضی علی عباس پناه عالیله و طلمه وزیر و باخوارج هر روان
 و با معاویه و اختلاف امت و به فتاد و سفر فرستادن و مسلط
 کشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب آمدن این دین بر ادیان انبیای
 سابق و امثال ابن خوارف که ایشان با نهان شدن از اعدان بدو دست
 و در هر کتابی از کتب اصحاب حدیث و سیر و تفسیر و غیره از آن با تفصیل
 روایت شده چنانکه بر ارباب تتبع ظاهر است و نیز از ملاحظه اوصاف
 و اطوار آنحضرت از نسب و حسب علم و حلم و خلق و همت و مروءت
 و عدالت و امانت و دیانت و شجاعت و قنوت و زهد و قناعت
 و ریاضت و عبادت و تزکیه با لایق و صفای طینت و مجاهدت بانفس
 و حسن و سلوک با خلائق و راستی در گفتار و درستی در کردار و رعایت
 صلوات رحام و حق فقرا و مساکین و انیام و سایر صفات حمید هم مشتق
 العقاب از آن بزرگوار و یقیناً ثابت بهم میرسد که نیست مکرر سوط رب العالمین
و همچنین از آنکه ناظمی در احکام و ضوابط دین آنحضرت هر صاحب
 بصیرت را عالم قطعی بهم میرسد که از برای نظام کل و مصلحت حال شخصی
 از آن شخص در هر امری از امور و انشغال سلسله جمعیت و امیرش جمیع
 ناس تعیین این نحو قواعد و احکام بغیر خدا و رسول از دیگر می بیند
 آمدن و این در نهایت ظهور است **و نیز انبیای سابق** در کتب
 و صحف خود بوجود آنحضرت شجارت داده اند **از آنجمله در سفر**
اول نوزیت باین مضمون مذکور است که بگوی ای ابراهیم با اسمعیل

که زد باشد که بفرستم بخلائق از نسل تو مادام در آباد و زده و شیب و شیب
دیگر در فضل چهارم سفر اول مذکور است که تاج
 و عصای پادشاهی از طایفه بود و رفیع نخواهد شد و سلطنت از پشت
 بهود بر طرهت نخواهد شد تا آنکه بساید آنکه آمد نیست و برسد آنکه او
 شد است و خواهد بود انتظار عالمیان و از روی او میان **دیگر**
در فضل بیست و چهارم سفر چهارم نوزیت مذکور است که خواهیم دید
 او را اما ننگش و نظام خواهد کرد او را لیکن نه درین ایام طالع خواهد
 کرد ستان از اسمعیل و سر خواهد کشید نهالی از ابراهیم و مغلوب خواهد
 ساخت سالتی صواب هیبت را و بر آید خواهد کرد جمیع فرزندان
 شیت را و تمام زمین میراث خواهد بود **و در فضل نود و پنجم**
در نور حضرت داود علیه السلام مذکور است که خواهد آمد
 مادام که در دوزخ است و در زمین بند بر و حکم خواهد کرد در دنیا
 از روی عدالت و راستی و دلالت و هدایت خواهد فرمود در حقیقت خود
 جمیع طوائف را بر راه راست و طریقه نجات **و در فضل چهارم از انجیل**
 جمیع وضبط نوشتن از زبان حضرت عیسی ع مذکور است که گفته کرد و
 سیدارید را و امر و احکام مرا محافظت نمایند و من خواهم طلبید از زبده
 فارقلیطا و خواهد فرستاد بشما تا شما را با شما ابدال باد **دیگر در انجیل**
و ششمین مسطور است که فارقلیطا روح مقدس که او را
 خواهد فرستاد پدر بنام من او بشما تعلیم خواهد کرد جمیع چیزها را و پناه

خواهد نمود جمیع ان چیزها را که دشمن گفت با شتم **دیگر در فضل**
پانزدهم مذکور است که چون بساید فار قلیطا که او را خواهد
فرستاد بدینها روح حقیقتت که از پدر صادر خواهد شد و شها
خواهد داد از من و شما نیز شهادت خواهد داد و جزا که از اینها
بودند **دیگر در فضل شانزدهم** مسطور است که لیکن من
راستی و حقیقت را میگویم بشما خوبست از برای شما که من بروم و جزا که
من بزورم فار قلیطا خواهد آمد نزد شما پس اگر بروم و خدا خواهد فرستاد
او را بشما پس چو بساید و پاک کند دنیا را از گناه و میان خواهد کرده
عدالت را **دیگر در فضل هجدهم** مسطور است که لیکن من دعا
خواهم کرد و خواهد فرستاد خدا موعود خود را بسوی شما امانت دهد
قرار بگیرد و تعلیمات من عمل نمایند تا آنکه برسد فار قلیطا پس محلی
و از راسته نفضای علوی و کمال است سماوی خواهد شد **در فضل**
نهم صحیفه اشعیا **پنجم بر صم** مذکور است که خداوند
عطا کرد و از زبان فصیح نامقاومت تواند کرد با آنکه از سخن گفتن
کردن افراخته اند و سر آمدند اند **در فضل نهم** **و سیم**
صحیفه ارمیا **پنجم علی التام** مذکور است که اینک روزها خرا
آمد میگوید خداوند که خواهم بر اینکخت و مبعوث خواهم ساخت محبوب
خود مادام در اینها عدالت عمل و پادشاهی کند و ملک داند و پادشاه
و دانیای سلاطین و حکیم خواهد بود و در زمین حکم و عدالت خواهد کرد

دیگر در فضل ششم **اشعیا** **مذکور است** که ولیکن بندگی و اطاعت
خواهند کرد بصاحب خدای خود و بپادشاه خویش که مبعوث
و مرسل خواهد ساخت او را بر ایشان و او خواهد بود متمم دین و خاتمه
پیغمبری و در او بدو لغت عبری یعنی حبیب است **و در این بیت**
و سیم فضل سیم **و چهارم صحیفه از کاتب غیر صم** مذکور است که
خواهم بر اینکخت بر فوق خلاق بند خود مادام در اجواب که بخزند
ایشان را و زهر منو بکند بصراط مستقیم و او خواهد بود و جواب خلاق
ابدال آباد و من خواهم بود خدا و صاحب بر ایشان **در فضل هفتم**
صحیفه انبیا **پنجم بر صم** مذکور است که پس میدیدم در رویهای
غیب که انبیا با انبیا ای اسمان ابن البشر چه اید تا اشعیا بنی مان و انقل
ایام دولت و رسالت او رسید در حضور حق او رند او را و او ادب
قدرت و عزت و مملکت و جمیع طوایف قبایل و زبانها او را خدمت
و اطاعت خواهند کرد قدرت اوست قدرت ابدی که سلب نخواهد
شد و مملکت اوست مملکت ازلی که زایل نخواهد شد **فاین** بدانکه
در تورات و مواضع اینچنین شده است از جمیع بماد مابدال همه و یک
مستحق که در عدد با لفظ حرم یکبست آنحضرت خواست شد و تورات
در عدد ترده علمای پی بود معتبر است **و سواقی** کلام علامه در این تفسیر
سور قل با اینها الکافرون نیز یاد اخلاست اگر چه ابدال هجر و روایت
کرده و در وجه توافق در عدد گفته عدد دل هجر نزد بود عدد دل مملکت

و مطابق آنچه از زبور و صحف دیگر تحریر یافت باید ماد ما در باشد با
 ممله بدو لفظ بای موح و الله بعلم **و اول فیا و اول فیا و اول فیا** و
 روح حق و یقین و کاشف الحقیقات هر دو نفس بر شد چنانکه ظاهر
 میشود از کلام مشایخ مفاصد بمعنی استی و هنده نیز شنیدند
 والله بعلم **و یکی در آنکه** آیات مذکور هر دو رکت صحف مستداول نزد
 پیرو و نصاری وجود است و علمای مؤلف القول اسلام نیز بسیار
 از آنها در آیات دیگر در مضامین خود ذکر کرده اند و از اتفاقات
 حسنه آنکه در حین اشتغال این تالیف در بلخ کشمیر چند روزی
 بادوستی از اهل اسلام صحبت می نمودم که مدتها در شهرهای معظم فرنگ
 از داناتایان نصاری استفاده علوم کرده بود و بر لغات و اصطلاحات
 اهل حکمت و تفصیر ایشان اطلاع داشت و بر نوشتن و خواندن
 خط ایشان نیز قادر بود و با خود داشت که کتب صحف اینست
 بزبان عربی و مقرون بخط ایشان که هر روز آن دو علمای نصاری خوانند
 و موافق گفته مفسرین ایشان تفسیر میکرد و آنچه در مختصر تحریر یافته
 هر دو لفظ باللفظ از آن کتب بجا می برد و آنچه در مقرون ساخته
 مکرر اول توره که در سابق ایام از نظری از حفاظ توره که کتب
 اسلام در یافته بود فراموش کرده و از او سر رسیدند میشد که میگفت
 این سیر بر اسلام دلالت کرد **نقص** و چون محققان بنوعی انحصار
 سابقین باید دانست که معونیت بر جمیع خلائق و خاتم النبیین است

برای که خدای تعالی در قرآن مجید بیان شهادت داد چنانکه در کجا فرموده
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ و در جای دیگر فرموده **وَلِكُلِّ**
رَسُولٍ لِّلَّهِ وَحَا لِنَبِيِّهِ و احادیث متواتر نیز در باب واقع شدن نبوی
 که قابل تاویل نیست **رکن چهارم** در عصمت نبی بعضی دیگر از شرط
بر آنکه عصمت عبادت است از حالتی که بغیبت ربانی در شخص محقق
 میشود که بسبب آن حالت با وجود قدرت مشغول میگردد داعی و میل
 بدی و نگاه از آن شخص و علمای اهل بیت عصمت را در بنیاد شرط میداند
 و میگویند نبی باید معصوم باشد از جمیع گناهان و بدیها و این نزد
 عقول سلیمه نهایت ظهور دارد زیرا که نبی معلم و راهنماست و خلائق
 از جانب خدای تعالی در طریق علم و عمل و هر کس مأمور از جانب خدای
 تعالی طاعت امر و نهی او و واسطه است از برای تکمیل اولادش در
 جمیع صفات و افعال حسنه و تنزیها و اوصاف و افعال غیره و این
 خلاصه در رسالت است احکام الهی بجا آوردن کسب بالبدیهه باید
 معصوم باشد و حال آنکه بر تقدیر معصوم نبودن او خود نیز محتاج
 خواهد بود بهادی و منع کنند دیگر و خلائق از دستفر خواهند بود
 و قول و فعلش نزد ایشان محل اعتماد و اعتبار نباشد و از روی خیر
 و ریسوخ مطیع او و فواجی او خواهند شد و اینها هم منافات دارد
 بانبوت چنانکه ظاهر است جمیع ارباب بر صاحبان اوصاف
 و فطرت مستقیم در واقع کسی را که خدای تعالی با نهایت قدرت و حکمت

از بندگان خود برگزیند و واسطه نجات خلائق گرداند جز معصوم
نیاشد و لهذا در قرآن مجید بشیطان فرموده **ان عبادي لیس**
لك علیكم سلطان و از شیطان حکایت نموده که گفت **فبقرتک**
لا غوتنیم اجمعیر الاحیاد لکم منهم المخلصین و از ائمه معصومین
نیز احادیث متواتر روایت شده مشتمل بر آنکه نبیا اذا صلا اظهر
متولد شده اند همیشه از جمیع بدیهها و ذنوب مطهر بوده و خواهند
بود و اهل سنت بواسطه پاس مرتبه ائمه خود که با صاف فسوق و
خطیبات راسته اند عصمت اینها را منکرند و در کتب خود هر یک از
ایشان از کجایی و خطائی متمم ساخته اند نفوذ بالله منها و نیز بی پایه
عقل و ذکا حفظ و رای و علم و حلم و شجاعت و سایر صفات کمال
از هر کمال باشد و همچنین باید بر این است از هر امری از امور منافع طبع
خواه از قسم امراض باشد مثل مرض و جنام و خواه از قبیل اوصاف
مثل دناوت نسبت و بر بی حال ابا و امهات و خواه از صنف کسب
و پیشه مثل جلاهی و حجاجی و امثال اینها از امور خسیسه الهی است
الذی جعلنا من امة خیر المرسلین و شیعه اهل بیت المعصومین
مقام سیوم در امامت مشتمل بر دو وارده اصل **اصول** در باب
برخی از اوصاف امام و شرایط امامت **اصول** و **میر** در حدیث غدیر
خم و متعلقات آن **اصول سیوم** در این بنا و لیکن الله **اصل چهارم**
در حدیث منزله **اصول پنجم** در این تطهیر و بعضی از مناسبات **اصول ششم**

در حدیث تمسک و مناسبات آن **اصول هفتم** در حدیث ذکر اخبار
که مستلک بر ولایت و وصایت و خلافت و امثال آن **اصول هشتم**
در ذکر احادیثی که تصریح شده در اینها با امامت ائمه اثنا عشر و حدیث
من مات و ما له هیف امام زمانه **اصول نهم** در ذکر برخی از فضایل
مستتر و امامت مستنبط از آیات و احادیث و بسیار از فضیلت امیر
المومنین علی بن ابیطالب **اصول دهم** در مطاعن خلفای ثلاثه
اصول یازدهم در ذکر برخی از کلمات و خطب حضرت امیر که دالت
بر بطلان خلافت خلفای ثلاثه **اصول دوازدهم** در قلع ماده شبهه اهل
خلافت از اجاع و غیره و در بر اصول اندراج یافته دلایل و براین
فاطمه بر امامت بلا واسطه امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام
و بطلان امامت خلفای ثلاثه بخوبی که هر کس خود را از تعصبات
و تقلیدات مفسد سازد و از روی ایضا و طریقه راه نجات جوئی
در اینها تا ممل کند البته حق در نظرش جلوه گر خواهد شد و بصر او
مستقیم درین مسیر و اصل خواهد گردید **رَبَّنَا افْعَلْ بِنَنَا وَ بِنِ**
قَوْمِنَا بِالْخَيْرِ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاعِلِينَ اصل اول بدانکه امامت با اتفاق
عبارتست از اولی تصرف و صاحب اختیار بودن در دین و دنیای
امت بجان شریفی رسول خدا و هم در فقره متفق اند در آنکه بعد از نبی
ناچار است از امامی که رئیس و صاحب اختیار و اولی تصرف باشد در
امور دین و دنیای امت تا حافظ احکام دین و حاجی ملت باشد و کند

معروف و نیکو گذار منکر و مطلق را قواعد شریعت الهی و معرفت و
 تعلیم دهد و در مظاهر و ظواهر است و حدود مقرر شرع عبادت
 باید برابر با بنیاد جاری سازد و ناظم مصالح دین داری و عین
 پروری بوده باشد و جهاد کند با اعدای دین و غنا و خوش صدقا
 از روی عدالت موافق فرموده خدا و رسول بمصرف رساند لیکن
 فرقه ناجیه امامیه را عقیده است که امام باید معصوم باشد و اول
 سنت چون میدانند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد حقیقه
 امامت خلفای ایشان بر هم می خورد می گویند عصمت در امامت
 شرط نیست زیرا که ابوبکر مخیرا لعصمت نبود و بر صاحب عقل
 مستقیم پوشیده نیست که انجمن شخص واجب الاطاعتی که جمیع
 امور مذکور و سایر احکام دین و دنیا ایامت بحکم او واجب است
 باید معصوم باشد در علم و عمل و الاقوال و مرتبه بر امامت که اینج
 بظهور نخواهد آمد و انشخص نیز محتاج خواهد بود با امام و رهبری
 دیگر جنابان که ظاهر است بر اهل بضاف و از امامتش خلل در دین
 راه خواهد یافت زیرا که از فتاوی غلطش بدعت منتشر خواهد گشت
 و احکام حقه دین محو و متروک خواهد شد و بسیار باشد که مفاسد
 عظیم بظهور آید که بهیچ وجه اصلاح پذیر نباشد مثل آنکه غلط کند
 در تعیین خلیفه بعد از خود بجان آنکه قابل خلافت و امامت
 و در واقع چنین نباشد و از امور منافی امامت بظهور آید پس

اکرامت با امامتش کردن تنهتد باعث انهدام دینیت و اگر قصد
 کند از رهگذر نزاع با اعوان و انصار و حد و مرز و بیجا نجوی طالبان
 مال و جاه و سنوی و قاصدان ریاست و سروری مقاسدی چند
 مرتیب کرده که در دین خود در میان که شود جنابان که محقق است از نظر
 کشته شدن عثمان و بظهور آمدن فتنها از طایفه و طلی و زینر
 و خوارج نهروان و معاویة بنا انکار امامت و نیابت خدا و رسول
 بمعاویة و نیزید و امثال این طایفه ای دین قرار گرفت و مردم اطاعت
 این فتنه پناز بر خود واجب شمردند و ازین رهگذر بظلمها کبر
 در اختیار المسلمین گرفت و جهنمها که در دین بهم نرسید و نبرد
 عقل مستقیم و منصف خالی از تعصب ظاهر است فیم امامت
 امامی که انچه در برابران امر کند خود بفعل نیاید و انچه را از ان نمی
 فرماید از خودش بظهور آید و لهذا خدای تعالی در قرآن مجید از آن
 توجیه انکس که امر بخوبی کند و خود بفعل نیاید فرموده **که انما امرؤن**
التاس بالبر و تسون انفسکم و سخن انجمن شخص را مصدر فتنه
 ساختن و بافعال و اعمال و تشبیه سخن در جمیع عقول سلب بر کول
 و از انجاست که خدای تعالی عباد را مامور ساخته به پروری برستانه
 چنانکه فرموده **و کونوا مع الصادقین** و نیز خدای تعالی اطاعت امام
 مثل اطاعت خود و اطاعت رسول بر امت واجب ساخته مطلقا
 بدون شرطی قدری فرموده **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر**

لش

چهارم از اولوالاخر موافق قول معصومین هر دو فرزند و خلفاست
و جمیع اطاعتشان در عیب مثل اطاعت خدا و رسول باشد
و در سلك اطاعت خدا و رسول مندرج باشند باید معصوم باشند
جز او این نزد رجوع بقطرت مستقیم و رعایت جنب اضااف
نهایت ظهور دارد و لهذا پیشوای ایشان **امام فخر رازی** در تفسیرش
بصواب متکلم شدن و گفته این ایراد است میکند بر عصمت و عدم
جواز خطای اولوالاخر و الا لازمی آید که هم ارباب اطاعتشان شدن
باشد و هم بنی از طاعت زیرا که اطاعت در محرمات حرامست
و نیز گفته که هر دو از صدقین در باب **و کونوا مع الصادقین** معصوم
لیکن چون دیدیم که اختلاف بمقتضای این دو آیه مستلزم و بطالان
امامت خلفای ایشانست گفته هر دو از صدقین و اولوالاخر معصوم
اجماعست مخفی نیست که این تاویل جواز صدقین و اولوالاخر
اجماع خواستن از قبل اسمان گفتن و در بیان خواستن است
چنانکه روشنت بر ذوق سلیم ارباب محاور و بر کلماتش در تفسیر
این دو آیه سخنان بسیار وارد می آید و چون مقام کتبش ذکر تمام
گاه او و اجزای ایجاب نداشت لهذا مذکور ساختن و چون محقق
شد جو بر عصمت در امام باطل شد امامت ابوبکر جبر و معصوم
بنود و منعین شد امامت بلا واسطه امیرالمومنین علی بن ابیطالب
هم زیرا که با اتفاق شیعه و سنی امام اول با علی بن ابیطالب است یا

ابوبکر پس از بطالان امامت ابوبکر متعین خواهد شد امامت بلا
واسطه علی بن ابیطالب **و نیز** خدای تعالی در آیه تطهیر از عصمتش
خبر داده چنانکه تفصیل خواهد آمد در اصل بحکم **و عجب تر آنکه**
اهل خلافت بعد عصمت اکفانا نموده فسق و ظلم را نیز مبطلا اما
نمیدانند و لهذا امامت خلفای نبی امیر و نبی عباس با اینهمه ظلمها
و فسقها معتقدند **نسبی** که از علمای معتقد ایشانست در عقایدش
گفته معزول نمیشود امام از امامت بسبب فسق و جور **و ملا سعد**
الذین تغتاز فی در شرحش بر عقاید بر مطلب نسبی دلیل گفته این
مضمون که از برای آنکه ظاهر شد فسق و منتهی گشت جور از امامان بعد
از خلفای نبی شدن و حال آنکه پیشینیان مطیع و منقاد ایشان بودند
و نیز در شرح مذکور گفته که اهل حل و عقد از امامت اتفاق نموده اند
بر خلافت خلفای عباسی **و هم ملا سعد الذین** در شرح مقاصد
گفته که منعقد میشود امامت بقیع و غلبه پس اگر کسی مرد را مغلوب
سازد از راه شوکت منعقد میشود امامت هر چند فسق و جاهل
باشد و بعد از این گفته اگر کسی بقیع و غلبه اوام شود و دیگری بیاید و
او را مقهور و مغلوب سازد مغلوب معزول میگردد و غالب اوام
میشود **و نیز گفته** که امام معزول نمیشود بفسق **و خواجه محمد یار سی**
که مخالفین او را مرشد و مقتدای خود میدانند در کتابش که مسماست
بفصل الخطاب گفته نزدیک ماحکم سلطان جابر هم چون سلطان

عادل باشد و از پس وی نماز باید گذاردن و خروج بروی و انبوه
و در شرح و تالیف که کتاب محمد بن قنفط حقیقت مذکور است که امام
 حد شریب هم بنیاید در آن برای نکو و نایب خداست کون بدین
 اضاف نظر باید کرد که اینجین مذهب موافق در دولت خیر المصلین
 و خاتمه النبیین است حاشا و کلا سبحان الله فاسق را خدای تعالی
 در قرآن مجید زاهل و ذبح شمرده و فرموده **وَأَقَامَ الَّذِينَ فَسَقُوا**
فَأَرْسَلْنَا نُورًا و نیز فرموده که اعتماد بخیر فاسق میکند و گفته اند **خَدَاكَ**
فَأَسْتَوِيْنَا وَتَتَّبِعُوا و نیز فرموده **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** و این
 قومه بواسطه رعایت حال ظالمان و رسوخ بر بدعت ملوک و نبی امیر
 و نبی عباس فاسق را نایب خدا و خلیفه و جانشین پیغمبر اولی میفرماید
 در جمیع امور دین و دنیای امت میدانند لعیاذ بالله **دیگر** بدانکه امام
 باید مخصوص باشد یعنی رضی از خدا و رسول خدا را مامتش واقع
 شدن باشد و دلیل بر بر مطلب بسیار است از آنجمله آنکه امامت
 بعد نبوت اعظم الطاف الهیست چه بقای احکام دین و هدایت
 امت بوجود امامست و چون بر واجب الوجود که خیر محض است
 لطف و رحمت واجبست پس چنانکه نبی را بر کردید و از روی لطف
 با ظهار و معجز خلق را بر نبوتش راه نمود باید کسی را از برای امامت بر
 کنید و عباد را از او خرد هدایت انیکونه لطف عظیم را از عباد باز نماند
 باشد **دیگر** که هیچ عقل خالی از تعصب و اوجاج بخونیز نمیکنند که

خاتمه النبیین اینجین امری جلیل القدر که حفظ ملت و جمیع احکام
 دین بان واسبت است همه را و گذارد و هیچگاه امت را از صاحب
 این مرتبه جز نهد با آنکه همواره سعیش در هدایت و ارشاد امت
 مصروف بود و هر چیزی از خبریات را از برای امت بیان میفرمود
 و انهمایت شفقت و مهربانی با امت و وفور راهنمایی هیچ دقیقه از
 دقایق حتم اداب خلا را فرود گذاشت نمود و با حیات را امت بان گذار
دیگر که هر یک از انبیا که از دنیا رحلت کرده اند از برای هدایت
 امت و حفظ ملت و صیغه نبیین نموده اند پس خیر المصلین که خاتمه
 پیغمبرینست و در نبش اکمل دیانت و رسالتش رحمت عالمیانت خاتم
 خدای تعالی از آن خبر داده و فرموده **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** چه معنی
 دارد که تعیین هادی راهنمایین امت و حافظ دین و مملکت کند **دیگر** که
 هرگاه آنحضرت در ایام حیات بدون تعیین خلیفه و جانشین به پیغمبری
 بیرون نرود پس چه احتمال دارد که همین شخصی که بعد از رحلت جانشین
 و نایب شخصیت باشد نماید **دیگر** که عصمت از شر ابط امامتست چنانکه
 دانست شد و چون از امور باطنیست علم بر بواطن حاصل نمیشود از آنجا
 مکلفین مگر از اخبار خدا یا رسول چنانکه روشنست بر عقلا پس باید
 از خدا یا رسول رضی در حق امام باشد تا علم بصفتش حاصل شود پس
 محقق شد که امام باید مخصوص باشد از جانب خدا و رسول و اهل
 خلاف خود معترفند که رضی را امامت این کبر واقع شدن بلکه امامت بر

منعقد گشته پس باطل شد امامت ابوبکر و متعین شد امامت با
 واسطه امیرالمومنین علی بن ابیطالب **ع** **دیگر** باید دانست که چون احکام
 دین و دنیای امت منوط بحکم امامت باشد باید عاقل باشد و احکام دین و دنیا
 باشد بر خصوصیت بابت قرآنی از محکم و منشأ بر عقل و مفصل و
 ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مجتنب بر احادیث نبوی چنانکه ظاهر است
 و باید کمال برای شجاعت داشته باشد تا از عهد مجاهد با اعدای
 دین نتواند برآمد و نیز باید عالم است باشد زیرا که بقدری و مقبول
 بر فاضل که در حقیقه تقدم متعلست بر معلم و جاهل بود انا قلیت
 عقلاً و لهذا خدای تعالی در قرآن مجید فرمود **أَنْ يَهْتَدِيَ بِالْحَقِّ**
أَنْ يَتَّبِعَ أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يَهْتَدِيَ إِلَّا أَنْ يَهْتَدِيَ یعنی ای کسی که هدایت
 میکند بسوی خود ساز و آفرین است بآنکه متابعت کرده شود با آنکه کم
 هدایت نمی یابد مگر وقتی که هدایت یافته شود یعنی دیگری او را راه
 نماید و چگونه جایز باشد و حال آنکه علم سه مایه برتری و افضلیت است
 و لهذا خدای تعالی دم را بسبب افزونی در علم مسجود مالا یکساخت
 چنانکه محققات از ائمه شریفه **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** و هم چنین
 طالوت را از حیثیت زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود برگزید
 و برایشان فرمان روا کرد ایند چنانکه ظاهر است از ائمه شریفه
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ سَيْطَةَ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و نیز
 از برای تقدم دینه عالم فرموده هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا

یعلمون و اگر کسی نه الجملة در امامت تا هل نماید میدانند که امام در جمیع
 صفات کمال باید از امت تا هل نماید میدانند که امام در جمیع صفات
 کمال باید از امت افزون و اکمل باشد چنانکه در اصل از او بر و بعلت تکمیل
 افراد انسانیت و بیرون بودن نفوس از ظلمت بدی و نقص
 در سائیدن بنور خوبی و کمال چون امام بنیاست نبی و مشایخ طریقه
 استکمال است پس باید مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه
 در پیش باشد تا این فایده مترتب شود چنانکه ظاهر است بر هر منصف
 صاحب فطرت و با اتفاق اهل در افضل در علم و شجاعت و سایر کمالات
 علی بن ابیطالب است پس محققات امامت بلا واسطه آنحضرت
أَنْ يَهْتَدِيَ بِالْحَقِّ أَنْ يَتَّبِعَ أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يَهْتَدِيَ إِلَّا أَنْ يَهْتَدِيَ
 بدانکه این حدیث از جهت کثرت راوی و مذکور بودن در کتب ائمه
 صحاح سنی و شیعه و هم چنین در تفاسیر معتبره و تواتر معتمد هر
 فرقه معتبره رسید که شک و شبهه در صحت آن راه ندارد مگر از راه
 نقض و عناد و حکم حکم سایر متواتر است چنانکه ظاهر است
 بر متشیع متصف و بعد از این نیز دانسته خواهد شد و تمام سخن در
 حدیث در ضمن سلسله موضوع می پیوندد و بالله الاستعانة و التوفيق
ارشد اول در بیان حدیث و ذکر باره از راویان بدان و فضل
 که کیفیت وقوع این حدیث بطریق کما فوق است بقول اصحاب حدیث و
 ارباب تقسیر و تاریخ هر دو طایفه نیست که چون حضرت پیغمبر خاتم

از حجة الوداع يعني حجة که بعد از مراجعت از آن اينجا ي قريه دو ماه
 از دنيا رحلت فرمود بر کشته مدينه و راجعت نمود در اثنای راه در
 روز هفتم ذی الحجه بن ابراهيم از آن شد که **يا ايها الرسول بلغ ما انزلنا
 اليك من ربك فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعذبك من
 بعد** يعني اي پيغمبر خدا برسان بخلايق بخبر و نهي شده بخوان نزد پروردگار
 تو و اگر کنی اينچنان مامور شد و نرساني از خلق پس نرساني تا
 پيغامهاي پروردگار خود را و ادای رسالت و نکرده باشی و خدای تعالی
 نگاه میدارد ترا ز هر نگاه انحضرت فرود آمد در موضعی که از اعدای
 حرم کوفت و منزل نمود با آنکه نزول قاطله و مسافران در آن موضع متعاقب
 نبود و در میان روز در صیادت گرفتار فرمود تا از پانتهای شتران
 بلند میساختند بطرفی منبر پس بر بالای آن بر آمد تا مردم انحضرت
 ببینند نگاه خطبه بیان فرمود و در آن خطبه خلايق را از رحلت خود
 خبر داد و مخصوص نمود مردم را بر تمسك بقرآن مجید و اهل بیت پس فرمود
 که **الت اولیکم من انفسکم** يعني ای من نیستم اولی تصدق در
 شما از انفسهای شما و در بسیاری از روایات بجای **الت اولیکم من
 انفسکم الت اولی المؤمنین من انفسهم** واقع شده یعنی ای من
 نیستم اولی تصدق در مومنین از انفسهای ایشان و حاصل معنی هر دو
 و عبارت یکبست و غرض اینست که حضرت بهان کند که من در امور
 هر مومنی اختیار بیش از آن مومن دارم و حکم من در امور او جای است

از حکم خود ش و بعد از گفتن انحضرت همه مردمان کفشد بلی محمد
 یا رسول الله پس انحضرت دست حضرت مرتضی علی را گرفت و فرمود **من
 کنت مولاه فانی مولاه اللهم آل من و آله و عاده و اقربان
 من و اولاد من** یعنی پس هر کس که مولای او و بر پس علی مولای او است
 خدا یاد و دست او را انکس کرده و دست او را علی را و دشمن او را علی او
 دشمن دارد انکس را که دشمن دارد علی را و یاری او را که یاری دهد
 علی را و فرزند او را که فرزند او را که فرزند او را که فرزند او را که فرزند او را که
 شد ایها اليوم انکلتکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیتکم
الاسام دینا یعنی امر و زکامل کرد اینده از برای شما دین شمار و اتمام
 کرد بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسام را نگاه رسول
 خدا فرمود **الله اکبر الحمد لله علی احوال الدین و اتمام النعمه و رضاء
 الرب بر التی و اولاد علی باطال** چون حدیث بر سهیل جمال تحریر
 شرح یافت اکنون تفصیلی که در کتب پیشوایان و محدثان و علمای
 معتبر اهل خلاف واقع شدن مذکور میسازد بی زیاده و نقصان
 در معنی مقصود بایان از انجمنان بزرگان ایشان که شهادت داده اند
 بصحة این حدیث ناحق بر صاحب اضاف طالب اخبار ظاهر شود
بدانکه احمد حنبل که یکی از ائمه اربعه اهل سنت است این
 حدیث را بطرف متعدده در مسند خود روایت کرده از انجمله روا
 کرده از برای ابن عباس که گفت بود که رسول الله در سفری پس فرود

آمد بعد از آن و بنا کرده شد در میان ما که **الصلاة جامعة**
 و باک کرده شد از برای رسول خدا زیرا در وقت سر گذارد
 نماز ظهر را و گرفت دست علی بن ابیطالب را و گفت **السلام**
تقولون اني اولي بالمؤمنين من انفسهم یعنی ای بنده اند شما که من
 اولی بهر مؤمنم از نفسش گفت پس گرفت دست علی را و گفت **ه**
فمن كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
 نگاه ملاقات کرد با علی بن ابیطالب عمر و گفت هیندا لك باین
 ابیطالب **اصبحت مولی كل مؤمن ومؤمنه** یعنی مبارک و گوار باد
 ترا ای علی گردیدی مولای هر مرد و هر زن با ایمان دیگر روایت
 کرده از زید بن ارقم که گفت فرود آمد بیدار رسول الله ص بودی
 که از غدير خم میگذشت نگاه امر کرد بصلوة پس نماز گذارد و خطبه
 داد فرمود از برای ما و سنا بر کرده شد از برای رسول خدا بجا که
 بر درخت انداخته شد پس آنحضرت گفت **السلام تقولون السلام**
تشهدون اني اولي بكل مؤمن من نفسه یعنی باشا کواهی می دهید
 که من اولی بهر مؤمنم از نفسش گفتند بلی یعنی می دانیم و شهادت
 میدهیم نگاه گفت **فمن كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه**
و عاد من عاداه دیگر روایت کرده از ابی طفیل که گفت جمع کرد علی
 بن ابیطالب مرد مراد در جبهه یعنی فضایی مسجد کوفه و سوگند داد
 بخدا مسلمانان را که هر کس آنچه از رسول خدا در روز غدير شنیده

برخیزد و بگوید پس برخواستند سی کس از مردی که در آن روز
 حاضر بودند و شهادت دادند که در آن روز گرفت پیغمبر دست
 علی را و ببرد ما گفت **انقولون اني اولي بالمؤمنين من انفسهم**
 ای امید آیند که من اولی بهر مؤمنم از نفسهای ایشان گفتند بلی
 یا رسول الله نگاه آنحضرت گفت **من كنت مولاه فعلي مولاه** دیگر
 روایت کرده از عطیه عوفی که گفت آمدم نزد زید بن ارقم پس گفتم که
 حال من از تو روایت کرد از برای من حدیثی بر شان علی بن ابیطالب
 روز غدير خم و مرادست میدارم که از تو شنیدم پس گفت بدین
 که شما جماعت عرافید در شما است آنچه در شماست پس گفتم که آنست
 از تو بر من باکی ضرری نگاه گفت بلی بود پر در حجه و آن ضعیفست
 که غدير خم در حوالی انست پس رسول خدا نماز طمعی گذارد و در
 حالتی که گرفته بود دست علی را گفت **انها الناس الستم فقولون**
انني اولي بالمؤمنين من انفسهم پس هر گفتند بلی می دانیم نگاه آنحضرت
 گفت **فمن كنت مولاه فعلي مولاه** دیگر روایت کرده از
 رباح بن حرث که گفت آمدند قومی نزد حضرت مرتضی علی در جبهه
 و گفتند **السلام عليك يا مولانا** پس گفت آنحضرت که چون من
 مولای شما ام و حال آنکه شما قومی که از ایشان جواب دادند که
 ما شنیدیم از رسول خدا که گفت روز غدير خم **من كنت مولاه فعلي**
مولاه و راوی میگوید که بعد از آن من پرسیدم که کیانند این قوم

گفتند ما از انصار بودیم و ما است ابو ایوب انصاری **دیگر** روایت کرده از ابو مرثد که پیغمبر گفت روز غدیر من کنبت مولاه فعلی مکه **دیگر** روایت کرده از ابی اسحق که گفت من شنیدم از عمر حدیث غدیر خم را با زیاد بنی که بعد از **اللهم سوال مولاه وعاد من عاده** گفت وانصر من نصره و احب من احبه و انفض من انفضه **دیگر** روایت کرده از زادن ابن عمر که گفت شنیدم که علی در حبه مرد مرا قسم داد و کجا اهی طلبید که آنچه در روز غدیر شنیدم اندک بگوینده پس برخواستند سیزده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم **دیگر** روایت کرده از خدا می گفت **من کنبت مولاه فعلی مولاه** **دیگر** روایت کرده از بن ابی قاص که گفت بدرستی که علی اچهار منقبت هست که اگر مرا یکی از آنها بود دوست بود نزد من از فلان و فلان یکی آنچه روز خیر حضرت رسول در حق آنحضرت فرمود چنانکه دانسته خواهد شد در اصل نهام انشاء الله **دیگر** اینست منی بمنزله هرون من موسی و سبوره **من کنبت مولاه فعلی مولاه** واحد گفت که یکی **دیگر** اسفیان را وی فراموش کرده بود **دیگر** روایت کرده از ابو لبلی که گفت پرسیدم از زید بن ارقم که گفت رسول الله **من کنبت مولاه فعلی مولاه** پس گفت زید که اری گفت از رسول خدا چهار مرتبه **و فعلی** که از اکار علمای معتبر و مقدم معسین اشیا است در تفسیر سوره **سال سابل عذاب واقع** روایت کرده که پرسیدند از

سفیان بن عیینه که سال سیصد و شصت که نازل شد و قسم یاد کرد و بسو کند گفت تحقیق سوال کردی از من مسئله را که سوال نموده بود پیش از تو از من احدی روایت کرد مرا جعفر بن محمد الصادق از پدران خود که چون رسول خدا در غدیر خم مردم را جمع کرد و گرفت دست علی را و گفت **من کنبت مولاه فعلی مولاه** و من شتر شدم ازین خبر و بلا دین شنیدم از حارث بن همان فقیه و بیشتر سوار شده بهندامد نگاه از ناف سپاده شد و بخندت رسول خدا آمد **من کنبت مولاه فعلی مولاه** مناعت نمود و گفت ای محمد ما را بگفته شهادت امر کردی و از تو قبول کردیم و نه از محمد کونما را ما مور ساختی و از تو قبول کردیم و امر کردی هر روز بگناه و قبول کردیم و امر کردی ما را حج و قبول کردیم و بعد ازین باینها راضی نشدیم تا آنکه بلند کردی دستهای این عم خود را و فضیلت ادی و برابر ما و گفتی **من کنبت مولاه فعلی مولاه** آیا این کار را از پیش خود کردی یا از جانب خدای تعالی پس رسول خدا گفت قسم خدای که نیست الهی غیر او که این امر از جانب خدا بود پس حارث پشت کرد ایند و متوجه ناخود شد و می گفت خدا یا اگر آنچه میگوید محمد خواست پس برهاتسک بسیار از آسمان نیافرست بر ما عذاب در دناک و هنوز رسید بود بنا فرست که سنی از آسمان بر سر او خورد که از معقدش بیرون آمد پس نازل شد **سال سائل** **عذاب واقع لیکافین کنس** **کذا فاع من الله فی المطایح** و ترجمه اش

ظاهر تبار نیست که طلب کرد طلب کنند و باز دارند از خدای
 که صاحب اسمهاست هر یکی بر زیر دیگری **بکر** روایت کرده
 در نفس بر خود از ابن عباس در بابها رسول بلغه که نازل
 شد در حق علی بن ابیطالب و ما مورثی که برساند در حق
 او پس گرفت رسول خدا دست علی را و گفت **مرکت مولاه فلی**
مولاه اللهم وال مولاه وعاد من عاده و بکر روایت کرده از بر
 ابن عارب که چون مدینه را رسول خدا در حجة الوداع بعد از خیم
 ندا کرد که الصلوة جامعة و پاک کرده شد از برای نبی زیند و در
 پس گرفت دست علی را و گفت **الست اولی بالمومنین من انفسهم**
 ابابن نسیم اولی بمومنین از نفسهای ایشان گفتند بی رسول الله
 باز گفت **الست اولی بالمومنین من انفسهم** گفتند بی انگاه فرموده
 مولاکل من انا مولاه یعنی انیکس است مولای هر کس مولای او
اللقمه وال مولاه وعاد من عاده پس ملاقات کرد علی
 و گفت **هذینا لک باعلی بن ابیطالب اصیبت مولی کل مؤمن**
و مومنته بکر روایت کرده در نفس بر قول خدای تعالی ایها الرسول
بلغ اه از امام محمد باقر که معنیش اینست که بلغ ما انزل الیک من
ربک فی فضل علی بن ابیطالب پس چون نازل شد این آیه گرفت
 رسول خدا دست علی را و گفت **مرکت مولاه فلی مولاه و بی داود**
 محبتانی که قدوه محدثین مقبول روایت ایشانست و روایت او

نهایت اعتبار دارد پیش ایشان در صحیح خود که مشهور است بکتاب
 سیر و روایت کرده است از شرح وزید بن ارقم که گفت رسول خدا
 من کنت مولاه فلی مولاه **و محمد بن یحیی** که از جمله محدثین مسلم
 الثبوت مقبول روایت ایشانست و کتاب او را نیز صحیح میدانند
 در صحیح خود از شرح وزید بن ارقم روایت کرده که رسول خدا گفت
مرکت مولاه فلی مولاه و در جمع بین الصحاح السنه که
 عبارتست از موطا ابی مالک بن انس و صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح
 ابوداود و مستطانی و صحیح ترمذی و سنن کبیر صحیح نسائی در باب
 مناقب امیر المومنین علی بن ابیطالب از صحیح ترمذی آنچه مذکور
 شد روایت شد **و ابوعبید بن اسحاق** که از اکابر فقهیها و
 محدثین ایشانست از حدیثش را در کتاب خود که مشهور است
 مناقب بطریق مسعدده روایت کرده از آن جمله روایت کرد
 از سیر زیند بن ارقم که گفت بر کشت بغیر خدا از مکه در حجة الوداع
 تا اینکه فرود آمد بعد از خیم حجه پس امر کرد تا زینب بچند رحمت را
 از خاها پاک کرد و بعد از آن ندا کرد که الصلوة جامعة پس
 رفتم بسوی رسول خدا در روزی که بسیار گرم بود و بعضی دای
 خود را بر سر می انداختم و بعضی در زیر پاهای خود از شدت گرما
 تا اینکه رسید بر رسول خدا پس کنار دمنما زنی را بعد از آن بجا
 ما متوجه شد و گفت الحمد لله و راوی ذکر کرده است از آنحضرت

خطبه بلیغ که مشتملست بر مواعظ و ضایح و اخبار از رحلت و
 تخصیص بر عسک بجایاب الله و عتق و نگاه داشتن عزت و غیر
 این هجرت و بعد از آن جنبر روایت کرده که پس گرفت دست علی
 بن ابیطالب را و بلند کرد و گفت **مرکبت ولیت فهذا ولیه**
اللهم وال مع الاله و عادم عاده سر برهنه دیگر روایت کرده با
 از ابی هریر که گفت هر که روز بکیر روز هشتادم ذی الحجه توف
 میشود از برای او روز شصت ماه انگاه گفت و این روز
 روز غدیر خم است که گرفت رسول خدا دست علی بن ابیطالب
 و گفت **الست اولی بالمؤمنین من انفسهم** گفتند بلی یا رسول الله
 بپس گفت **مرکبت مولاه فلی مولاه** و عمر ابن خطاب گفت حج
 حج لک یا ابن ابیطالب اصیبت مولائی و مولای کل مومن و مؤمنه
 پس فرستاد خدای تعالی **ایه الیوم اکملت لکم دینکم** را دیگر روایت
 کرده با سند از زید بن ارقم که گفت که اهل طلیسد علی مردم را در مسجد
 که هر که شنیدند است از نبی که میگفت **مرکبت مولاه فلی مولاه**
اللهم وال مع الاله و عادم عاده بر خیزد و بگوید و بگویم من از آنان
 که کفان شهادت کردند پس گوشه چشم من دیگر روایت کرده
 با سند از جابر بن عبد الله انصاری که گفت بدین معنی که رسول الله
 فرود آمدنم و دوری کردید مردم از آنحضرت پس امر کرد علی را
 تا جمع ساخت مردم را و بعد از آنکه جمع شدند برخواست آنحضرت

در میان ایشان در حالتی که تکیه کرده بود بر دست علی بن ابیطالب
 پس بعد از آنکه حمد کرد خدا بر آنکه گفت یاها الناس بدین معنی که مرا بنا
 کوارا مدخلت شما از من تا اینکه بخیل شد نزد من این که نیست در حقی
 دشمن تر نزد شما از در حقی که نزدیک منست بعد از آن گفت
 لیکن منزله علی بن ابیطالب را خدا از من بمنزله من گرفتار است
 از و پس راضی شود خدای از و چنانکه من از و راضی ام زیرا که او
 اختیار نکرد بریزد یکی و دوستی من چیزی دیگر را بعد از آن بلند
 کرد دستهای علی را و گفت **مرکبت مولاه فلی مولاه اللهم وال**
مع الاله و عادم عاده انگاه مردم شروع کردند در مدح و خواهی دیگر میگویند
 و تضرع مینمودند و میگفتند یا رسول الله ما دوری نکردی یار از یق
 مگر از رهگذر این که مبادا اگر آن باشیم بر تو و پناه میدهیم بخدا از
 سخط رسول او پس راضی شد به چرخا از ایشان دیگر روایت
 کرده با سند از عمر بن سعید که گفت حاضر بودم در حالتی که علی عم
 بر منبر کواهی طلبید اصحاب رسول را در واقع روز غدیر پس
 دو آورده مردم که از آنجمله بود ابو سعید حدادی و ابو هریره و انس بن
 مالك شهادت دادند که شنیدند انداز رسول خدا که میگفت
مرکبت مولاه فلی مولاه اللهم وال مع الاله و عادم عاده دیگر
 روایت کرده با سند از ابن ابی اوفی که گفت حضرت رسول گرفت از
 علی را و گفت **ایها الناس الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم**

گفتند بی یا رسول الله پس گفت **فمن كنت مولاه فعلي مولاه** دیگر
 روایت کرده باسناد از عبداللّه بن مسعود که گفت بدستی که نبی
 گفت **من كنت مولاه فعلي مولاه** دیگر باسناد روایت کرد از عمر بن الخطاب
 که او گفت گفت رسول خدا از برای علی مرتکب مولاه فعلی مولاه
دیگر روایت کرده باسناد از یابح بن جریث حدیث آمدن قوی
 از عرب نزد امیرالمومنین و گفتن السلام عليك یا مولانا بهمان
 مضمون که احمد حنبل روایت کرد تا آخر که گفتند در ماست ابوالقاسم
 انصاری و بهقی که از پیشوایان حدیث اهل خلافت و روایت
 نزد ایشان بسیار معتبر است روایت کرده این حدیث را باسناد
 از ابرا عازب بهمان مضمون که روایت کرده از واحد حنبل از
 اول حدیث که گفته بود پر بار رسول ۴۰ در سفر پر فرود آمد بعد از
 تا آخر که گفت پس گفت عمر بن الخطاب **هنيئاً لك يا علي بن
 ابي طالب اصيبت مولى كل مومن ومومنة واخطب خطباي**
 خوارزم صوفی بن احمد که از مشاهیر علمای ایشان است در کتاب
 مناقب چند طریق روایت کرده از این جمله روایت کرده است از ابی
 طفیل او از زید بن ارقم که گفت چون مرا جعت کرد رسول خدا
 از حجة الوداع و فرود آمد بعد از خیمه امیر که نماند و رفتند
 بعد از آن گفت که من اجابت دعوت حق خواهم کرد و بدستی که گذشت
 در میان شهادت و امر عظیم که یکی بزرگتر است از دیگری که آن دو امر

کجی کتاب خداست و دیگری اهل بیت من پس بدستی که آنها از هم
 جدا میشوند هرگز تا آنکه وارد شوند بر من نزد حوض کوثر نگاه گفت
 بدستی که خدای عزوجل مولای منست و من مولای هر مومنی بعد
 از آنکه گفت است علی را **و مرتکب و لبنة فهذا ولية اللهم وال**
مر و الاله و عاد من عاده و ابی طفیل گفت که من گفتم زید بن ارقم که تو خود
 از رسول خدا شنیدی این را پس گفت زید که بنود در زیر درختها
 احدی مگر آنکه دید چشم خود و شنید بگوش خود **دیگر** روایت کرده ۵
 باسناد از ابرا عازب این حدیث را بهمان مضمون که احمد حنبل
 و بهقی روایت کرده اند از اول که گفت حضرت رسول است تا آخر
 قول عمر که گفت اصيبت مولا كل مومن ومومنة تفاوتی که هست است
 که در روایت خطب بعد از قالوا ابی جحین واقع شد که فقال
 هذا ولی من اننا ولیة الله **والمر و الاله و عاد من عاداه مرتکب**
مولاه فعلی مولاه دیگر روایت کرده باسناد از ابی سعید خدی که گفت
 بدستی که پیغمبر روزی که طلید مرد مرا بعد از خیمه امیر کرد تا پاک کرده شد
 خاری که بود در زیر درخت و او روزی چشم بند بود بعد از آن خوانند
 مرد مرا بعد از این مرد مولای منست و من مولای او و باز وی او را
 پس بلند کرد او را تا آنکه مردم دیدند سعید بن زید فعلی حضرت رسول
 صرا و هنوز از هم جدا نشده بودند که نازل شد **ایة التوراة تکلمت**
لکم دینکم تا آخر این روایت گفت رسول خدا الله اکبر علی اهل الدین

وتمام النعمه ورضاء الرب رسالتی والولاية بعد ابي اهدان
 كفت اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذ
 من خذته پس حستان بر ثابت انصاري كفت يا رسول الله رحمت
 مرا تا كه بگويم چند بيت در برابر رسول خدا فرمود بگو بگو كه الله پس
 حسا كفت اي جاحق قلش بشنويد شهادت رسول خدا را و
 بعد از آن كفت شعر بنیادیم بود الفداء بينهم بخم واسمع بالنبی
 منادیا و بعد از آن دو بیت دیگر كفته شعر فقال له قریا علی فانی
 رضیک مرهیدی اما ما وهادی یا اگر چه خطب چهار بیت را
 کرده اند از او را پیدا اول كفت حضرت رسول المست اخ قول عمر
 ك كفت اصبحت مولا كل مؤمن ومومنة تقاوتی كه هست انیت
 كه در روایت خطب بعد از قال ابل جنین واقع شد كه فقال
 ص هذا ولی من اناولید اللهم وال من والاه وعاد من عاداه مر كفت
 مولا فعلی مولا روایت کرده باسناد از ابي سعید خدری كفت
 بدرستی كه بغیر روزی كه طلبیدم در ما بعد ختم كرد تا پاك کرده شده
 بود از آن قضید لیك دو بیت از آن چهار كه دلالتش مطلوب
 ظاهر بود مذکور شد و دیگر متروك شد تا بر جمعی كه شاعر بی در خط
 نیستند شوازی كرد و وصل معنی هر دو بیت انیت كندا میكرد
 ایشان را روز غدیر نبی ایشان را در موضع ختم پس كفت نبی مر علی اگر چنین
 یا علی پس بدرستی كه رضای مر در انیت كه فد بعد از من امام و مقتدا

و راهنما نین خلق با نبی دیگر روایت کرده باسناد از عبد الرحمن بن
 ابی لیلی او از پدرش ك كفت خبر داد در روز غدیر ختم رسول خدا
 مرد مر كه علی مولای هر مؤمن ومومنست وكفت مر علی كه انست امام
 كل مؤمن ومومنة و ولی كل مؤمن ومومنة بعدی یعنی نبوی بعد از
 من امام و صاحب اختیار هر مرد و هر زن با ایمان دیگر روایت کرده
 باسناد از ابراهیم بن عباس كه رسول خدا ص مر علی را كفت انت ولی كل مؤمن
 ومومنة من بعدی دیگر روایت کرده از ابو جعفر و یعقوب ابن اسحق
 كه عمل بر خطاب ایشان كرد بعدی بن ابی طالب ك كفت مولای مولای
 كل مؤمن ومومنة دیگر روایت کرده از سعید بن وهب و عبد خیر كه
 هر دو كفتند ما شنیدیم از علی بن ابی طالب كه در جبهه مرد بكواهی به
 طلبید در باره آنچه شنیدند انداز رسول خدا در روز غدیر پس خواستند
 جمعی از اصحاب رسول شهادت دادند كه ما شنیدیم كه رسول خدا
 میكفت مر كفت مولا فار علیا مولا دیگر روایت کرده از ابی هریرة
 حدیث روز هشتم ذی الحجة را همان مضمون كه در روایت ابن
 معاذ بنی مذکور لیكن در روایت خطب نزول ایها الیوم اكملت لكم دینكم
 مذکور نیست و در قول عمر بجای كل مؤمن ومومنة كل مسلم واقع شده
 دیگر روایت کرده باسناد از اباعباس و او از پدر خود كه كفت
 بود و ما در جنگ جمل یا علی پس انحضرت طلبید و بعد از آن كچه
 آمد با و كفت قسم میدهم ترا بخدا و بكواهی میطلبم ایشانند ی تو از رسول

تا الخیر گفت رسول خدا الله اکبر علی کمال الدین و اتمام النعمه و رضای
 الرب برسالته و الولاية لعلی بعد ان گفت اللهم وال من و الیاه و عاد
 من عاداه و انصر من نصره و اخذ من خذله پس ملاقات کرد عمر بن خطاب
 علی را و گفت هنیئاً لك يا بن ابي طالب **اصبحت و امسيت مولى كل**
مؤمن مؤمنه انگاه حسان بن ثابت انصاری اذن از سره را خطا پدید
 و گفت چند بیت در باب او ذکر کرده این مرد و تیزها را و چون بدو
 اذن اسپات سابقه سخن یافت در روایت اخطاب خوارزمی و طراد لیخا
 مذکور نمودید دیگر روایت کرده از عبد الله ابن سعید که او گفت مادر
 عمه رسول چنین میخواند که ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک و علیاً مولى المؤمنین یعنی پسران انچه نازل شد بتو از
 پروردگار تو که علی مولى مؤمنانست دیگر روایت کرده از عبد الله
 ابن عباس و زید بن علی زبیر العابدین که ایشان گفتند چون ما مؤمن
 شد رسول خدا ببلغ فضایل علی را و شد از جانب خدا که بگویند
 بان علی انچه خدا فرموده پیغمبر گفت یا رب این قوم تان ایمان آوردند
 یعنی تیر ستم که قول کنند آنچه در بان علی کوفت پس جوهر بگفت از حجه
 الوداع او هدی خرم رسیدند یا ایها الرسول بلغ ما انزلنا من
 ربک و علیاً مولى المؤمنین باز وی علی را و با مردم گفت ایها الناس است اذ
 یکم من انفسکم گفتند یا رسول الله انگاه گفت اللهم من کتبت مولا
 فعلی مولا اللهم وال من و الیاه و عاد من عاداه و اخذ من خذله

واجب من احبه و ابغض من ابغضه **و ابی عبد الله مرزبانی** که از
 مشایخ بکار ایشانست انجندیت را با اهل بیتها میحسان در جزو چهار
 از کتاب سقاة الشعر روایت کرده موافق روایت اول ابن مردویه
 از ابی سعید حدادی لیکن در روایت مرزبانی ملاقات عمر و تهیب
 کردن مدکور نیست **وامام واحدی** که از بزرگان و مشاهیر ایشان
 در کتاب خودش که مستمسک است با سبب نزول روایت کرده با سبب
 از ابی سعید حدادی که گفت نازل شد ایها الرسول در روز فدک خرم در
 علی بن ابیطالب **و زهری** که یکی از معتبرین محدثین ایشانست زوال
 کرده که بعد از حجة الوداع پیغمبر منزل ساخت بغدادی خرم در روز هشتاد
 ذی الحجه وقت زوال انگاه خطبوا فرمود که شتمان بود بر اینکه من یکبار
 در میان شما امری که اگر با من تمسک شوید بضرورت نخواهد افتاد
 بعد از من و ان کتاب خداست و اهل بیت من و این هر دو از هم جدا
 نمیشوند تا در کار حوض کوفت من باشند و تخصیص کرد مردم را بر رعایت
 کتاب خدا و اهل بیت بعد از ان سه مرتبه گفت ایها الناس من اولى
 الناس بالمؤمنین یعنی ای مردمان کیست اولی بتصرف در مؤمنین
 هر که گفت خدا و رسول او اولی بمؤمنین اند بعد از ان گرفت دست
 علی را و گفت اللهم من کتبت مولا **فعلی مولا اللهم وال من**
و الیاه و عاد من عاداه سه مرتبه بعد از ان فرمود الا فبلغ الشاهد منکم انما
 یعنی انگاه باشید پس باید که رسانند هر که از شما حاضر است کسی که غایب است

وحافظ ابو الفرج صفهائی که از معتمد بن اهل خلافت
 در کتابش که منتهای توحید است بهرج البحرین این حدیث را با سند روایت کرده
 از مشایخ خود و در اینجا گفته که پس گرفت رسول خدا دست علی را گفت
مرکت مولاه و اولی بهر بقیه فعلی ولایت و حافظ ابو الفرج
 عجل که از معتمد بن این است در کتاب موخر در فضل خلفای اربعه
 روایت کرده است با سند از صفی بن اسید غفاری و عامر بن
 لیلی بن ضمیر که گفتند وقتی که حضرت رسول از حجة اوداع مراجعت
 نموده بجنه رسید امر کرد تا پاک کردن پای چند درخت نزدیک
 بهم را که منع کرده بود آنحضرت که کسی در زیر آنها فرود نیاید بعد از آن
 با مردم نماز گذارد در زیر آن درختها و آن روز عزیز خرم بود و بعد از فراغ
 از نماز گفت ایها الناس راوی خطبه که مشتملست بر چند آیه از آنحضرت
 از جمله خود ذکر کرده و بعد از آن جناب روایت کرده که گفت آنحضرت
ایها الناس استمعوا لافان الله مولای و انا اولیکم من انفسکم
الا و مرکت مولاه فعلی مولاه حاصل معنی آنکه ای مردمان
 آگاه باشید و میشنیدید باشید که تحقیق خدا مولای منست و من
 اولی شما ام از نفسهای شما آگاه باشید که هر کس من مولای او یرس علی
 مولای اوست نگاه گرفت دست علی را و بلند ساخت تا دیدند از آن فر
 پس گفت اللهم **وال من والاه و عاد من عاداه** و این صباغ مالکی نیز در کتاب
 فضول الممحدثین را از زهری و واحدی و ابو الفرج عجل هم میر

مضمون کرد درین کتاب بخبر یافت روایت کرده و از احمد حنبل و ترمذی
 نیز روایت کرده است **و ابو القاسم** عبد الله حسکلی که از مشاهیر
 با سند روایت کرده از ابوسعید حدادی که گفت در وقت نزول آیه
 البقره اجمعت لکم دینکم رسول الله گفت الله اکبر علی اهل الدین و انتم ام
 التعمه و رضاء الرتب برسانتم و ولایت علی بن ابیطالب بعد از آن
مرکت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
من نضره و اخذل من خذله و در مشکوٰۃ که از صحاح معتبره ایشانست
 از زبیر ابن عازب و زید بن ارقم این حدیث مذکور است که گفتند بدین
 که رسول خدا چون فرود آمد بعد از خرم گرفت دست علی را پس گفت
 الله قتلون ابی و ابی المومنین من انفسهم گفتند بلی پس گفت اللهم
 مرکت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس
 ملاقات کرد عمر طلحا و گفت هنیئا لک یا ابن ابیطالب **اصبحت**
و امسیت مولی کل مومر و مومنه و علامه نیشابوری شافعی
 که از عظمای مفسرین ایشانست در نفسی خود روایت کرده از ابوسعید
 حدادی که اینها ایها الرسول انازل شد در فضل علی بن ابیطالب
 روز عزیز خرم پس رسول خدا دست علی را گرفت **مرکت مولاه فعلی**
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس ملاقات کرد عمر با علی و
 هنیئا لک یا ابن ابیطالب اصحت مولای و موکل مؤمن و مومنه و هم
 نیشابوری بعد ازین بلافاصله گفته که این حدیث قول ابن عباس

و بر این غائب و امام محمد باقر علیه السلامست و محمد بن محمد بن شای
 شافعی که یکی از فضلاء کمال ایشانست در کتاب مطالب السؤل از
 صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده که پیغمبر امیر المومنین گفت که من
 مولاة فعلی مولاة و هم ابن طلحة در کتاب مذکور گفته که این روایت
 در صحیح ترمذی بر وجه اجمال مذکور شده و در غیر این کتاب تفصیل
 مذکور است و ان هبدا از رجعت حضرت رسول از حجة الوداع بود
 روز هشتم ذی الحجة و موضعی که موسی است هبدا بر خم دیگر روایت
 کرده که روزی امیر المومنین از جمعی پرسید که ایاد رسیان شما کجاست
 که در روز غدیر بر خم از حضرت رسول شنیدم باشد که گفت من کنت مولاة
 فعلی مولاة پس سیزده نفر از آنجا شهادت دادند که از حضرت رسول
 شنیدم اند و هبدا ذکر روایت محمد بن طلحة چنین گفته که چون لفظ من
 افاده عموم میکند بلیست بر آنکه هر که حضرت رسول مولود صاحب
 اختیار او باشد علی هم نسبت باو جنبت هبدا زان گفته که از این حجة
 حضرت رسول مولود را مطلقا نگذاشته و مقید بیک معانی کرد
 اینها شملت کرده تا دانسته شود که هر نسبتی که میان پیغمبر و فراده
 مسلمینست همان نسبت بعینه میان علی و انفس خواهد بود و هبدا
 ازان گفته که این حدیث صحیح است در این که حضرت پیغمبر رضی علی راه
 مخصوص بدرجته و منقبتی ساخت که هیچ کس غیر او از جانب رسول این
 منزلت بر مندا کشته **وحافظ ابو نعیم** که از فرود و مشایخ این

طایفه است در کتاب حلیه الاولیاء روایت کرده از ابو سعید خدری
 که گفت ای رسول الله اکملت لکم اهدر و غدر بنازل شد بعد از آن که حضرت
 رسول خدا دست امیر المومنین را گرفت و او را بر بالای منبر روزه بر مردم
 نمود و گفت من کنت مولاة فعلی مولاة و چون این لیه نازل شد حضرت
 پیغمبر فرمود **الله اکبر الحمد لله علی آمال الدین و اتمام النعمة و رضا الی**
بیرسالی و ولایت علی بن ابی طالب و صاحب کتاب وسیله المتقین عمر
 بن الحضر الملاح از معتقد نیست در کتاب مذکور روایت کرده که در روز
 غدیر خم حضرت رسول فرمود **الکست و لی المومنین من انفسهم** گفتند
 علی باقر بود است اولی بکل مومن من نفس من کنت علی دیگر فرمود
الکس از واجبی امهاتکم یعنی ای اینست زنان من بمنزل مادران شما
 گفتند علی ایگاه گرفت دست علی را و گفت ان هذا مولای من انما مولاه الله
 و ان من ولاده و عاده مرعاده پس اوقات کرده هم بر علی و گفت هنیئا لک
 یا ابن ابی طالب صحبت مولای من و مولی کل مومن و مومنین **و شیخ ابن**
ابن اثیر حریری شافعی که از عظامای کبار ایشانست در کتاب
 اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب روایت کرده باسناد از عبد
 الرحمن بن ابی لیلی که گفت شنیدم از علی بن ابی طالب که در رجعت بر او
 مطلب مردم را که کیست که شنیدم باشد از رسول خدا که میگفت من
 کنت مولاة فعلی مولاة اللهم و ان من ولاده و عاده من عاده پس **سند**
 دوازده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم بر این رسول خدا **وستید**

جمال الدين عطاء الله صاحب كتاب روضة الاجاب كرد حديث
 نزد ایشان مشهور است در کتاب مذکور جنبر روایت کرده که رسول
 خدا را شنای مرا جمعیت از حج چون بمنزل غدیر خم که از نواهی حجفت
 رسید پیشین را در اول وقت کنار دو بعد از آن روی بسوی من
 باران کرد و گفت **الست اولی بالمؤمنین من انفسهم** یعنی ای من بنیستم
 اولی بمؤمنین از نفسهای ایشان و روایتی که فرموده که پیامبر خدا
 بقا خواندند و من احباب کرده در میان شما و امر عظیم بگذا
 و یکی از بکری بزرگتر است قرآن و اهل بیت من و اجمیل کنید که بعد از
 من با آن دو امر چگونه سلوک خواهید نمود و رعایت حقوق آنها بچه
 کیفیت خواهید کرد و آن دو امر از یکدیگر جدا نخواهند شد تا لب
 حوض کوثر من رسیده نگاه فرمود بدستی که خدا مولای منست و من
 مولای جمیع مومنان بعد از آن دست علی را گرفت و فرمود **من کنت**
مولاة فاعلی مولاة اللهم صل علی و آله و انصر من یضرب
واخذک من خذله و ادر الحق معه حیث کان و مرویت که فرموده
 اصحاب عمر از جناب گفت ای علی یا دادا کردی مولای من و مولای
 هر مؤمن و مؤمنه **شعر** روز برای من درین خویش تا جیسا ز زخاک ای
 جوامزد و آل من و آله ز دل عدوت و دور دار تا نخوری ز تیغ لفظ
 بنی زخم عادم عاده کواه با کی اصلت کلاهی شاهی دان کبر بر کمال
 معالیش هل لقا است کواه تا انجا بود عبارت صاحب کتاب روضه

الاجاب و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علمای مجتهدان است
 در شرح نهج البلاغه روایت کرده که کبکواهی طلبید علی عهد مراد در جبه
 و گفت که اویک از شما شنیدید از رسول خدا که میگفت من گنبت
 مولاة فاعلی مولاة پس برخاستند و از زه نفر و شهادت دادند که ما
 و ان بن مالک در آنجا حاضر بودی برخواست پس علی ام اس را گفت
 ای انس تو خود حاضر بودی چه مانع شدی ترا از برخاستن و شهادت
 دادن انرا گفت یا امیرالمؤمنین از کبر من فراموش شد است انرا
 گفت خدا و ندا کرد روغ کوباشد انرا پس ندا زانکه بر روی که همه او را شنیدند
 پوشانید بعد ازین چنین گفت که خطی بن عمر گفت و الله که دیدم که
 بر صی بعد از آن در میان دو چشم من و این تقسیم و ارباب ظاهر نشود
 که انحضرت مکر از برای اتمام حجت مراد کبکواهی میطلبید است **وسبط**
ابن حوری شیخ اهل سنت صاحب کتاب مراتب الزمان که از عظام
 ایشانست در کتاب مذکور گفته که اتفاق کرده اند علمای سرور و کبر
 فضله غدیر بعد از جمیع پیغمبران حجرا لوداع بود در روز هشتاد و نهم
 الحجه و جمع بودند صد و بیست هزار از اصحاب نبی و گفت بنی هاشم
 گنبت مولاة فاعلی مولاة و غزالی که از پیشوایان جلیل القدر مسلم
 الثبوت ایشانست در کتاب سر العالمیه و کشف مافی الدارین
 در معانی چهارم که تعقیب کرده است انرا از برای تحقیق امر حقانست
 بعد از ذکر اختلاف و اجابت بهر عبادت گفته لکن اسفرت

الحجة وجهها واجعت الجاهل على من الحديث في يوم غد برخم
 بانفاق الجمع وهو يقول من كنت مولاه فعلي مولاه فقال عمر ابن
 الخطاب حج بحيا ابا الحسن اصبح مولاي و مولى كل يوم وموضه بعد
 اذ بن گفته بايعبارت كه وهذا تسليم ورضي وحكيم ثم بعد هذا غالب
 الهوا الحب الرياسة و حمل عموم الحلافة و عقود النبوة و خفا
 الهوا في فقعة الرايات و اشديك از دحام الخبول و فتح
 الامصار سقايم كاس الهوا تضادوا الى الخلافة الاول فندوه و
 ظهورهم و اشتر و ابنتا قبل اقبس ما و حاصل معني فقعه اول غز الى نيت
 كه ليكن روشن شد و وجه تخم و دليل و اجماع كردند جمهور بر خد
 روز غد پير رحالي كه حضرت رسول ميگفت من كنت مولاه فعلي
 مولاه آه و حاصل معني وهذا تسليم تا اخر انكار من مبارك باد گفتن عمر
 تسليم و رضاست بولايت و رضاي علي كردن نهادن بحكم رسول خدا
 پس بعد ازين تسليم و انقياد غالب شد هواي نفس از جهة دوست
 داشت و رياست و بزرگي و بزرگ داشتن ستون خلافت و پرچمها و علمها
 و چيدن باد و مضطرب شدش در حال رفتن علمها و نشانها
 از پيش و پس و مشبك بنظر آمدن هبة حاصل از وضع دست
 و پاي اسپان در يكجا جمع شده و فتح كردن شهرها و دوستي اين امور
 انجماعت را از انجام هواي نفس شراب اربس ايشان را بر داشت كه خلافت
 از و گرفتند و بر كشد بجاي كه پيش از اسلام داشتند و عهد و ميثاق

نيزون

روز غد بر اسكست بر لب نيت انداخته و خريدن باين شكست
 عهد خيزانند بي اعتباري را پس بدست اين ايشان خريدند و **وقا**
زاده كه هر دو در كتاب اعتقاد پراش نقل کرده كه در كتاب انوار
 بدر برودن شدن كه ابن جوزي در باب سب و ملامت كتابش كه مستاست
 بنده كه خلاص الامة نقل نموده كه ابو حامد غزالي در كتاب سرالعالين
 و كشف مافي الدارين حكايه روز غد پير را روايت کرده و نقل
 کرده است از كتاب ابن جوزي قاضي مدكور عبارت غزالي را اينها
 حكيم ناپسنداشته و روايت ابن جوزي از غزالي ليكن بجاي نهادن
 الى الخلافة الاول و حملهم على الخلافة نقل کرده است و عرض از ذكر
 اين سخن دفع جدول بعضي از جاهلانست كه در حين لحظ ارميكونيد
 لا نه كه كتاب سرالعالين از غزالي باشد شايد ديگري بنام او تصنيف
 کرده باشد الحق كدام عاقل بر خود مي بيند كه اوقات خود را مصروف
 داشته كه با تصنيف كند و بدروغ افترا بنام ديگري شهرت
 دهد هر ذي عقلي ميداند كه انقسام امور از جمله محال عادت است و
 اعتماد بر هيچ كتاب نمياند **و طبراني** كه از معتبر محدثين ايشانست
 باسنادر روايت کرده كه رسول خدا در غدير خم خطبه داد نمود در روز غد
 در حنت و روايت کرده است خطبه كه مشتملست بر خير از رحلت
 انحضرت و كاهانيدن خلائق بر صدق و وقوع حشر و شهادت دادن
 مردم بر رسايندن انحضرت بپيامهاي الهي و بعد از ان چنين روايت

کرده که حضرت گفت **اینها الثامن ان الله مولاي وانا مولی اللہ**
وانا اولی بهم من انفسهم **فمکنتم مولاة یعنی علی اللهم**
مورالاه وعاذ من عاذاه و دار قطنی کیکی از محدثین مسلم الثبوت
 ایشانست لهذا نقل حدیث روایت کرده که چون شدیدند ابو
 بکر و عمر ایچ حضرت رسول فرمود گفتند هر علی را که امسیت با بن
 ابیطالب موی کل مومن و مومنه یعنی کردیدی بشامگاه مولای هر
 مومن و مومنه **و سنائی** که از عهد محدثین آنهاست حدیث قدس علی
 نیز روایت کرده است **و همجین دهبی** و تصحیح سند نیز کرده است
 و اگر کسی نتبع کند کتاب ابواب حدیث فوق اسلام را در همه اینها مینا
 ابر روایت را مکرر بعضی کمصنفش از نهایت تعصب مذکور
 شناخته باشد و علمای مخالفین در خصوص خبر روز غدیر خم
 روایت این حدیث تصانیف کرده اند از جمله شیخ و بن زید ایشان
ابوالعباس همدانی مشهور بیان عقده که کلامش سند است
 نزد اصحاب هر یک از چهار مذهب کتابی در باب بضیف
 کرده است که مستمسک بکتاب ولایت و ذکر کرده این حدیث را
 در آن کتاب تصدیق طریق واسم پان از روایان که از آنها روا
 کرده اینست امیرالمومنین علی بن ابیطالب و ابوبکر و عمر و عثمان
 و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعید بن مالک و عباس
 ابن عبدالمطلب و امام حسن و امام حسین علیهما و عبد الله بن

عباس و عبد الله بن جعفر بن ابیطالب و عبد الله بن مسعود و
 عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و سعد بن زرار
 انصاری و حبشی ابن جناده و خزیمه بن ثابت انصاری و حدیقه
 ابن الیمان و عبد الله بن عمر و ویرا بن عاذب و سمرة بن جندب
 و سلمة بن اروع اسلمی و عمر بن ابی سلمه و سهل بن سعد انصاری
 و ثابت بن یزید و عمران بن حصین و خزاعی و برید بن الحصد و حمیلة
 ابن عمر و انصاری و زید بن حارثه انصاری و انش بر مالک انصاری
 و عبد الله بن ثابت انصاری و ابوامامه انصاری و عامر بن ابی سلمی
 انصاری و عیسان ابن ثابت انصاری و قیس بن ثابت انصاری
 و مالک ابن حوریرث و حذیفه بن اسید غفاری و ثابت بن ودهبه
 انصاری و ابوهریره و هاشم ابن عتبه بن ابی قاص و مقداد ابن عمرو
 کنذی و عبد الله ابن عبد الله و ابولیلی انصاری و ابورافع غلام
 رسول الله و ابوربیب انصاری و عبد الله بن بشیر مازنی و سعید ابن
 سعد بن عباده انصاری و نعمان بن عجلان انصاری و جندب
 ابن سفیان و حذیفه بن یدیل بن ورقه و خزاعی و فاطمه بنت رسول الله
 و ام سلمه و ام هانی بنت ابیطالب و عایشه و جبریل عبد الله یحیی
 و ابوسعید خدری و عدی بن حاتم و زید بن ارق و جابر بن سمرة و اسامة
 بن زید و وحشی بن حذیفه و ابوالحکم او خادم رسول الله و عامر بن ائمه
 و عبد الله بن ابی اوفی و عطیة بن بشیر مازنی و **ابوالمعز ازی** بعد از

روایت بخیر نقل کرده از استاد و محدث خود شیخ ابوالقاسم
 فضل بن محمد بن عبدالله الاصفهانی که او گفت هذا حدیث
 صحیح عن رسول الله و نیز گفته تحقیق که روایت کرده اند حدیث
 غدیر خم از رسول خدا فریب صد نفر که از جمله آنها اند عشره مبشره
 و این حدیث ثابت و واقع و بنیاد آن که جبراً مخصوص شد علی بن
 فضیله و دیگری با او شریک نشد تا اینجا بود مضمون قول ابن معاذ
و شیخ ابن کثیر شایسته شافعی در تاریخش در اینجا که ذکر احوال محمد
 بن جریر طبری شافعی کرده چنین گفته که دیدم از محمد بن جریر کتابی در دو
 جلد حکم که جمع کرده بود در آن کتاب روایات حدیث غدیر خم را و
 نقل کرده است از ابوالمعالی جوینی شیخ اهل سنت که او تعجب میکرد
 و میگفت من دیدم یک جلد کتاب در بغداد در دست صحافی و در
 کتاب بود روایات غدیر خم و بر پشت آن کتاب نوشته شده
 بود که المجلد الثامن والعشرون من طرق مرکت مولاه ضحی مولاه
و ابن جوزی در کتاب حضاویس همدان ذکر روز غدیر چنین
 گفته که روایت کرده انجیدیش از اصحاب عمر ابن خطاب و بر او
 ابن عازب و سعد بن ابی وقاص و طلحه و عباس بن عباس
 و حسین بن علی عم و عبدالله بن مسعود و عمار یاسر و ابودر
 غناری و ابویوب انصاری و ابن عمر و عمر بن الخطاب و
 زید بن حصین و ابوهریره و جابر بن عبدالله انصاری و ابورافع

غلام بن عقیب و جریر بن عبدالله و انس بن مالک و حذیفه بن
 اسید غفاری و زید بن ارقم و عبدالرحمن بن عمر دیلمی و زید بن
 شراحیل و عامر بن ابی لیلی انصاری و وهب بن خزیمه و حشیش بن
 حرب و سعد بن جناده و عمر بن شراحیل و عامر بن سمره و مالک
 بن حویرث و ابوزوبیید شاعر و عبدالله بن برجه **و شیخ خجری**
 شافعی در کتابش که مستمسک است باسم المطالب بعد از ذکر روایت
 غدیر خم بطریق کتبش ترمذی ذکر شده گفته که این حدیث صحیح است
 از امیرالمؤمنین بر روایات بسیار و متواتر است از رسول خدا و
 روایت کرده اند این حدیث را جمعی کثیر بعد ازین گفته اعمادی
 نیست بر سخن کسانی که اطلاع بر علم حدیث ندارند تحقیق که روایت
 شد انجیدیش از ابن جریر و عم و طلحه و زید بن سعد بن ابی وقاص
 و عبدالرحمن بن عوف و عباس بن عبدالمطلب و زید بن ارقم
 و برابن عازب و برید بن الحصیب و ابی هریره و ابی سعید حدادی
 و جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن عباس و حبش بن جناد
 و عبدالله بن مسعود و عمر بن حصین و عبدالله بن عمر و عمار
 بن یاسر و ابودرغفاری و سلمان فارسی و سعد بن زید و سمره
 ابن خدیج و زید بن ثابت و انس بن مالک و از غیر ایشان از صحابه
 و ثابت شده است که این قول صحیح است که در خطبه روز غدیر خم
 در حق علی بن ابیطالب فرمود و آن روز هشتاد و نه ذی الحجه بود

در وقتی که بر کشته بود در وقتی که بر کشته بود از حجة الوداع تا اینجا
 بود مضمون کلام جزوی **وابن محمد** عسقلانی متأخر که عالم
 ایشانست با بنفایت تعصب عناد در کاتبش که مستماست
 بصواعق محرقه بعد از ذکر انجیدیت گفته که این حدیث نیست صحیح و
 شک نیست در صحته آن و بعد ازین گفته که طرق انجیدیت بسیار
 بسیار است و بسیاری از اسانیدش صحیح است و نیست انفعالی
 بسختی آنکس که منع انجیدیت میکند و میگوید علی دین بود زیرا که تا
 شده است بر کشتن علی ازین وجه در یافتنش در اسنالی با پیغمبر
 مرد و است سخن کسی که میگوید **اللهم وال من والاه وعاد**
من عاداه موضوع است زیرا که توضیح کرده است ذهبی
 بسیاری از آنرا تا اینجا بود مضمون کلام ابن حجر **وصاحب**
کشاف شرح کرده است بفقیر ثانی این دعاء در سون مغل
 در تفسیر **ان الله يامر بالعدل والاحسان** و چنین گفته که
 در وقتی که انداختند از خطبه لعنت ملائین یعنی نجا امیر المومنین
 المومنین که داشته شد این ایرجای آن و هم خودم هشتم که آن
 لعن فاحشه و منکر و یعنی بود بسیار که اند خدا یقت از برای
 آنکس که ابر بدعت گذاشت غضب عقیوب و خواری را بخوا
 هتوان عای پیغمبر که گفته است رشان امیر المومنین وعاد من عاداه
 تا اینجا بود مضمون کلام صاحب کشاف که دست بر ملعون بودن

معه و که واضع ابر بدعت کفر از کشت **و در کتب** تواریخ معتبره
 ایشان نیز حدیث غدیر خم مذکور است باز یادیهها خباخچه
 ظاهر است بر متبع و دانسته شد سابقا از شهادت ابن جوزی
 و شعری موثق القول معتد در قضای خود نیز مذکور کرده اند مثل
 حسان بن ثابت رضای جناب که مذکور شد **و محبین** کمیت که از آن
 لغز مثل صاحب صحاح و غیره و مفسرین و مثل صاحب کشاف
 و غیره اشعارش بعنوان سند و دلیل ذکر کرده اند در قضیه
 عینیه گفته که **شعر** و یوم الدوح دوح غدیر خم ابائی الولایة
 لواطعنا حاصل مضمونش که در روز دوح غدیر روز غدیر اشکار
 کرد حضرت پیغمبر از برای مرتضی علی ولایت را ای کاش اطاعت کرده
 شد بود و مردم بر بیعت کردن با مرتضی علی ثابت قدم میبودند
فاصل الدین حموی در کتاب عقایدش که مستماست منهاج القفا
 نقل کرده که کمیت گفت بعد از آنکه این قضیه را گفته بود و شیخی حضرت
 امیر المومنین را بخواب دیدم فرمود که قضیه عینیه بر من بخوان
 و من بر آنحضرت میخوانم چون ابر بدعت را خواندم آنحضرت فرمود **شعر**
 ولما رثاه الناس یوما ولما رثاها حقاً اضیعا **وابن جوزی** در
 کتاب مرآة الزمان خواب مذکور را بلدی که آنحضرت فرموده از استاد
 خود روایت نموده و معتد به حدیث حضرت است که نذر مهمل این روز
 روزی و ندیدم مثل این حق حق که ضایع شده باشد و از اشعاری که

متضمن خبر غدیر است این چند بیت سید حمیدیه است که خطب خازرم
 در مناقب خود آورده **شعر** من الذي احمد من بينهم يوم غدیر الخ
 ناداه اقام من بر اهلها **۱** وهم حوالی یفتناه **۲** هذا علی بن ابیطالب **۳**
 مولی لرفیقکنت مولاه **۴** قال مولاه یاذا العلی **۵** وعاد من فزکان
 عاداه **۶** یعنی گویست در میان شما آنکس که احمد رسول و غدیر خرم خود
 او را و بر پا داشت او را از میان اصحاب در حالی که صاحب در طرف
 انحضرت بودند پس نام برد او را با این طریق که این علی بن ابیطالب
 مولای من هر کس است که من مولای او بود پس دوست هر کس را کرد و
 دارد او را ای خداوند صاحب رفعت و دشمن دار هر کس را کرد
 دارد او را **و از جمله اشعار ری** که شیخ ابوالفتح خراسانی
 در تفسیر خود از قیس بر سعید بن عباده که از اکابر صحابه است
 آورده این دو بیت است **شعر** و علی ایما منا و امام **۱** لسوانا انی
 بر التنزیل **۲** یوقال البنی مکنت مولاه **۳** فهذا مولاه خطب جلیک
 و از این اخبار و مقالات روشن شد که این حدیث بحسب روایات
 اهل سنت و شهادت علمای محدثین ایشان صحیح و منقول است
 بحیثی که مشک کردن در آن مثل مشک کردن در سایر یقینات
 محض مکابره و عناد و غایب غضب ضلالتست نفوذ بالله منها
 زیرا که توان نیست مکر رسیدن خیر از راه نقد در روایت بمرتبه که عقل
 بر صدق آن جزو می رسد و بر صاحب اضاف و طالب بحجاة

پوشید نیست که عقل سلیم بخیر کند یا نیمه در روایات متعدده
 و اقوال منکرش نمیکند بلکه بر صدقش اعتقاد ثابت و جاری
 می رساند خصوص وقتی که روایت شده باشد در کتب مخالفین
 حق علی بن ابیطالب **۴** که مدتها می مدید ملوک صاحب اقتدار
 مثل خلفای بنی امیه و بنی عباس در اخفای فضایل او کوشیدند
 باشند و صفا داده باشند بدم تا در حق خلفای تک فضایل
 روایت کنند و در حق انحضرت مغایب و هوان همت ایشان مضموم
 بوده باشد در قتل او که او استماع انحضرت و نهیب عان اموال
 محبین او چنانکه ظاهر است بر متبع اخبار زمان سابق از کتب
 مخالف و موافق و اگر چه این حدیث و سایر احادیث البر امامه را
 پیغمبر خیر الزمان را علمای اهل بیت مثل شیخ نقه محمد بن یعقوب
 کلینی و شیخ ابوجعفر طوسی و شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ مفید و
 سید مرتضی و سید رضی الذین ابن طاووس و شیخ ابوعلی طبرسی
 و علامه حلی و امثال این بزرگان در کتب مسبوته خود با سایر صحیح
 متواتر از صحابه کرام و ائمه اثناعشر که جمیع فرق نام بر جلالت تقدیر
 و عظم شان ایشان کواهی میدهند روایت کرده اند لیکن بسبب
 اتمام حجت بر روایات مستخرج از کتب ایشان اختصار نمود **فایده**
 باید دانست که این کلام هدایت فرجام در غدیر و زود غدیر نیز از حضرت
 رسول خدا در حق امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صادر شد چنانکه

احمد حنبل و ابن مغازلی و اخطب خوارزمی و ابو جری و ابو ذهبی
 با سند صحیح روایت کرده اند از برین ابن الحصبیب که گفت بغیر
 رفیق من با رضی علی بن ایدم از و حفایمی و همدان که بخندمت
 حضرت رسول امدم اظهار کرده اند رضامندی خود را پس دیدم
 که متغیر شد روی رسول خدا انگاه فرمود **بارید السنت اولی**
باللومنین من انفسهم که تمیلی از رسول الله است که گفت **مرکت**
مولاه فعلی مولاه و در بعضی از روایات بر رویه واضح شده که آن
 علیاً اولی الناس بحکم بعدی **دیگر** روایت کرده احمد بن حنبل از برین
 برین و او از پدرش روایت کرده که گفت در وقتی که مسلمانان در زمین برین
 ظرف یافتند علی بن ابیطالب از اسیران زنی از برای خود برداشت
 پس خالده بن ولید این را نوشت و بمردی که بر رسول خدا برسان من
 امدم و نامها را در باب حضرت رسانیدم بعد از آنکه نام خواند شد
 دیدم در روی حضرت آثار خشم و غضب پس مریدم خواستم که با او
 کسی مرا فرستاده که شام را همراه او کرده اید و مرا چاره نبود در رسانیدن
 آنجا و داده بود پس رسول خدا گفت **لا تقع فی علی فانه متی و انما**
منه وهو ولیکم بعدکم یعنی بد مکورد را بن علی پس بد رستی که مر از او
 و او از منست و او و ایشانست بعد از من **دیگر** روایت کرده با تفاوت
 ابن مغازلی اخطب خوارزمی با سند از عمران بن حصین که گفت
 فرستاد رسول خدا جمعی را بجهاد و سردار کرد بر ایشان علی بن ابیطالب

سید است حضرت امیر المومنین افتاد کنیزکی و او را برای خود اختیار
 کرد و آن مرد مرا ازین خوش بنامد پس چهار کس از اصحاب عهد کردند
 که وقتی که بخندمت رسول میروید خبر خواهیم کرد او را از کار علی بعد از
 آنکه نزد حضرت رسول آمدند و سلام کردند یکی برخواست گفت
 یا رسول الله علی چنین و چنین کرده انحضرت از آنکس اعراض کرد و چیزی
 نداد پس برخواست دیگری و گفت مثل اینجا اول گفته بود و انحضرت
 از او نیز اعراض کرده جواب نداد و هم چنین سی و پنجم نیز برخواست و
 گفت و جواب نشنید بعد از آن چهار نفر برخواست و گفت آنچه
 آنها گفتند پس حضرت رسول متوجه او شد در حالیکه انرا غضب
 در روی انحضرت ظاهر بود و گفت **ما تریون من علی اعلیاً**
متی و انما منه وهو ولی کل مؤمن یعنی چه میخواهید از علی بدست
 که من از علی ام و علی از منست و اوست ولی هر مؤمن **و ترمذی**
و حاکم نیز روایت کرده اند از عمران بن حصین که رسول خدا گفت
ما تریون من علی ما تریون من علی اعلیاً متی و انما منه
وهو ولی کل مؤمن بعدی از شاد دوید در استدلال چون محقق
 شد نقی از انجیرش اکنون باید دانست که لفظ مؤلی در لغت عرب
 هم چنانکه بمعنی ناصر و مجرب و همسایه و پناه بدیکران برده و ابن عم و از آن
 کنند و از آن ذکر شده ام است بمعنی اولی بصرف نیز ام است
 چنانکه ظاهر است بر متبع لغت عرب و اشعار و اخبار و ابو عبید که در

کلامش سند است و مصنفین کتب لفظه مثل صاحب صحاح و غیره
از روایت میکنند و از جمله معاندین اهل بیت است و در کتاب
که مشهور است بجاز و مستملت بر تفسیر آیات قرآنی در سور حید
در قول جنای تعالی **ما ویکم النار هی مولاکم** مولی باولی
تفسیر کرده است و چنین گفته که را آورده **اذ هی مولاکم هی اولی**
بکم یعنی ایش اولی شماست ای کافران و از شعر لید و اخطار
که در شاعر مسلم النبوشد سند آورده است که مولی بمعنی اولی آمده است
و هم چنین بن قتیبه که یکی از علمای معتبر معانی لغت است درین آیه
نیز بمعنی اولی تفسیر کرده است و فرآ که از مشاهیر علمای نحو و عربیست
در کتابش که مسماست بکتاب معانی القرآن در تفسیر این آیه بنین
مولی را بمعنی اولی گرفته است و گفته است که مولی اولی در لغت
عرب بمعنی دارد و ابو بکر انباری که از معتبرین ایشانت در کتاب
که مشهور است تفسیر مشکل در ذکر اقسام مولی گفته است که مولی
معنی اولی است و از رسول خدا روایت شد که فرمود **و اعیام اولی**
تزوجت لعیار ذن مولاها فکنا اجابا باطل و تفسیر کرده
درین حدیث مولی را باولی و معنی حدیث را چنین گفته اند که هر زن
که شوهر کند بدون رخصت کسی که اولی بنده را مورث است نکاحش
باطل است و صاحب صحاح نیز مولی را بمعنی اولی تفسیر کرده است
در شعر اخطار و صاحب قاموس نیز یکی از معانی مولی را ولی بمعنی

صاحب تفسیر گرفته است و شیخ ابن اثیر جزیری در نهایت مولی را
در قول عمر بر خطاب یعنی صحبت مولی کل مؤمن بر ولی بر معنی تفسیر
تفسیر کرده است و هم قبایل عرب بزبانه و سر کرده خود را بلفظ مولی
معنی سید و مطاع و اولی تفسیر خطاب میکنند و این خطاب
در میان ایشان نهایت شیوع دارد و از نجاس که ملا سعد الدین
در شرح مقاصد بعد از ذکر آیه هی مولاکم و حدیث منما امة انما
دارد و گفته استعمال مولی بمعنی متولی و مالک امور و اولی تفسیر
شایع است در کلام عرب و اسم است از برای اولی تفسیر و متفق
از بسیاری از ائم لغت بعد ازین بدانکه از معانی مولی غیر اولی
صلاحت ندارد که در نیت نام دارد باشد تا این عم و هم سایر و بنا چه
و از ادش و از ادکند خود ظاهر است بر هر کس فی الجمله شعوری
دارد و مستلزم کذب نیز هست لهذا هیچ کس تجویز نکرده است
و اما محب ناصر از برای آنکه هرگاه رسول خدا جمع کند جمیع اصحاب
و ایشار را مخاطب ساخته بگوید **رکبت مولاکم فغلی مولاکم**
هر صنف صاحب فطره را یقین بهم میرسد که مقصود آنحضرت
ایشان منولتی عظیم و مرتبه رفیعت است از برای علی که موجب
امتیاز و باشد از سایر قرآن و اصحاب و غرضش اظهار امتیاز
تمام کثیر النفع خصوص قتی که در جای فرود آید که منزل متعارف
قافله بنا شد و در کرمای صعب مرد را حاضر کند و از پالان شتران

ساخته خطبه بیان فرماید و خبر دهد از رحلت خود و مرد مرا خبر
 و ترغیب نماید بومسک شدن بقران و اهل بیت بعد از این
 دست علی را بگیرد و در حق آن جنین کلامی بگوید پس مینشد که خطبه
 آنحضرت امری عظیم بوده که نهایت اعتدال و فاین در آن تصور
 باشد و محقق نیست که اثبات محب و ناصر بودن از برای مفضل علی
 اینچنان مرتب نیست که موجب نیاید و امتیاز او باشد از اقران
 و اصحاب زیرا که موثقی هم محب و ناصر بکدی بگردن جناب خود فرزند
 از آن خبر داده که **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ**
 یعنی بعضی از ایشان ناصر و دوستدار بعضی دیگرند و جنابان فایز
 نیز بران مرتب نیست زیرا که از کمال طاعت و بیکویی امیرالمومنین نسبت
 حضرت رسول و نهایت دین داری و فطرت مجاهد اش با کفار و مجکر
 مخفی نبود که آنحضرت محبت ناصرانکما نیست که رسول خدا محب و
 ناصر ایشانست پس چه معنی دارد که خاندان المسلمین در جنین حالتی چنین
 روزی بعد از جنین خطبه خبر دهد از جنین بفرمان که فایز الحق اگر
 کسی طالب حاجات باشد او از روی ایضا فتن نظر کند بحد کفتم
 آنحضرت این کلام در حق علی بن ابی طالب قطع نظر از امور دیگر
 یقینش حاصل میشود که مراد نیست مگر اولی تصرف و مقتدا برسطه
 آنکه در معاوذه و عیان مولی را بر بزرگان و پیشوایان خود اطلاق نمیکند
 مگر معنی مطاع و سید و اولی تصرف و امثال این معانی نزدیک بهم

و متبادران مولی نسبت بمثال بجماعت هم است و این نهایت
 ظهور دارد نزد کسی که بر مخاطبه مکالمه عریان اطلاع دارد دیگر از امور
 که دلیل قاطعت بر آنیکه مراد از مولی اولی تصرف است جز ما و یقینا
 و احتمال معنی بکر معقول نیست فقره سابقا است بواسطه آنکه هر کله
 رسول خدا او را نفرماید که **الست اولی بکم من انفسکم** و بر
 این کلام متفرع سازد کلام بعد از این را و بفرماید من کنت مولاة فلی
 مولاة هر شونند که باشد از مولی غیر از اولی چیزی دیگر در ذهنش درمی
 آید مثل آنکه لفظ مشیر اگر چه در فارسی مستعملست در سبع مخصوص
 و لکن اما هر گاه در محفل عاقلی از جمعی پرسد که ایاد ز فلان پشته
 شیرین دزدن هست بعد از آنکه بگویند آری هست او بگوید هر که شیر را
 سپارد نزد من او را انعام میدهم یقین که هر کس میشنود میاند
 که مراد سبع است و احتمال این در خاطرش خطور نمیکند پس روشن
 شد که با ما لفظ فقره الست اولی بکم احتمال معنی دیگر غیر اولی تصرف
 از نظر تقید دریافت عقلا بپر دست و این معنی نزد اهل انصاف نهائیا
 دارد بخوبی که هیچ وجه قابل تشکیک و مجادله نیست و از موبدات
 ظاهر آنکه اگر از مولی اولی تصرف مراد نباشد تهیه مبارکباد گفتن
 عمر در آن روز سه صورت خواهد بود چنانکه ظاهر است و همچنین
 گفتن حسان بر ثابت و ترضیح با ما مت کردن و همچنین آمدن حارث
 بن نعمان فخری و آن طور گفتن کویار رسول خدا کردن و از قسم جواب

شکند و همچنین شهادت طلبیدن مرتضی علی مراد در جبهه
روز شوری چنانکه گذشت و حدیث صحیح برین و عمران بر الحنین
چنانکه گذشت در فایده بروایت احمد حنبل و ابن معاذ فی غیرهما نیز
دلالت اورد بر آنکه مراد اولی بنصر نیست و نیز ذوق سلیم میباشد که دعای
اللهم والواله وعاد من عاداه تا اخرون بنیقام در حق کسی
مناسبت که آنحضرت از برای او فضیله جلیل مثل خلافت و کتبه
اثبات کرده باشد نه محبت و ناصر بودن دیگران قراین واضحی بر یاد او
معنی اولی بنصرف نیز بنویسند یا ایها الرسول است چنانکه دانسته شد
بواسطه آنکه تا نهایت اهتمام در شان او می باشد خدای تعالی
بپنج خود را با تقسیم تاکید و مبالغه تبلیغ آن مأمور نمیسازد و غیر
اولی بنصرف امری که این مایه اهتمام بشان او باشد مقصود نیست
دیگر از امارات لایحه مراد بودن اولی بنصرف نیز امروزه اکت
کم دینکم است چنانکه مذکور شد زیرا که آنجند سببها و دین تمام
شود و غیره همین اولی بنصرف امری بکن نیست و چیزی دیگر بعد از نزول
این آیه از نبی مظهر سینه آمد که موجب کمالین و تمام فخر شود و لهذا
آنحضرت در آن روز فرمود **الحمد لله علی کمال الدین و اتمام النعمه**
ورضاء الرب برسانی والولاية لعلي بن ابي طالب و بر مصنف محقق
نیست که هر یک از امور مذکور با استقلال قضیه نیست که مراد او
بنصرفست جبهه ای و لا خطنه مجموع این امور و انکار با باعنی و موجبی

غیر از ضلالت و جهالت نیست و هر گاه مراد از مولی اولی بنصرف
باشد پس آنحضرت خلیفه و وصی بخواهد بود بعد از رسول
خدا زیرا که خلافت نیست مگر اولی بنصرف بودن و دامنه بنویسند خدا
و رسول الحمد لله علی ما هدانا **ارشاد سیوری و انزال الشکول**
تخصیص نیست که از آنجند در این اصل بنویسند یا اولی بنصرفست و محققند غضب و مکابره
کسانی که منع صحت و نوات آنجند است کرده اند مثل قاضی عضد در معانی
و ملا سعد الدین در شرح مقاصد و مقلدین ملاحی قوشچی در شرح
جدید بخیرید و صفیهای در شرح حقه و ابن حجر در صواعق محرقه و در شرح
نوات مسند ابان شد اند که بعضی از منکرین مرتبه اهل بیت رسالت
مثل ابن ابی حاتم رازی بر جدیت را قبول ندارد و چشم پوشیده اند
که در نوات تفاوت هر کس شرط نیست و خود در جمیع کتب اصول تصحیح
کرده اند و لهذا بسیاری از اخبار نیز جمعی متواتر است و گروهی دیگر
انکار میکنند انکار بود و نصاری نوات نیز معجز متواتر خاتمه النبیین را
و انکار اهل بلد ای اخبار متواتره در بلاد دیگر را و هیچ فکر نمیکند که امثال
اینیضاک در حقیقه در روایات و کتب و اقوال محدثین و پیشوایان
الشیعیه است موجب آنست که بر هیچ حدیثی اعتماد نتوان کرد زیرا که هر
گاه اینها اخبار متعدده و اقوال متکثره که جمیع را مقتدا یا ان ایشان گذر
معتبر خود را صحیح بر بنویسند یا ایشان هم عاقلند روایت کرده باشند
و بزرگان ایشان مثل ابن مغازی و شیخ جزیری و ابن عقده و غیرهم

بر صحت و نقول تراش اعتراف کرده باشند مفید علم بنات و بمضمونش
 جزو هم نرسد دیگر بر کلام حدیث و کلام کتاب اعتماد میانند یا
 آنکه فقه از علمای ایشان را عقیده است که نقول تراش جزو هم نرسد
 میرسد و زوره میگویند باز دوازده کس و بقول جمعی از نیست کس و
 محققین ایشان که عدد مخصوص شرط نکرده اند چنین گفته اند که
 نقول تراش معنی ندارد گناه باشد که از عدد های مذکور هم برسد و گناه
 باشد که از بیشتر هم برسد پس هر گاه بقول بخمس یا شش یا زاده نقول تراش هم
 تواند رسید بخبر انیم در و ات و صحاب جمل هم نرسد و از غرایب
 محاد له آنکه این حجر در صواعق اوله خود اقرار کرده که انچه بدست صحیح است
 و شک در آن نیست و اعتراف نموده بصحیح روایت احمد جنبل کرد
 رحبه سی کس از صحاب بخبر از رسول خدا در روز غدیر خم شنیدم بود
 از برای علی شهادت دادند و تا اینامع صحیحش کرده است و ازین نوع
 مناظرات ظاهر میشود که طلب حق منظور نیست عرض مختصر است
 در جدول و انکار و نیز ظاهر شد افترای قاضی عضد که با انیم در و ابات
 صحیح و اخبار متواتر و اقوال معتبره گفته که مرتضی علیه در حجة الوداع با
 حضرت رسول خدا همراهم بود و همچنین محققان از تقریر است که الوجود
 قراین واضحی بطال آنجی و صنفین مذکور و غیر هم بعد از تسلیم نقول تراش
 گفته اند که ما بقول ندارد که مولی یعنی اولی تصویف باشد بلکه معنی ناصرا
 و از عجایب مکابرات آنکه فقه است اولی کم را میگویند که لکن ندارد

اینکه مراد از مولی اولی تصویف است و کلام اللهم و ال من و الا که در دعا
 بر سر خود و هیچ تعلقی بما قبل ندارد دلیل گرفته اند از برای آنکه مولی یعنی
 ناصراست و هر ذی شعوری میداند که فقه اول رضی قاطع است بر اذان
 اولی تصویف و فقه اللهم و ال من و الا هم دخلی مجلب ندارد و عجب
 از ایشان که فقه و عباد مرعاه را دلیل گرفته اند از برای آنکه مراد ان
 مولی عدوست و دانسته شد از قرآن مجید و حدیث نبوی و شهادت
 از باب لغت و تفسیر کذب قاضی عضد و ابن حجر که گفته اند مولی در
 لغت معنی اولی است و است و آنچه قاضی عضد و اصغری و غیره گفته اند
 ایشان گفته اند که بر تقدیری که معنی اولی باشد بقول ندارد و یکم یعنی
 اولی تصویف بلکه مراد انیت که اولیست در امری زامور دیگره
 مضحکه صریحست بواسطه آنکه هر گاه حضرت رسول خدا نفرماید که
 هر که من اولی یا ویر علی بنی و لی یا و است دیگر غیر اولی تصویف چیزی
 معقول نیست خصوص وقتی که بگوید هر کس من اولی یا ویر از نفسش
 علی نیز اولی یا و است و لهذا هر که بگوید من اولی بغلام از نفسش غیر از
 اختیار در امور آنکس استن چیزی دیگر مفید نمیشود از برای آنکه در
 بعضی از مقام های خالی از قرین بهالی و مقالی که دست بر اولی
 نبوت کسی بگوید فلا نکس اولی است فلا نکس و لفظ از نفسش
 و امثال آنرا نیز مذکور نمکنست که اولی در امری زامور مقصود باشد
 نماند چنین مقامی رسول خدا در مجمع اصحاب خطاب کند و بگوید

نماز

در حق مرتضی علی عا که هر کس من اولی با وی از نفسش علی اولی باوست مرا وند
 این باشد که علی در ادبی از امور اولی است این طور محملهای بیک
 از برای کلام رسول خدا بهم رسانیدن محض جرات و بی پروایی
 نفوذ بالله و ازین خوش قماش تر جوانیست که ملا سعد الدین در شرح
 معاصد بخود نسبت داده و آنجا ذکر کرده که هرگز نکرده اند و ملا علی
 مقلدش نیز در شرح بخود ذکر کرده و آن اینست که بر تقدیر که هرگز
 تصرف با شد هر قدر ثابت میشود که علی امامست در یک وقتی از اول
 این وجه دلالت ندارد بر امام نبودن خلفای ثلاثه پیش از مرتضی علی الخ
 پیغمبر جز الزمان در او از حلیت از برای هدایت امت اصحاب را جمع سازد
 و تعیین نماید خلیفه چهارم را و هیچ کس نیست خلیفه دیگر را که مقدم
 نام بر او با آنکه کلام آنحضرت صریحست در آنکه مرتضی علی مولای آن سه
 کس نیز هست زیرا که جنین فرموده که پس هر که من مولای او بود علی مولای
 اوست و شکی نیست که رسول خدا مولای آنها بوده پس علی نیز
 مولای آنها خواهد بود کیست که اضاف دهد و بیند که از
 شد اضطرار و جرات و نهایت رسوخ بر طرفی با او اجداد و غایب
 اعتماد بر این نایب است مغوی و سایر مولایان نبوی انتمندان از کار
 چه قسم جوابها میکنند و بجهت نوع تر اینها خورسند میشوند و عجب از
 مبرستند شریف کردین قسم سخنان هم جامتا اکت قاضی عسکری کرده
 و چشم از صواب پوشید است این بود خلاصه ان بجهتانی که تحقیق

ایشان در نیقام کرده اند یقین که بعد از ملاحظه جمیع مراتب سخن
 بر ارباب هدایت حق مستور نخواهد ماند و الله الهادی الی الصراط
 المستقیم **اصل سیوم** در این آیتما ولیکم الله و این اصل متضمن
 دو تکلیفست **تکلیف اول** در شان نزول و استدلال بدانکه
 با بقا و ارباب سیر و اجماع مفسرین مؤثره القول هر دو فو فی این آیه در
 شان امیرالمومنین علی بن ابیطالب انا نزل شد در زمانی که خاندان
 سبیل او در حال کرب و غم **تکلیف دوم** روایت کرده از عنایت بن الربیع که
 گفت وقتی ابن عباس نشسته بود در کاز فرمود روایت میکرد از پیغمبر خدا
 در بحال آمد مردی که روی خود را بعامه پوشید بود و هرگاه او را
 می گفت قال رسول الله او نیز می گفت قال رسول الله بر گفت با او عباس
 خدا قسم بگو کیستی نمرد بکشاد عامه را از روی خود و گفت ای مرد ما
 هر که دشمناسد و هر که دشمناسد بدانند که من جناب بن جناده بدر
 ابوذر غفاری ششیدم از رسول خدا این کوشها و الا که شوا و دید
 باین وجهتم و الا که سواد می گفت **علی قاید البره و قاتل الکفره**
منصور من نصره محمد بن خدا له یعنی علیست سر کرده و
 پیشوای برابر و کشند که ان منصور است کسی که نصرت دهد و را و
 خوار است کسی که او را خوار کرده اند بعد از آنکه بدانند که من با رسول
 خدا روزی از روزها نماز می گذارم که سؤال کرده سبیل در سجده
 و همگیس چیزی نداد پس ان سبیل دست بسوی آسمان کرد و گفت

خداوند اگواهی میدهم که هر طلب کردم در مسجد پیغمبر و کسی چیزی
 بمن نداد و علی دین هنگام برکوع رفته بود پس اشاره کرد بسایه
 بانگشت کویک خود که انگشتر داشت نگاه سایه آمد و گرفت آن
 خاتره را در حضور پیغمبر خدا پس آنحضرت بعد از فراغ از نماز سر روی
 آسمان کرد و گفت **اللقم ان موسى الملك وقال رب اشرح لي**
صدري و سیر لي امری و احل عقد من السابح نفيقها و اولي
واجعل لي وزير من اهلي هم و ن اخي اشد به انزي و اشركه
في امری فانزلت عليه قرآنا ناطقا سندا عضدا باخيك بمفعل
لكما سلطانا اللهم و انما محمد بن بك و صفيك اللهم فاشرح لي صدری
وسیر لي امری واجعل لي وزير من اهلي عبا الله تعی ما رخصا یا بدرستی
 که موسی بن عمران پیغمبر تو از تو مسئلت نمود دعا کرد و گفت خدایا
 گشاده گردان سینه من و اسان کن کار مرا و ذایل کن عقده مرا
 از زبان من تا بیاید قول مرا و بگردان از برای من وزیري از اهل من
 که و هرون است برادر من و شريك کن او را در کار من پس فرستادی
 بر او قرآن ناطق کرد و را شد که قوی ساز قیابا و ی تل بر برادر تو
 و بگردانم از برای شهادت و کسر سلطنت او و من محمد پیغمبر تو و صفی
 تو خدایا پس گشاده گردان سینه من و اسان گردان بر من کار مرا
 و بگردان وزیري از برای من از اهل من که او علی بن ابیطالب است
 و قوی ساز با و پشت مرا اهدا زین بود رکعت هفتم تمام کرده بود

ظہری

رسول خدا دعا را که نازل شد جبرئیل گفت یا محمد بخوان آنحضرت فرمود
 جبرئیل پیغمبرش گفت بخوان **اتما ولیکم الله ورسوله و الذین**
امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون یعنی
 نیست و ایستام که خدا و پیغمبر خدا و انکسانی که ایمان آورده اند و بر
 پای میایزند نماز را و میدهند زکوة را در حالی که برکوع رفته اند در
 نماز و **اخطب حواذرم** روایت کرده از ابن عباس که گفت
 آمدن سلام با جمعی از قومش که ایمان آورده بودند و گفتند یا رسول الله
 هو میرای ایمان آوردن ما پیغمبر و خدیومت تو آمدن و از تو حدیث
 شنیدن ما را از خود دور کرده اند و یا ما محالست و مناسکت بمن میکنند
 پس گفت رسول خدا ایشانرا که **اتما ولیکم الله ورسوله و الذین**
امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون بدان
 آنحضرت رسول مسجد آمد و سالی را دیدم از او پرسیدم که کسی چیزی
 شود از سایه گفت ای انگشتری پس گفت آنحضرت که بود انگشتر که
 شود از سایه اشاره بعملی کرد که این بود آنحضرت گفت در چه حالت
 سایه گفت در حالی که را کعب بود پس حضرت رسول عکبر گفت و بعد از
 آن خوانند **اتما ولیکم الله تا اخر و در صحیح نسائی و جمع بین الصحاح**
السنه نیز روایت شد از ابن سلام نزدیک بروایت اخطب
 مشتمل بر آنکه چون عرض علی در حین رکوع خاتمه را سالی را داد و سالی
 خدا را از آن خبر کرد خدا بر ما رسول خدا **اتما ولیکم الله ورسوله**

والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم **كثير**
 ودر روایت خطب مذکور است که در آن روز حسان بن ثابت
 در باب ستمی چند گفت و آن شعرها را در صاف خود آورده
 و دو بیت از آن پندها که حسان ذکر کرده انیت **شعر** فاست الذی
 اعطيت اذ كنت راکفاً فذک نفوس القوم باخیر اکیع فانز فیک
 حین ولا تیزه و پندها فی محکات التلویع حاصل س آنکه توان کسی که
 بخشیدی در حال آنکه راکع بودی فدای تو باد جانهای قویای
 بهترین رکوع کندگان پسر فرستاد در شان تو فدای تعالی بقیه
 ولایت را یعنی امامت و سبب ساختن آنرا در قرآن که مشتمل
 بر احکام محکم دین و ملة **و ابر معازلی** از ابن عباس روایت
 کرده با سند از امیرالمومنین که مراد از الذين امنوا در این آیه و لیکن الله
 ان حضرتت **دیگر** روایت کرده از ابن عباس که گفت گذشت
 سالی بر بنی و در دستش خاتمی بود پس آنحضرت گفت که بختید
 این خاتم را سایل گفت این راکع و آن علی بن ابیطالب بود که نماز میکرد
 پسر رسول خدا و فرمود **الحمد لله الذي جعلها في وفي اهل بيتي ائمة**
وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون
الزكوة وهم راکعون یعنی چه خدا را که در این آیه فضیلت دارد
 من و اهل بیت من و خواندند ائمة و لیکن الله را تا آخر **عبادین**
 باید دانست که اگر چه لفظ ولی را همچنانکه بمعنی اولی تصرف است استعمال

میکنند بمعنی ناصر و محب نیز استعمال میکنند لیکن اینج صلاحت
 دارد که درین آیه مراد باشد اولی تصرف است زیرا که بمقتضای صریح
 اینج صفتند و لایه در خدا و رسول و آن بعض مخصوص که متصف
 باشد با ایمان و اقامت صلوة و ایتاء الزکوة در حال رکوع پس اگر
 ناصر و محب و مقصود میبود حصر در دست نبود زیرا که محب و ناصر
 بودن منحصر نیست در بعضی از مومنین که موصوف بصفت مخصوصه
 باشند بلکه همانا ناصر و محب یکدیگرند چنانکه دانسته شد در اصل
 سابق از آیه **والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء لبعضهم**
 و روایت نقلی نیز لایه قطعی دارد بر برارده اولی تصرف و تکبیر
 گفتن حضرت در روایت خطب و جدا گفتن در روایت ابن معاذ
 و غیره لایه گفتن حسان در شعر نیز از امامت **الرب مقصود است**
 و همچنین مقارنت با ولایت خدا و رسول نیز قرینه و اضحی است
 برارده اولی تصرف زیرا که مستباد را ذولایت خدا و رسول نیست
 مگر اولی تصرف بودن چنانکه ظاهر است نزد ارباب اضافة
تکمیل و تبیین در کشف ظلام بدانکه هرگاه فهمای مفسرین و
 ارباب سیر متفق باشند در شان نزول که از جمله سماعیات
 و مستنبط نیست مگر از قول مفسرین و محدثین و ارباب سیر
 معتمد روایت پس اگر بعضی از متأخرین مثل صاحب کشاف
 و سچاوی و غیره روایت صحیح و قول مفسرین قریب العهد احتمال دیگر

راه دهند و بنحوی تعسیر کنند که مختص با امیرالمومنین نباشد و بهیچ
 مقبول نیست بلکه از قبیل بدعت در شریعت است و ناشی نشد
 مگر از روی عناد و جدل و لهذا قاضی عضد باینهاست تعصب
 در موافقت اختلاف کرده که اجماع کرده اند باینکه سیر کرده اند از اهل ذریع
 درین امیر علی بن ابیطالب است زیرا که در شان او نازل شده در وقتی
 که خانه را بسایل داد در نماز در حین رکوع و همچنین ملا سعد اللہ
 در شرح مقلد و ملا علی قوشچی در شرح تجریداً فراموده اند که باقی
 جمیع مفسرین این امیر در شان علی نازل شد در حین اعطای خانه
 بسایل در حالت رکوع و انجمن مجرد در صلوات از حسن بصری
 نقل کرده که از او پرسیدند که این امیر در شان علی نازل شد او
 در جواب گفت علی نیز از جمله ان مومنین است که در ایام مذکور
 شد از برای این حج و تالعاتش سوومند نیست اصلاً اما او را
 از برای آنکه از کجا که این قول از حسن باشد و بر تقدیر تسلیم در برابر
 اجماع مفسرین و روایات محدثین باینکه کس جاعت دارد و اما
 ثانیاً بواسطه آنکه حال حسن نسبت بعلی مختلف میباشد جبراً
 جمعی از دشمنان علی میدانند بواسطه سخن چندناشایسته که از او
 مسهور است و جمعی دیگر میگویند دوست بود با علی اما از تنها
 خوف از ظلم خود را در نظرها طور دیگر و امین بود ابن ابی الحدید
 در شرح نهج البلاغه گفته که از آن کسانی که گفتند دشمنان علیست

و مذمت میکرده علی را حسن بصری است و روایت کرده از حماد
 بن سلمه که حسن بصری گفت اگر علی در مدینه یا خلیف میخورد بهتر
 بود از آنچه در کتب شده بیکر گفته که روایت کرده اند که حسن از جمله
 کسانی بود که اختیار نکرد همراهی علی را در جهاد دیگر گفته که نیست
 که حسن و جنود سیاحت و از وسوسه اب بسیار بر اعضا میخیزد
 پس علی او را گفت ای حسرت بسیار میریزی حسن در جواب گفت
 آن خوبیهای مسلمانان که امیرالمومنین رنجت ازین بیشتر است
 آنحضرت فرمود ترا بدامان کار من حسن گفت ای پس علی فرمود
 همیشه از زده و دلگیر باشی و بسبب های آنحضرت حسن پیوسته
 مهور و گرفتار خاطر بود و بعد از این گفته و اما اصحاب مابعدی جمیع
 از معتزله میگویند و از محبین علی بن ابیطالب بود و نقل کرده از حسن
 بروایت ولقدی و ابان بن عیاش که گفت من گفتم بحسن که درین این
 اعتقاد انجمن از تو میگویند که در باره علی گفته چه چیز است حسن گفت
 ای مرد من خون مرا نگاه دار ازین ستمکاران که اگر چنین سر نکنم مرا بر داره
 خواهند کشید تا آنچه بود مضمون کلام ابن ابی الحدید است و بر تقدیر
 ظاهر شد که این سخن از حسن بصری محل اعمتاد نیست زیرا که با از روی
 عداوت ناشی شد با از تقیه و آنچه گفته اند که ولی درین مقام معین
 ناصر و محبت و لایحه موافق امیر سابق است که شتمت بر نبی از دست
 گرفتن بود و رضای و نه مناسبت بعد که متضمن دوستی خدا و رسول

و مومن است نام و جلست زیرا که رعایت انقیام مستجابات
 بر تقدیری مستحسن است که ما بفرمانش در صورتی که صریح
 این صافی ایرادیکر شود و قراین واضح دیگر بر تحقیق باشد چنانکه
 دانسته شد با آنکه با اتفاق هم فرقی از ابیات قرآنی در یک زمان نیامد
 و باین ترتیب که الحال مرتبست نازل شدن و تا ایام خلافت عثمان
 باین ترتیب بنوده بلکه در زمانی که عثمان مصحفها را سوخت این
 ترتیب یافت و هر گاه این ترتیب ترتیب واقعی ابیات قرآنی نباشد
 پس بر تقدیر مناسب نبودن اینها با قتل و ما بعد بحث و ردی
 اید عثمان و بعد و که موافق خواهرش خود ترتیب داده اند نیز
 جمعی که از راه دلایل و قراین معنی مقصود از ایراد بیان میکنند
 و بر تقدیر تسلیم که مراد ناصر محبت باشد نیز مقصود ثابت میشود
 زیرا که برین تقدیر خدای تعالی همان نصرت و محبت که بخود و اولاد
 منسوب گردانید با آنحضرت نسبت داده و مشک نیست که نصرت
 و محبت خدا و رسول بر وجهی که است در دین و دنیا و موجب
 هدایت و راهنمایی امت است پس باید که از آنحضرت نیز مثل نصرت
 و محبت خدا و رسول بر وجهی که است و این مستلزم امامت و
 خلافت است نزد ارباب تامل **دیگر** گفته اند که اگر مراد اولی نصرت
 باشد لازم می آید که امیر المومنین در زمان رسول خدا اولی نصرت
 باشند و حال آنکه نبود و این سخن نیز بصورتی است زیرا که اولی نصرت



بودن آنحضرت در زمان رسول خدا محقق است نزد امامت و
 روایات مخالفین نیز ثابت است چنانکه دانسته شد از احادیث
 صحیح برین و عمران ابن حصین در فایده اصل سابق نیز مبین
 خواهد شد در حدیثی که در منزلت در اصل انید و استبعاد
 اولی نصرت بودن آنحضرت با عینی ندارد غیر از عناد و جسم پوشید
 از مرتبه و قرب منزلت از نسبت تجدا و رسول و سوق این نیز
 ندارد از ظهور ولایت آنحضرت بعد از ولایت رسول خدا چنانکه
 ظاهر است از فوق سلیم و آنچه گفته اند که از جمع واحد آمده
 نمیتوان کرد محض مکابن است زیرا که در محاورات جمع را در
 واحد بسیار استعمال میکنند از برای تعظیم چنانکه در قرآن مجید
 خدای غم از ذات خود به سخن و امثال آن تعبیر کرده و فرموده
نحن بقصر وانا انزلناه و امثال اینها همچنین در آیه با هله
 بر روایات محدثین و قول مغیر بن هرده و فرقی از انفسا حضرت علی
 بن ابیطالب خواسته شد و از ذنابنا حضرت فاطمه و حال آنکه
 هر دو لفظ صیغه جمع است و این شتم استعمال در جمیع لغات
 معارفست چنانکه مستور نیست بر ارباب کلامه خداوند
 ایشان صاحب کتاف گفته که بنا بر آنکه ایزد حق علی نازل
 شد باشد فایده صیغه جمع اینست که سایر مومنین نیز با مید
 در تحت حکم آید در اندیشه یکب انقیام اعمال حسنه شوند یا آنکه در روایات

صحیح علمای اهل بیت وارد شد که هر یک از آنها عشر در حین رکوع بسا بل کوه داده اند و بنا برین صیغه جمع بمعنی خودش مستعمل باشد و آنچه گفته اند که حضرت برای نخی انجیز نیست که در آن نزدی باشد و در وقت نزول بیلمامت خلفای نیش نبود پس حضرت ولایت و خلافت نخواهد بود صورت ندارد بلکه محض تلبیس است چه بر تقدیری که در حین نزول آید نزدی نبوده باشد حضرت برای نخی نزدی خواهد بود که خدا و رسول میدانند که بعد ازین در امت بهم میرسد و بر هر عقلا طاهر است که هر کجی از احکام که ممکنست در آن نزدی هم رسد ترا در محاوره بحضرت می کنند خواه در زمان تکلم نزد در آن متحقق شود یا باشد و خواه بعد از آن متحقق شود و خواه اصلا متحقق نشود مثلاً هرگاه کسی بگویند در فلان شهر که خواهی دید داخل مشومگوار در وازن که بر سر راه دست صحیح است بجز در امکان نزدی در چند در آن وقت نزدی واقع نشد باشد و بعد از آن نیز واقع نشود پس ظاهر شد که انقسام بحثهای ناموجبات ایشان ناشی نشد مگر از شدت اضطراب و الله الملم لظروا الصواب **اصل چهارم در حدیث منزلت** و آنچه حدیث نیز از جمله احادیث متفق علیه میان هر دو فرقی است بر و آیه هر یک از فریقین متوازن است چنانکه پوشیدن نیست بر صاحب انصاف متبوع و بعد ازین نیز ظاهر خواهد شد و این اصل متمثل

بر سه هدایت **هدایت اول** در نقل حدیث مذکور از کتب معتبره صحاح معتد اهل خلاف و علی الله التوکل و الاعتماد **احمد حبل** در مسند روایت کرده از ابی سعید خدری که رسول خدا مر علی را گفت **انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبي بعدی** دیگر روایت کرده از مصعب بن سعد بن ابی وقاص و او از پدرش که گفت بدستی که رسول خدا در هنگامی که پیروز رفت هرون بتو که خلیفه ساخت علی را در مدینه پس گفت علی یا رسول الله دوست منیدارم که پیرون روی تو من بنامت پس گفت رسول خدا **اما ترضی ان تكون منی بمنزله هرون من موسی غیره** **لا نبي بعدی** یعنی ابی ارضی نیستی که بوده باشی تو از من بمنزله هرون از موسی مگر اینکه بنیست پیغمبری بعد از من **دیگر** روایت کرده از مصعب بن سعد بن ابی وقاص و او از پدرش که گفت خلیفه کرد رسول خدا علی بن ابیطالب را در این غزوه بتو که گفت علی یا رسول الله یا خلیفه میسازیم از این بزرگان و اطفال پس انحضرت فرمود **اما ترضی ان تكون منی بمنزله هرون من موسی غیره** **لا نبي بعدی** دیگر روایت کرده از زید بن ابی اوفی که پیغمبر در روز مؤاخا علی را گفت **انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبي بعدی** دیگر روایت کرده از عایشه بنت سعد و او از پدرش که گفت رسول خدا در وقت رفتن هرون بتو که گفت علی **اما ترضی ان تكون**

متی بمنزله هرون من موسی الالبوه ذکر روایت کرده از اسما و
 نبت عمیس که رسول خدا مر علی را گفت **انت متی بمنزله هرون من**
موسی الالبوه لعبدی بنی دیگر روایت کرده از سعید
 بن مسیب که گفت من گفتم بسعد بن مالک که میخواهم برسم از تو
 حدیثی لیکن از تو منتهی هم که انرا سوال کنم پس گفت در آن هرگاه میتوانی
 که نزد من چیزی هست سوال کن و مترس پس گفتم کنی در چیزی
 که علی را خلیفه ساختند در مدینه گفت **اما ترضی ان تکون منی**
منزله هرون من موسی سعد گفت اری دیگر روایت کرده از
 سعید بن مسیب و از عامر بن سعد و از پدرش که گفت شنیدم
 از رسول خدا که میگفت علی را **اما ترضی ان تکون منی بمنزله هرون**
من موسی الالبوه لعبدی و سعید مذکور روایت کرده که من
 خواستم از سعد مشافهت بشنوم پس ملاقات کردم با او و مذکور
 ساختم از برای او آنچه پدرش روایت کرده بود پس گذاشت سعد گفت
 خود را در گوش و گفت اگر نشنیدم با شما از بی که شواذ کوشته های من
در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب مناقب امیرالمؤمنین
 ۱۴ روایت شد از سعید بن مسیب به همین مضمون که احمد روایت
 کرده از صععب بن سعید بن ابی قاص که گفت خلیفه ساخت
 رسول خدا علی را در مدینه پس گفت علی را رسول الله خلیفه میبازی
 مرا در میان زنان و اطفال پس گفت رسول خدا **اما ترضی ان تکون**

منی بمنزله هرون من موسی عن ابنه لابنی لعبدی دیگر روایت
 کرده از عامر بن سعید که گفت اگر در معاویه بن ابی سفیان سعید بن
 ابی قاص روایت کرد چه چیز مانع مدینه بود ترا که سب من کنی ابو نزاب یا
 پس گفت سعد سه چیز که انمایه بخاطر هست که گفت رسول خدا
 ادب برای علی و ازین جهت هرگز سب من نکنم او را و الله که اگر میبود مرا یکی
 از آنها بهتر بود نزد من از شتران سرخ موی در وقتی که خلیفه
 ساخت علی را در بعضی از روایات و گفت علی را رسول الله خلیفه
 میبازی مرا بر صبیان و نشاء شنیدم که گفت رسول خدا **اما ترضی**
ان تکون منی بمنزله هرون من موسی الالبوه لعبدی و دو
 امر دیگر ذکر کرده است سعد یکی حدیثی که در اختیار است و دیگری
 حدیثی که در صحیح مسلم مذکور خواهد شد در مقام خودش
و سعودی در کتاب مروج الذهب بعد از نقل این روایت چنین
 که چون سعد گفت از برای معاویه بن یحیی را معاویه از روی اعراض بعد
 گفت پس تو خرا علی را یاری نکردی و سر از بیعت و پیچیدی **در صحیح**
ابن ابی عمیر روایت شد از سعید بن ابی قاص که گفت بدست
 که رسول خدا علی را گفت **انت منی بمنزله هرون من موسی الالبوه**
لابنی لعبدی دیگر روایت شد از سعید بن مسیب و او روایت
 کرده از عامر بن سعید و از پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت
اما ترضی ان تکون منی بمنزله هرون من موسی الالبوه لعبدی

وسعيد مذکور روايت کرده که من خواستم که از سعد مشاغل بشوم
 ملاقات کردم با او و گفتم او را که نوشيدی از رسول خدا اين را
 پس گذاشت سعد کنشتمان خود را در گوش و گفت اگر نشيدی
 باشم از بنی که شواذ کوشهای من **و در صحيح ترمذی** ابرو روايت
 مذکور است بیفاوت **و در جمع بن الصحاح** المستند نیز این دو
 روايت از صحيح ابوداود صحيح ترمذی مذکور است **و در صحيح بخاری**
 روايت شده از مصعب بن سعد بن ابی قحاص که گفت حلیفه
 ساخت رسول خدا علی بن ابیطالب را در مدینه پس گفت علی یا
 رسول الله میکنند ای مراد میان زنان و اطفال پس گفت رسول خدا
اقتاضی ان تکون مني بمنزلة هرون من موسى غیر لانی بعدک
 دیگر روايت کرده از ابراهیم بن سعد و او از پدرش که رسول خدا را
 علی را گفت **اقتاضی ان تکون مني بمنزلة هرون من موسى غیر لانی**
لابی بعدی و ابن مجور صواعق گفت که روايت کرده **بزاز از ابی**
سعيد جزری و طبرانی از اسماء بنت عمیس و ام سلمه و حبشه
 ابر حیده و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمره و علی و برادر ابن
 حارث و زید بن ارقم که رسول خدا حلیفه ساخت علی را در مدینه
 در غزوة تبوک پس گفت علی یا رسول الله حلیفه مديساری را بر بنی
 و اطفال پس گفت رسول خدا **اقتاضی ان تکون مني بمنزلة هرون**
من موسى غیر لانی بعدی و ابن معاذی شافعی روايت کرده

از عامر بن سعد و او از پدرش که گفت رسول خدا از برای علی این
منی بمنزلة هرون من موسى الا لانی بعدی دیگر
 روايت کرده از سعید ابی مسیب که گفت سوال کردم از سعد بن ابی
 وقاص که آیا نوشيدی از رسول خدا ای که میگفت از برای علی این است
منی بمنزلة هرون من موسى الا لانی بعدی پس گفت
 در گوش نهاد و گفت شنيدم و الا که شواذ کوشهای من **دیگر** روايت
 کرده با اسناد از جابر که گفت رسول خدا از برای علی در حین رفتن
 غزوة تبوک **اقتاضی ان تکون مني بمنزلة هرون من موسى الا**
لانی بعدی دیگر روايت کرده با اسناد از ابراهیم بن سعد بن ابی و
 قاص و او از پدرش که رسول خدا از برای علی در حینی که او را در
 مدینه خلیفه ساخت گفت **اقتاضی ان تکون مني بمنزلة هرون**
من موسى الا لانی بعدی دیگر روايت کرده با اسناد از عبدالله
 بن عباس که گفت پرور فیش مردم از مدینه در غزوة تبوک و گفت
 علی بن ابیطالب یا رسول الله من ابوتی یا لخصت فرمود لا یسر
 که بیت علی بن ابیطالب از حرمان ملازمت آنحضرت نگاه حضرت
 رسول فرمود **اقتاضی ان تکون مني بمنزلة هرون من موسى الا**
لست بنی دیگر روايت کرده از حذیفه بن اسید غفاری در حديث
 سد ابواب که گفت رسول خدا **اقتاضی ان تکون مني بمنزلة هرون من موسى**
 دیگر روايت کرده از مصعب ابی سعد و او از پدرش که گفت معویه را یاد و

میداری علی گفتم چگونه دوست ندارم او را و حال آنکه شنیدم
 که رسول خدا از برای او میگفت **انت منی بمنزله هرون من موسی**
الا انه لابني هدی دیگر روایت کرده باسناد از عامر ابن
 سعد و او از پدرش که گفت رسول خدا از برای علی **انت منی بمنزله**
هرون من موسی الا انه لابني هدی دیگر روایت کرده از
 سعید بن مسیب و او از سعید بن ابی قاص که گفت رسول خدا را علی را
 که نشین در مدینه بجای من پس گفت علی یا رسول الله بدستی که تو
 بیرون نرفته در غزای که مرا همراه برده باشی پس گفت رسول خدا را علی را
 گفتان **المدینه لا تصلح الا لابی اوبک و انت منی بمنزله هرون**
من موسی الا انه لابني هدی گفت سعید بن مسیب که من گفتم بعد که فرمود
 شنیدی از رسول خدا که گفت بلی نه یکبار و دوبار دیگر روایت کرده ۵
 باسناد از عبدالله ابن مسعود که گفت رسول خدا از برای علی **انت**
منی بمنزله هرون من موسی دیگر روایت کرده با اتفاق احد بن
 حنبل از قیس ابن حازم که مردمی از معویه ابن اسیفیان مسئله پرسید
 معویه گفت از امیر المومنین علی بن ابیطالب پرس که او تا آنجا
 امتزگت سخن ترا از سخن او درست تر است معویه گفت بدگفتی و کایه
 ملاست چیزی و وردی یا مگرو میداری کسی را که رسول خدا او را
 بعلم خود مبرور بدو همیشه علم خود را با او از برای میداشت تحقیق کرد
 در باب او گفت **انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لابني هدی** و عمر

ابن خطاب از سوال میکرد و علم از او فرامیگرفت و من حاضر بودم
 پیش عمر که هرگاه چیزی بر من مشکل میشد میگفت علی انجانست **دیگر**
 روایت کرده از انس در حدیث مواخاة که گفت رسول خدا از برای علی
الا انه منی بمنزله هرون من موسی الا انه لابني هدی و قاضی ابوالقاسم شوخی کرد یکی از علمای معنی برداشت در رساله که
 در جمع این حدیث تصنیف کرده روایت کرده باسناد انجیدیش را از
 عمر ابن خطاب و امیر المومنین علی بن ابیطالب و سعید بن ابی سعید
 و عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری و ابی هریر و ابی سعید
 حدادی و جابر بن سمن و مالک ابن حوریت و برادر ابرعازب و زید بن
 ارقم و ابی رافع مولای رسول الله و عبدالله بن ابی و فی و برادر او زید
 بن ابی و فی و ابی شریح و حدیفه ابن اسید و انس بن مالک و ابی برده
 اسلمی و ابی یوب انصاری و عقیل ابن ابیطالب و حبشی ابن خباده
 و معویه ابن اسیفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب
 و محمد بن علی ابن الحسین عم و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی
 حبیل ابن سعد و **اخطب** خوارزم در حدیث مواخاة روایت کرده
 باسناد از عبدالله بن عباس که گفت رسول خدا را علی را **انت منی**
ان تكون منی بمنزله هرون من موسی الا انه لابني هدی دیگر
 روایت کرده در نامه که عمر و بن عباس معویه نوشتند پیش از مطیع شدن
 او معاویه را که گفت رسول خدا حق علی **هو منی و انما منه و هو منی**

مبتزله هرون من موسی الانلابی دیگر روایت کرده از عبد الله بن عباس
 که برور رفت رسول خدا فخرای تنوالت پس گفت علی رسول الله لا کمین
 بیرون ایر با تو حضرت فرموده لایس کر سیت علی بن ابیطالب بوسطه
 حرمان ملازمت حضرت بنمیر پس حضرت رسول گفت **اماترضی**
ان تکون منی مبتزله هرون من موسی الانلابی بعدی دیگر روایت
 کرده از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از پدرش که گفت رسول خدا مر علی
انت منی مبتزله هرون من موسی دیگر روایت کرده از عامر بن
 سعد بن ابی وقاص و او از پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا
 که گفت مر علی را در بعضی از غزوات که تو باش در خانه من تا بر گردید
 من پس گفت علی با رسول الله سبکداری مرا با سنا و صبیان پس گفت
 رسول خدا **اماترضی ان تکون منی مبتزله هرون من موسی الانلابی**
ان لانبوه بعدی دیگر روایت کرده باسناد از جابر بن عبد الله که گفت
 آمد بسوی ما رسول خدا در حالی که خوابیده بود پرورد سجد و در دست
 انحضرت بود شاخ تری از نخل خرمای پس ما شتاب کردیم در گردن خنجر و
 علی نیز شتاب کرد پس گفت رسول خدا با علی بیاید سنی که خلاست
 در مسجد از برای نواجذ خلاست از برای من **الاترضی ان تکون**
مبتزله هرون من موسی الانلابی دیگر روایت کرده باسناد از
 سعید ابی سبیب و او از عامر بن سعد بن ابی وقاص که گفت شنیدم
 که رسول خدا میگفت از برای علی **انت منی مبتزله هرون من موسی**

الاترضی منی و سعید ابی سبیب گفت من خواستم این را بنظر
 مشاهده از سعد بشنود پس ملاقات کردم با سعد و گفتم از برای سعید
 آنچه گفت بود از برای من طرا نگاه سعد گفت اری شنیدم سعید
 روایت کرده که من گفتم تو شنیدی پس سعد گفت در کوشه های
 خود گذاشت و گفت اری شنیدم و لاگوشه او در کوشه های من دیگر روایت
 کرده از محمد بن ابی زید که گفت رسول خدا روز مواخاه **یا علی انت**
اخیا انت منی مبتزله هرون من موسی عن ابنه لابی بعدی دیگر
 روایت کرده از زید بن ابی اوفی حدیثی طویل در بیان روز مواخاه
 در اینجا مذکور است که گفت رسول خدا از برای علی **انت منی مبتزله**
هرون من موسی عن ابنه لابی بعدی دیگر روایت کرده باسناد از
 عبد الله بن عباس که گفت شنیدم از عمر بن خطاب در حالی که
 نزد او بودند جمعی پس مذکور کردند سابقین را اسلام را انگاه عمر
 گفت اما علی بن ابیطالب پس شنیدم از رسول خدا که میگفت در
 شان او سه خصلت که اگر یکی از آنها را میسر بود بهتر بود نزد من از هر
 چیزی که بر او افتاد میتابد یعنی از جمع ری زمین و متعلقانش بود
 من و او بیکر و جماعتی از صحابه که در رسول خدا دست خود بر نشاند علی
 و گفت **یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت**
منی مبتزله هرون من موسی و در غیر کتب مذکور ان ایشان
 مثل مطایح و مشکات نیز حدیث مذکور است و در جمیع تواریخ

معتبر ایشان نیز و داست و در صحیح ابن حدیث جمع محدثین ایشان
متفق اند چنانکه میرتید شریف در شرح مواقف و ابن حجر در صواعق
محرقه توضیح کرده اند و جنین گفته اند که انجیدیت نزد محدثین و ائمه
حدیث صحیح است **ابن عبدالبر** عالم و مقتدای ایشان در کتاب
استیعاب بعد از ذکر برخی از فضایل آنحضرت و سفقتش در اسلام
با انضمام کفایت که خلف نکرد علی بن ابیطالب را هیچ یک از شاگردان
که حاضر مدینه در آنجا رسول خدا از روزی که آنحضرت بمدینه آمدند
از توبه که حضرت رسول او را خلیفه کرد بر مدینه و بر عیالش در غزوه
بنوک و او را گفت **انت موی تیز تر از هر دهن من موسی الا انه لا نبی بعدک**
و بعد ازین با انضمام گفته کرده اند انجیدیت را صاحبان غیر
جماعتی و انجیدیت را ثابت و اوضح آثار است و اینتر کرده انرا از رسول
خدا سعد بن ابی وقاص و طرف از حدیث از سعد بسیار بسیار
و تحقیق کرده انها را ابن ابی حنیبه و غیر او و روایت کرده انرا ابن
عباس و ابوسعید خدری و اسامیت عیسی و جابر بن عبد الله و جمعی
دیگر که بطول می انجامند که انها را انجیدیت مضمون کلام ابن عبدالبر
و از روایات مذکور کلام السحق را جزو یقین حاصل میشود و تواتر
انجیدیت از طریق ایشان و بطریق علمای اهل بیت نیز تواتر ثابت
چنانکه بر باب اطلاع مخفی نیست **هدایه دویم** در بیان استدلال
بدان اید الله که انجیدیت متواتر متفق علیه میان جمیع فرق اسلام

نص صریحیست بر امامت حضرت امیرالمومنین زید که رسول خدا اولاً
اثبات کرده است مرتبه و منزلتی که هر دهن نسبت بموسی داشت
از برای علی نسبت بخودش ثانیاً با استنفا الخراج کرده است از آن
بنوعی را و از پنجاه اقل متصف را جزو میم میرسد که منازل هر دهن
از برای امیرالمومنین ثانیست غیر انجیدیت آنحضرت اخراج کرده و انجید
عقل با اعتبار عرف پیرون کند مثل اخوت لبنی که اگر مطلب اثبات
جمیع منازل ممکن نباشد استنشاد در کلام آنحضرت بصورت
خواهد بود چنانکه ظاهر است بر هر که واقفست بر اسلوب محاوره
و طریق و زعم گفته که لهذا هیچ کس نمیکوید زید همچون عمر و است
مکروه تیر اندازی که طردش ایرایش که زید مثل عمر و است در کتاب
شما و در بیوقوف معنی کلام آنحضرت جنین میشود که برای صفت هر دهن
مثلاً یاد و صفندان از برای علی ثابتست مگر بنوعی مثل آنکه کسی بگوید
زید چون عمر و است در کتابت مکروه تیر اندازی و هر ذی شعوری
میداند که در نیقام اینطور سخن کردن از سفها مستبعد است
چرا جای عقاب پس چگونه بغير اجل الزمان که زید اولین و آخرین خلیع
جمیع مراتب کالانت ذاتی و قوی و فعالیت نسبت متواتر دارد و هر که
ثابت باشد منازل هر دهن عین بنوعی و اخوت لبنی از برای امیرالمومنین
پس آنحضرت امام مقرر فی الطاعه باشد بعد از رسول خدا لجه
ظاهر است که اگر هر دهن بعد از موسی مسود خلافت موسی بدیکری

منیر سید و لهذا حضرت موسی فصاحت و خلافت هرون را بسوختن
نوز داد بطریق امانت که بشپیر و شپیر لپان هرون برساند بعد از
کامل شدن ایشان چنانکه تصریح کرده است صاحب مل و محل
و غیره و از علما دیگر آنکه موسی او را خلیفه کرد در قومه خود وقت
رفتن بطور رسدینا چنانکه قرآن مجید از آن خبر داده است که موسی
گفت با هرون احلف فی قومی و شکی نیست که هرون از خلافت
مغزول نشد و اگر چه بعد از موسی همچنان خلیفه بود و چگونه
جنین باشد و حال آنکه موسی بسبب نهایت محبت و اعتمادی
که به هرون داشت از خدای تعالی درخواست کرد تا او را شریک در
بنوع کرد اند و او را قوی نیست سازد به هرون چنانکه گفت اشترک
فی امری و اشد بر از ری یعنی شریک کردن هرون را در کار من
و قوی ساز باو نیست مرا و هر گاه موسی را به هرون این مایه اعتماد و دوستی
باشد مغزول شدن هرون از خلافت موسی احتمال ندارد و نیز هر
اولی بجز او واجب الطاعه بود در امت موسی محبوب ترین مردم
بود نزد حضرت موسی و پشت موسی قانویا بود چنانکه از کلام الحی
ظاهاست و چون این منازل غیر نبودند و هر منزلی که غیر نبوت
باید که از برای علی ثابت باشد چنانکه دانستند پس او اولی
باشد در امت آنحضرت و محبوب ترین خلائق باشد نزد او و آنحضرت
باو قوی نیست خواهد بود و انقیام صفات و منازل مستلزم خلافت

وامانتست جز ما پس امیرالمومنین امام مجتهد باشد بعد از پیغمبر
الزمان **هدایه سیومرد در دفع شبهه و او همام** از لحنه
درین اصل تحریر یافت ظاهر شد عند و تقصیب قاضی عضد که در
موافقت او انکار صحیح بخیریت کرده و دانسته که این انکار در حق
انکار کتب صحاح و رد اقرار و اعتراف محدثین و پیشوایان اوست
و نیز معلوم شد که مصنفین مذکور در ارشاد سیومرد اصل دو چیز
و غیر هم که منع نواز بخیریت کرده اند و گفته اند که از جمله خبری احادیث
مخصر تقصیب و انکار است و ناشی نشد مگر از رسوخ بعضی از
ابا و اجداد و اعتماد بعضی دیگر بر این ناصواب ملوک بنی امیه و بنی
عباس و تابعان ایشان و همچنین آنچه گفته اند که ما قبول نداریم
که حدیث دلالت میکند بر اثبات جمیع منازل بلکه مراد همین منزلت است
خند و زده است باین دلیل که شامل اخوت نسبی کی از منازل
هر و نیست نیست پس شاید شامل منزلت خلافت نیز نباشد محققند
بظلالش زیرا که روشن شد که مراد اثبات جمیع منازل است و اگر که
ناموجه خواهد بود چنانکه گذشت و داخل نبودن اخوة نسبی بسبب
فرزیه عقلی منافات ندارد با عمومیت بی بنی که **ان الله کل شیء قدیر**
عامست با آنکه بقرینه عقلی خدای تعالی نیست و همچنین است
در سایر عمومات و از اینجا است که اصولیین گفته اند که هیچ عامی نیست
که بخوبی از تخصیص نداشته باشد و از تعجب مکابرات و تعصبات آنکه

قاضی عسقلانی بن حجر داخل نبودن بنوۀ را نیز مستند خود ساختند
 از برای عام نبودن در جمیع منازل و حال آنکه دلیل است بر تفضیل
 مطلب ایشان زیرا که بنوۀ یا استثنای بیرون رفتن و استناد است
 بر عموم با تفاق از باب عربی و در یافت احباب محاور و بر هر
 غیر محاد ل ظاهر است که هیچ فرقی نیست در فاده عمومیت میان این
 حدیث و آنکه کسی گوید در عمر و با خالد کینست دانند مکرور
 شراکت خانه کردی **الدین** است عمرو شریک نیست و از
 مویدات آنکه اگر در آن خبر دوزخ باشد صد و در این کلام از
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله **حق علی بن ابیطالب** در غیر غزوه نبوده
 یعنی خواهد بود **در آن** که از روایات سابق معلوم شد که انحضرت
 در غیر غزوه **بزرگ** مکرر فرموده اند و نیز متنا کردن عمل بر خطاب
 و سعد بن ابی وقاص بر فضیله علی با جنانکه مذکور شد در روایات
 سابقه بصورت خواهد بود زیرا که خلافت خدروان کمال امت است
 نیست و دیگران نیز کرده اند در زمان حضرت رسول و آنچه گفته
 که هر و ن خلیفه و وصی نبود بلکه شریک در بنوع بود و بر تقدیر
 که وصی باشد شاید که اگر میماند بعد از موسی مغزول میشد از وصایا
 باعتبار استقلال در بنوع پس بر تقدیر تسلیم عمومیت مدعی ثابت
 میشود زیرا که خلافت از جمله منازل هر و نیست نیز بصورت
 ناموجبات تا اولاً از برای آنکه خلیفه نبودن هر و مخالف

صیح قرانت جنگ که ابی بایرون اخلفی ظاهر است و اما ثانیاً بواسطه
 آنکه اگر در وصایت و خلافت هر و ن خلافتی و شبهه میسود بقین که اول
 در میان فرزند بود بهم می رسید و حال آنکه هر و ن وصی میدانند و از
 اینجا است که صاحب مال و محل که از معتبر نیست و کلامش در بیاب
 نرود که سند است در میان فرزند مختلفه میسود گفته که هر و ن وصی
 موسی بود و اصلاً اشاره با اختلاف نکرده و اما ثالثاً از برای آنکه
 در بنوۀ منافاة ندارد با وصی و خلیفه بودن خصوص وقتی که یکی از
 غالب باشد و مرتبش رفع و اعظم باشد از دیگری چنانکه موسی و
 نسبت بیرون و همچنین استقلال در بنوۀ منافاة ندارد با وصی و خلیفه
 بودن مگر وقتی که آن پیغمبر یا مبعوث باشد اما اگر مروج دین
 آن پیغمبر باشد و با حکام او عمل که هر چه منافاة دارد بلکه همین معنی است
 خلافت و وصایت است نمی بینی که بویستع بن نون همچنانکه وصی موسی
 بود پیغمبر نبود چنانکه ظاهر است بر اهل حضرت لهذا صاحب
 کشف از رسل بعد از موسی اقول و در نام برده در سون البقره
 تفسیر بر **و قتیان من بعد بالرسل** و شارح مقاصد و محبت
 بنوع کتاب مذکور و در امثال آورده از برای پیغمبر مروج دین است
 و در بسیار از اینها چنین است که بعضی وصی بعضی دیگرند چنانکه
 ظاهر است بر متبع احوال سلف و شکی نیست که اگر هر و ن میان
 با با حکام متوزع عمل میکرد و مروج ممله موسی میسود پس بنی بودند

هرون موجب بقای خلافت است زیرا که باعنی ندارد و غل اخلای
 در صورت سویی عدم استحقاق و هرگاه استحقاق نبوده داشته
 باشد بطریق اولی مستحق خلافت خواهد بود پس معقول شد نشان
 خلافت احتمال ندارد با آنکه یکی از طریق استلال جنانکه سابق تحریر است
 این بود که نزد صاحب عقل سلیم محقق و مبسوط است که موسی راه
 ان اعتقاد و اعتماد نظر به هرون بود که اگر هرون با لغرض نیست
 بعد از موسی پیغمبر نبود البته و او وصی و خلیفه میگردید زیرا که پیغمبر
 عظیم الشان مثل حضرت موسی تا اتمام اعتماد به هرون نداشتند
 باشد چگونه نبوتش را از خدای تعالی درخواست میکند و هرگاه هرون
 این منزله داشت نسبت به موسی پسر باید که این نسبت نیز اهل بیت
 پیغمبر خیر الزمان داشته باشد و هرگاه این نسبت متحقق شد پسر
 وصی بحق بعد از رسول خدا او خواهد بود و پوشید نیست که نسبت
 باین طریق از استلال بعد از تسلیم عمومی و متی و معنهای دیگر نادر است
 محض است و قاضی مضای با آنکه در نفس ایشان به غایت کوشش
 نموده در کمان فضایل اهل بیت و اظهار عناد و تعصب را شعار
 خود ساخته و خباثت که بر اهل تحصیل مستور نیست در طوابع منع صحت
 و نواز ترا بخیریت نکرده است لیکن در نظر عجمی در جواب بکار برده
 و چنین گفته که معنی این حدیث تشبیه در برداری و خویشیست
 چیزی دیگر منظور نیست و بر هر ذی عقلی ظاهر و هویدا است که این

محت در صورتی از معنهای سابق چند مرتبه در پیش است و برین
 تقدیر معنی حدیث نه با لفظ حدیث مربوطست و نه با محل صدور
 از رسول خدا ص و یقین حاصلست که بجز انقسام معنهای حدیث
 امر و تشکیکهای بصورت دلایل و براین خلل تمیز برید و الا که
 ادعان بود خدای تعالی و نبوة پیغمبر از راه دلیل هم نمیسید زیرا که
 در هیچ مرتبه از استلال را حدیث مکارب مسدود نمیشود **والله**
المهادی الی سبیل الرشاد اصل هم در این نظریه و متعلقات
 او مقصد ازین اصل در ضمن و فیض با تمام میسرند **فیض اول**
 در تعیین اهل بیت و شان نزول آیه **بما ان ارشدك الله فاعلم** که از
 روایات محدثین موقوف و مفسرین معتبر و مورخین معتد هر دو فرقی
 ثابت و محقق است که مراد از اهل بیت پیغمبر خیر الزمان علی و فاطمه
 و حسن و حسین است و محل بیان اختصاص ایشان بخطاب
 اهل بیت آنکه چون نازل شد آیه **انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس**
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا حضرت رسول خدای را پسر
 و فاطمه و امام حسن و امام حسین عباسی پوشانید و فرموده
اللعنه هو لا اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
 یعنی خداوند ایشان اهل بیت من اند پس پیران ایشان معاصی و
 بدیها را و پاک کردن ایشان را پاک کرد پس این در اوقات صلوة
 ایشان بخطاب اهل بیت میخواند و میگفت **الصلوة بالاهل البیت**

انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس لاهل البيت ويبطركم تطهيرا
 وحاصل معنی اینست که خرابی نیست که خدای تعالی بخواهد ببرد
 از شما معاصی و بدیهای اهل بیت رسالت و با آنکه کرد ان دشمنان از
 بدیها پاک کرد اندیغی و احادیث و اخبار در باب اینست و تراست
 در کتب اهل سنت از جمله **در موطای مالک** بن انس امام اهل سنت
 روایت شده از انس که چون این تطهیر نازل شد قریب لشبشماه
 رسول خدا در وقت رفتن بنماز صبح بر در خانه فاطمه میگفت **الصلوة**
يا اهل البيت انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس لاهل البيت
ويطهركم تطهيرا و در صحیح ابوداود سجستانی نیز همین طریق روایت
 شده از انس و در صحیح بخاری در جزو چهارم از عایشه روایت
 شده با اینضمون که رسول خدا بیرون آمد اول زوی و پوشید
 بود کلمی نگاه آمد حسن بن علی بر اخل کرد آنحضرت امام حسن را
 در آن کلمه و بعد از آن امام حسین آمد و او را نیز اخل کرد و بعد از
 آن فاطمه آمد و او را هم اخل کرد و بعد از آن امیرالمومنین آمد و او را
 نیز اخل کرد پس گفت **انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس لاهل**
البيت ويطهركم تطهيرا و صاحب کشف نیز در تفسیر اینها هله
 بهمین مضمون از عایشه روایت کرده است بی زیاده و نقصان
و در صحیح مسلم در جزو چهارم نیز بهمین مضمون از عایشه روایت
و در صحیح ابوداود در تفسیر این تطهیر نیز همین روایت از عایشه

مذکور است و در جمع بن العجمی بن حمید با از مسند عایشه نیز
 در حدیث شصت و چهارم از منقوع علی صحیح مسلم و بخاری
 با این مضمون روایت شده **و در صحیح مسلم** نیز در جزو چهارم از
 فضایل امیرالمومنین از سعد بن ابی قاص چنین روایت شده که
 چون نازل شد این **فعل لما الوانع انباءنا و انباءكم اراهه**
 خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت **اللهم**
هوذا اهل بيته دیگر روایت شده در آخر جزو رابع که خواندند
 خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت **اللهم هوذا اهل بيتي**
 و در صحیح ابوداود از ام سلمه نیز روایت شده با اینضمون که گفت این
 امیر در خانه من نازل شد بود در آن خانه رسول خدا و علی ابن ابیطالب
 و فاطمه و حسن و حسین و من بر در خانه نشسته بودم بر پوشانید
 آنحضرت بر ایشان کلمی و گفت **اللهم هوذا اهل بيتي فاذهب**
عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا پس گفتم یا رسول الله ایامی نیست
 من از اهل بیت پرسیدم **انك الى خير من زواج رسول الله** حاصل
 معنی آنکه از زواج رسول ترا چیزی ضعیب است و در جمع بن
 الصحاح السبعة نیز روایت بخاندن موطای مالک و صحیح ابوداود
 مذکور شده و در جامع ترمذی نیز از ام سلمه روایت کرده پوشانید
 رسول خدا بر علی و فاطمه و حسن و حسین کشانید و گفت **اللهم**
هوذا اهل بيتي و ما تود اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا و الله

گفت و انامعه را رسول الله اخضر گفت **انك على خير**
 و زمدي حكم بصحة اين حديث كرده و ذكر كرده كه از وقت نزول
 اين آيه تا قريب بشش ماه هرگاه رسول خدا بناي ميرفت گذر ميكرد بر
 در خانه فاطمه و ميگفت **اتما يري الله ليذهب عنكم الرجس اهل**
البيت و يطهركم تطهيرا و حاكم كه يكي از محدثين مسلم است
 ايشانست در مستدرک بهين مضمون روايت كرده و گفته كه اين
 حديث صحيح و مطابق در مجلس روايت كرده كه نازل شد ليه **اتما**
يري الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا
 در شان پنج كس رسول خدا و علي و فاطمه و حسن و حسين و احمد
 ابن حنبل در مسند بطر مستفاده از ام سلمه روايت كرده در بعضي
 از اسما مذكور است كه بي در خانه ام سلمه بود پس فاطمه آمد و از آن
 اخضر حريمه آورد تا شاول فرمائيد از آن حريمه نوعيست تا طعام
 كند و شير ميبزند تا نگاه اخضر فاطمه را گفت بخوان شوه و قبل
 نزد من بر آمدند علي و حسن و حسين و نشند تا شاول فرمائيد
 از آن حريمه و بود در زير رسول خدا كليمي جنبي كه در لغت و بيان
 كسا كويند و من بر در حريمه نماز ميكردم كه فرستاد خداي تعالي
اتما يري الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا
 پس بويش ايند رسول الله ص بر ايشان كليمي نگاه اخضر دست
 مبارك را از زير كليمي بيرون آورده بدعا برداشت و بعد از آن گفت

اللهم هو لا اهل بيتي و خاصتي فاذهب عنهم الرجس طهرهم
 و گفت ام سلمه كه من سر را بدرون خانه كردم و گفتم من يا سماء ام يبا
 رسول الله اخضر گفت **انك الى خير و در بعضي ديگر جنين و افشيد**
 كه ام سلمه گفت بد رسته كه رسول خدا مر فاطمه را گفت شوه و پيل نشد
 نزد من اخضر فاطمه حاضر ساخت ايشان را و رسول الله انداخت
 بر سر ايشان كليمي فديكي هدا را از دست خود را گذاشت بر آلاهي
 ايشان و گفت **اللهم ان هو لا اهل بيتي فا جعل صلواتك وبركاتك**
على محمد و آل محمد بك حميد مجيد و گفت ام سلمه كه من بلند كردم مران
 كليم را تا داخل شوم بر ايشان پس اخضر كسان از دست من كشيد
 و گفت **انك على خير** ديگر روايت كرده از و انك ابن اسقع
 بطر مستفاده **و در بعضي** از آنها با ان مضمون مذكور است كه و انك
 ابن اسقع گفت من بر در خانه فاطمه شطار متصفي علي ميكشيدم كه آمد
 رسول خدا و با او بود علي و حسن و حسين و گرفت و نزد يك خود نشاند
 بود اخضر دست حسين را پس بدرون خانه فاطمه رفت و نزد
 خود نشاند علي و فاطمه را و حسين را بر در و رامي را كه خود نشاند
 بعد از آن به سجده بر ايشان جامه خود با كاسي را خواند **اتما**
يري الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا
 و بعد از آن گفت **اللهم ان هو لا اهل بيتي و اهل بيتي احق**
 و در بعضي جنين مر و سينت كه و انك ابن اسقع گفت دوزي رفتن بودم

بخیزمت رسول خدا و بود انحضرت در خاندام سلمه بن امیر امام حسن آمد
 و نشاند او را بر در را بست و او را بوسید دیگر امام حسین
 آمد و نشاند او را بر دران چپ او را بوسید و بعد از آن فاطمه
 آمد و نشاند او را در پیش روی خود و بعد از آن خواند علی بر او
 چون علی آمد انداخت بر ایشان کسا و بعد از آن گفت **انما یرید الله**
لیذهب عنکم الحرب اهل البیت و یطهرکم تطهیراً دیگر
 روایت کرده از ابی الحکم که گفت اقامت کردم در مدینه نه ماه متصل
 و رسول خدای امده صبح و می ایستاد بر در خانه علی و فاطمه و میگفت
الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الحرب اهل البیت و یطهرکم
تطهیراً دیگر روایت کرده از عایشه که گفت بخدا قسم که دیدم من علی
 و فاطمه و حسن و حسین را که جمع کرد رسول خدا ایشان را در جامه
 و بعد از آن گفت **اللهم صل علی اهل بیتی و احصنی فاذهب**
عنهم الحرب طهرهم تطهیراً عایشه گفت من گفتم یا رسول الله انما
 اهلك انحضرت گفت **نحو انک الی خیر یعنی دور شو بدستی که تو بر**
خبری یعنی بر طرفت زوجیت و صاحب کتاب و سیله المبتدئ
 نیز همین مضمون روایت کرده از عایشه **و تطهیر** در تفسیر این
 نیز روایت کرده از ابی الحکم او از عایشه موافق ابی حمزه جبل روایت
 کرده از ایشان **دیگر** روایت کرده از ام سلمه موافق روایت ابی احمد از
 ام سلمه بیک روایت کرده موافق روایت اول احمد از فاطمه **دیگر** در تفسیر

قل لا اشدکم علیاً حبراً روایت کرده از ام سلمه که رسول خدا
 فاطمه را گفت شوهر و پسرانت را نزد من از پس او رد فاطمه ایشان را و
 انداخت انحضرت کسائی برایشان و بعد از آن بلند کرد دست خود را
 و گفت **اللهم صل علی محمد و آل محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علی**
ال محمد فانک حمید مجید گفت ام سلمه که پس من برداشتم کسارا تا
 داخل شود بر ایشان انحضرت کشید از دست من کسار و گفت **انک**
علی خیر دیگر روایت کرده از ابی سعید حدادی که گفت رسول خدا
 انزلت انما یرید الله لیذهب عنکم الحرب اهل البیت و یطهرکم
تطهیراً فی رقی علی و الحسن و الحسین و الفاطمه یعنی نار نشد
 این مذکور در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین و **واحد**
 نیز در تفسیر شکر مسماست بوسیله همین طریق روایت کرده از ابی
 سعید حدادی **دیگر** روایت کرده در کتاب اسباب نزول از ام سلمه
 مثل روایت احمد بن حنبل از ام سلمه **و در کتاب** مصابیح از
 ابوالعباس اسفرائینی مفسر کتب شیخ و معتدال قول ایشانست **تطهیر**
 که چون داخل کرد نبی علی و فاطمه و حسن و حسین را در عبا گفت
سهرتبراً اللهم هؤلاء اهل بیتی و اطهار عترتی و اطایب رویتی
من یحیی و می لبیک الی النار اذهب عنهم الحرب و طهرهم
تطهیراً ام سلمه گفت من گفتم یا رسول الله و انما هم حضرت گفت **انک**
الی خیر و انت من خیر از واجبی و صاحب روضه الاحباب

در خفته الاحبا بعد از ذکر پنج حدیث که از آنجمله بکثیر است که
 از مصابیح نقل کرده گفته که تحقیق پیوسته که این ایه در شان این
 پنج نیست و لهذا اینها را العبا میگویند و این **عبداللہ** مقتدا
 ایشان در کتاب استیعاب گفته که چون نازل شد ایة انما یرید اللہ
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا خوانند
 رسول خدا در خانه نام سلمه علی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت
اللہم هؤلاء اهل بیت فادھب عنکم الرجس و طهرهم تطهیرا
 و این مره و بار دیگر روایت کرده که چون این ایه نازل شد رسول اللہ فرموده
حسنة من اعصموا عنی و فاطمة و الحسن و الحسین
 و اخطب خوار زهر روایت کرده از ابوسعید خدری که گفت بدین
 که رفت رسول خدا بعد از زفاف فاطمه بر در خانه علی چهل صباح
 و گفت التلام علیکم و رحمة اللہ و برکاتہ الصلوة یرحمکم اللہ
 انما یرید اللہ لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا دیگر
 روایت کرده از وائل بن اسقع که گفت چون جمع کرد رسول خدا
 علی و فاطمه و حسن و حسین را در زیر جامه خود گفت **اللہم قد**
جعلت صلوتک و رحمتک و مغفرتک و رضوانک علی ابرہیم
و ال ابرہیم اللہم انعم منی انما منهم فاجعل صلوتک و رحمتک و
مغفرتک و رضوانک علی و علیهم و گفت وائل که من ایستاده بودم بر
 در خانه پس گفتم بر من بار رسول اللہ فدای تو باد پدر و مادر من آنکه

انحضرت گفت اللهم علی وائل ویکر روایت کرده از عبد الرحمن بن
 ابی لیلی و او از پدرش حدیثی که مشتلمست بر فضایل حضرت امیر
 المؤمنین و در آن حدیث بعد از ذکر فاطمه و حسن و حسین و ذکر رضا
 الزمان مذکور است که پیغمبر گفت **اللہم هؤلاء اهل بیت فادھب عنکم**
الرجس و طهرهم تطهیرا دیگر روایت کرده از ابوسعید
 خدری که چون نازل شد ایة **وامر اهلک بالصلوة** رسول خدا می
 آمد در هر نماز بر در خانه فاطمه و علی نواہ و میگفت **الصلوة یرحمکم اللہ**
انما یرید اللہ لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
 و ابوسعید اللہ مزبانی روایت کرده از ابی الحارث که گفت در خدمت رسول
 بودم و قریب بنده ماه یاده ماه و انحضرت از خانه بیرون نمی آمد
 مگر آنکه میگرفت بازوی در خانه علی را و میگفت **التلام علیکم**
و رحمة اللہ و برکاتہ پس میگفتند علی و فاطمه و حسن و حسین
و علیک التلام یا بنی اللہ برکاتہ بعد از آن میگفت
الصلوة یرحمکم اللہ انما یرید اللہ لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا پس میفرست انحضرت مصلا می خود و سقا
 که از شاخ معتبر ایشانست در رساله قوامی روایت کرده
 از انس بن مالک که گفت بدینستی که رسول خدا گذر میکرد بر
 خانه علی و فاطمه ششاه در وقت نماز صبح و میگفت **الصلوة یا اهل**
سہ و تبار انما یرید اللہ لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

و مخفی نیست که اخبار بکثر از نوماه منافاة ندارد با اثبات
 زیادتی از برای آنکه در او میقتد است و هر یک خبر از مدتی
 داده که درین است در اندک آنحضرت را پس میشود که یکی از
 باشد تمام نوماه در جوار آنحضرت مثل ابی الجهم و دیگری در
 بعضی اوقات حاضر باشد و در بعضی اوقات حاضر نباشد و نیز
 از اخبار ظاهر میشود که این تطافت از رسول خدا مکرر در موضع
 متعدده نسبت با اعبان ظاهر و این پس اگر در بعضی از روایات
 مکان و زمان غیر بعضی دیگر باشد منافات ندارد **در ثبوت**
 ازین حدیث صحیح میتوان المعنی صاحب انصاف را یقین بهم
 میرسد که مراد از اهل بیت ایشانند و علمای اهل بیت نیز بطریق
 نقل از ابی موسی و معصومین و صحابه کرام روایت کرده اند و هم
 مفسرین متقدم اهل خلاف نیز در تفاسیر خود تصریح کرده اند
 و لهذا ابن حجر در صواعق بعد از ذکر این ابی چنین گفته که اکثر
 مفسرین بر اینند که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین
 نازل شده و روایات متعدده نیز از احمد و غیره نقل کرده
 پس سخن بعضی از متعصبین متلطاف کشف که بواسطه
 کتمان منزله الی غیره از زمان چشم از حدیث صحیح کتب
 صحاح خود و اقوال مفسرین پوشیده و گفته این آیه در شان
 ازواج پیغمبر است بجز دانکه در میان روایه که متعلق بازواج است

واقع شده کذب محض است و قطع نظر ازین هر حادثه هر که
 شعور میباید اندک که اگر در حق ازواج میبود بایستی که همچنانکه
 در آیه قبل و آیه بعد هر جا ضمیر مونس خطاب واقع شده در
 آیه نیز در لفظ عنکم و بطریق مجازی صحیح که از برای مذکر است
 ضمیر که آورده شود که از برای مونس است و این نفی است ظهور
 دارد و دانسته شد که رعایت این نحو مناسبات بر تقدیر صحیح
 صحیح است که مانعی نباشد در جای که مخالف صریح کلامه
 الهی و رض رسول خدا باشد و معنی ذاهب دلیل ندارد بر
 اینکه این آیات در زمان واحد نازل گشته و برهان نیست بر
 اینکه آیات قرآنی بهمین ترتیب که در زمان عثمان یافته نازل
 شده است بلکه برخلافش قایلند و از اینجا نیز محقق شد که آنچه
 سچنای در تفسیر خودش گفته که ازواج رسول درین خطاب
 داخلند موحی ندارد غیر از عناد و انکار آل عبا **نفوذ بالله من**
الکذب علی الله و علی الرسول تمیض و ببرد در استخراج مطلوب
 و ذکر بعضی از مناسبات مستلزم مقصود بدانکه خبر را
 مفسرین درین آیه معاصی تفسیر کرده اند و در لغته بمعنی بلید
 و بدی نر آمدن است و نظیر عبارت است از آنکه در اندک
 از بدیها و قبیح و شکی نیست که در نیتقام از آل بعضی معاصی
 و بدیها و نظیر آن بعضی قبیح و در بعضی دیگر مراد نیست

زیرا که از خدای تعالی آمده و در کردن بعضی از معاصی پاک
 ساختن از بعضی بدیها نسبت بسیار مردم نیز محفو است پس
 چه معنی دارد خطاب بخصوص ال پیغمبر کردن و اینها را باخصا
 باین عنایت ممانا کرده اند و نیز محفو و معیر است که رسول
 خدا در دعای مذکور در و کرده اند و نیز محفو و معاصی و مطهر است
 از جمیع قبایح و بدیها قصد کرده خبا نکظا هر صاحب
 فطرت و هر گاه خدای تعالی خواسته باشد که از جمعی معاصی و
 بدیها را دور کرده اند و اینها را مطهر سازد از قبایح و رسول
 خدا مکرر بر طبق خواهش الهی در حوائش آن دعا کندان جمع بالا
 شک معصوم خواهند بود و دیگر احتمال عصیان و خطا و ضلالت
 در ماده ایشان در هیچ امری از امور کجانی ندارد و منکر این معنی
 مثل منکر بدیهی اوی قابل جواب و سوال نیست و نزد هر سلیم
 العقل قطع نظر از آنکه عصمت شرط امامت است با وجود معصوم
 اقتدا بغير معصوم کردن و او را در احکام الهی و تصرفات در جمیع
 امور خلاق الله مقدم بر معصوم دانستن دلیل ضلالت و بطلان
 حماقتست در واقع بدین اضااف نظر باید کرد که کما فطرت
 مستقیم بخور میکند که کسی که خدا و رسول خدا گواهی داده باشند
 که معصومست و در علم و عمل خطا از وی ظهور نمی آید تابع و پیرو
 و غیر معصوم خطا کار می شود در امور دین و دنیا خصوص شخصی

که چند سال است پرستند همچون در مسایل ظاهر در ماند و لایک
 کالانعام با به اصل سبلا و نیز ثابت و محفو است در کتب غیر
 که حضرت مرد مر از خلافت خود خبر داده و فرمود که ولایت پیغمبر
 اخرا الزمان خود نیست چنانکه بعد ازین تفصیل مذکور خواهد
 شد در اصل باینهمه و قول معصوم صادق است بالاسنک پس آن
 حضرت خلیفه بجوایندند بر آن الحق تعالی و الا هیلی **ومن**
المناسبات احمد حبل در سند زاین عباس و واحد یک
 در اسباب نزول فطری و صاحب کشف در تفسیر این **قل لاه**
اسئکم علی احرار الا الموده فی القربی روایت کرده اند که چون نازل
 شد این آیه اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند از نزدیکان تو که آ
 شد بر ما مودت ایشان انحضرت فرمود علی و فاطمه و حسن
 و حسین و ظاهر معنی آیه اینست که بگوای محمد طلب میکنم از شما
 هیچ مردی و یا دشتی در برابر رسالت و راهنای شما بدین حق
 مکروه و ست استن شما اقربای مرا **و در صحیح بخاری و صحیح مسلم**
 نیز روایت شد در تفسیر این آیه که سعید بن جبیر گفت مراد است
 ال محمد است **و در جمع** بین الصحاح السنه نیز همین مضمون از
 سعید بن جبیر روایت شد و این مجرد در صواعق از طبرانی و حاکم
 و ابن ابی حاتم روایت کرده که ابن عباس گفت در وقت نزول
 این آیه اصحاب گفتند یا رسول الله کیست آن اقربای تو که واجب

شد بر ما مودت ایشان آنحضرت فرمود علی وفاطمه و انبیا هم
و نفوی که از مشایخ معتدل ایشانست در نفسی شریفتر است
 کرده از ابن عباس بن همین مضمون بی تفاوت **و در صحیح مسلم**
و صحیح بخاری و تفسیر ثعلبی در بیان الله و ملائکته صلوات
علی النبئی روایت شد از کعب بن عجم که گفت گفتیم یا رسول
 دانستیم که چگونه بر تو سلام کنیم اکنون باین کن که چگونه صلوة
 بر تو باید فرستاد آنحضرت گفت **بگوئید اللهم صل علی محمد**
و آل محمد که اصلت علی البرهم **و آل البرهم** و روایت بخاری ثعلبی
 مشتملست بر زیادی که در روایت مسلم نیست و آن اینست
انک حمید مجید و بارک علی محمد علی ال محمد که بارکت علی البرهم
و آل البرهم انک حمید مجید و در موطنی مالک بن انس از ابن مسعود
 روایت شد که آنحضرت در جواب سوال بشیر بن سعد که سوال
 کرد از صلوة بر آنحضرت گفت **بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد**
 تا آخر موافق روایت بخاری ثعلبی **و ابن حجر** در صلوة گفت که
 صحیح رسید از کعب بن عجم که رسول خدا در جواب سوال مذکور
 گفت **بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد** تا آخر دیگر
 گفته روایت شد از امام محمد باقر که در قول خدای تعالی **و لینی**
لغفار از نایب و امن و عمل صالحا نزهت دی گفته یعنی
اهدی الی صراطنا و بنا بر این معنی اینست

که بدستی که من از زید ام کبری که توبه کرد و کردید و عمل صالح
 بجا آورد و بعد از آن هدایت یافت یعنی اقرار کرد بولایت
 اهل بیت رسول خدا **دیگر** روایت کرده از ثعلبی که ابن عباس گفت
 که مراد از حسنه در قول خدای تعالی **و من یقرن حسنة نزد**
فینا حسنة مودت ال محمد است و ظاهر معنی اینست
 که هر کس کسب کند حسنه را ما زیاد می کنیم از برای او در آن حسنه
 خوبی را **دیگر** گفته که تحقیق کثرت کرده اند جمعی کثیر از مفسرین که مراد
 از آن یاسین در قول خدای تعالی سلام علی ال یاسین ال محمد است
 و صاحب کشف و تفسیر **قال** اسلم که گفته که گفت رسول خدا
 من مات علی حب ال محمد مات شهیدا **ال او مر مات علی حب**
ال محمد مات مغفوراً **ال او مر مات علی حب ال محمد مات**
نایباً **ال او مر مات علی حب ال محمد مات مؤمناً** مستکمل
ال ایمان **ال او من مات علی حب ال محمد** **شیر** **مالک الطول** **ال الجنة** **نزد**
و کثیر **ال او من مات علی حب ال محمد** **فی الجنة** **کا توف** **العروس**
الی بیت **زوجها** **ال او مر مات علی حب ال محمد** **تقر** **فی الجنة**
بابان **الی الجنة** **ال او من مات علی حب ال محمد** **جعل**
مقبوره **فرا** **الملائکه** **ال رحمة** **ال او مر مات علی حب ال محمد**
مات علی السنة **و الجماعة** **ال او من مات علی حب ال محمد**
جا **و یوم القیمة** **مکتوب** **بن عینیته** **ابن** **من رحمة الله** **ال او من مات**

علی بعض ال محمد مات کافر الا امر مات علی بعض ال
 محمد لیرثیم راجحة الجنة حاصلش آنکه هر که بر دوستی
 ال محمد بمیرد اجر شهدا و توبه کاران بیابد و امر زید و کمال ایما
 شود و از ملک الموت و منکر و نیک مرده خسته بشود و بخوشحالی
 تمام داخل بهشت شود و در قبرش در و رو شود از جنت و ملائکه
 زحمت قبرش زیارتگاه کنند و بطریقه ماله نبوی ز دنیا برود و هر
 کس بر دشمنی ال محمد بمیرد حاضر شود روز قیامت و در میان و
 چشمش نوشته شد باشد که نیکس محرومست از رحمت خدا و
 کافر از دنیا برود و نبوی خوشتر بهشت هم نام او نرسد نفوذ با^{الله}
 دیگر گفته کرد و ابیت شد از آنی که گفت **حرم الجنة علی من ظلم**
اهل بنی و اذانی فی عمت رقی یعنی حرامست بهشت بر هر
 ظالمی که بر اهل بیت مر و بر بخاندان بسبب بخاندان اهل بیت
 من و **قیل** در تفسیرش حدیث اول را از جریر بن عبد الله بخلی
 روایت کرده و حدیث دوم را از علی بن ابی طالب **و اب معاذ رقی**
واخطب حوا زرم در قول خدای **هم فتلقی ادم من ربه**
کلمات قتاب علیه که حاصلش اینست که فر کرفت ادم از پرورد^{گار}
 خود کلماتی عظیمه الشان و بگفتن آن کلمات قبول کرد خدای
 هم توبه او را و روایت کرده اند از ابن عباس که از رسول خدا
 پرسیدند که کلماتی که توبه ادم بواسطه آنها مقبول شد کدام

آنحضرت فرمود ادم سوال کرد و گفت بگو محمد و علی و فاطمه و حسن
 و حسین **احمد جنبل** روایت کرده در مسند که کرفت رسول
 خدا دست حسین را و گفت **من احببی و احب هدی و اباها**
اباها و امها کان معی فی درجة الجنة یعنی هر که دوست دار
 مرا و این دور او ببرد و مادرانش را خواهد بود با مرد دنیا را
 بهشت **و ابن سیر و بر سیلی** در کتاب فردوس الاخبار از آن
 کرده از علی بن ابی طالب که رسول خدا گفت ما من دعا الی الله
و بین السماء حجاب حتی یصل علی محمد و ال محمد فاذ افضل ذلک الخیر
ذلک الحجاب یخزل الدعاء و اذ الی فی فعل ذلک رجوع ذلک الدعاء
 حاصلش آنکه در میان هر دعا و اسمان حجابی مانع هست و بر
 طرف نمیشود آن مانع مگر وقتی که دعا کنند صلوة بفرستند بر محمد
 و ال محمد **و ابن صباح مالکی** در فضول المهمه روایت کرده آن
 ابن مسعود که رسول خدا گفت **حب ال محمد یوما واحدا خیر**
مر عبادة سنه و من عات علی دخل الجنة یعنی یک روز دوستی ال
 محمد بهتر است از عبادة سالی **واخطب حوا زرم** روایت کرده از
 ابن عمر که رسول خدا گفت **مر احب علیا قبل الله من صلوة**
وصیامه و قیامه و استجاب دعایه الا من احب علیا اعطاه
بکل عروفتی بدین مدینه فی الجنة الا امر احب ال محمد من من
الحسنا و المیزان و الصراط الا من مات علی حب ال محمد فانا

كفيلهما بجنه مع الانبياء الا من افاضل محمد جاء يوم القيمة
 مكتوب بر عينه السن من رحمة الله حاصلش آنكه در وقت
 علي موجب قبول نماز و روزه و استجابه دعاست و محبت علي را
 بازاي هر عرف که در بدر او سبت شهري ميدهد خدای تعالی
 در بهشت و محبت علي و ساير آل محمد ايمست از حساب
 قيامت و سختي صلوات من ضامنم که او در بهشت با بغير رايست
 و دشمن ايشان روز قيامت در ميان دو چشمش نوشته
 شد که محرم مست از رحمت خدا و لغبي در تفسير سوره طه روايت
 کرده از امام جعفر صادق که گفت طهارت اهل بيت محمد است
 بعد از آن خوانند نماز بر يد الله لبذهيب عنكم الرحمن اهل بيت
 و يطهرکم نظيراً و بروايت جمهور مفسرين حتى يضاوي و
 هلاله در شان اهل بيت رسول خدا نازل شد و همديان مضمون
 روايت کرده اند که امام حسن و امام حسين پيام شدند و بعد از
 آنکه رسول خدا و همه صحاب العباده امد بودند امير المؤمنين
 بواسطه استشفای ايشان سه روز روزه نذر کرد و همچنين
 حضرت فاطمه و فضة کتبا ايشان و بعد از نبرد شدن حسنين
 هر چه برون رفتند و چون در خانه حضرت امير المؤمنين چيزي
 براي افطار نبود آنحضرت سه صاع جو قرض کرد و حضرت فاطمه
 زهار در روز اول يك صاع را خمير کرده پنج قرص نان بخت در وقتي

که نزد هر يك نانی گذاشته شد براي افطار مسكينه بر در خانه آمد
 و سوال کرد ايشان هر يك نان خود را بسايل دادند و هر چه بباب
 افطار کردند و روز ديوي يك صاع ديگر را حضرت فاطمه پنج نان بخت
 و چون وقت افطار رسيد نيمي بر در خانه آمد و طلب قوت کرد با
 هر يك نان خود را بان تيمم دادند و انب نيز بباب قناعت کردند
 و روز سوم چون وقت افطار رسيد اسيري بر در خانه نال رسول
 امد و سوال کرد پس هر يك نان خود را بان اسير دادند و امشب
 نيز نفيان بباب چيزي ديگر نبود که افطار کنند و روز چهارم رسول
 خدا ايشان را ديد در حالتی که حسنين و حضرت فاطمه زهرا از
 شدت گرسنگي ناتوان شده بودند پس آنحضرت از روي رحمت با
 ايشان در سخن بود که چيست نازل شد و گفت کيکرا بچرخان تهنينه
 و مبارکباد گفت خدای تعالی ترا در حق اهل بيت نور رسول خدا و نور
 جبرئيل است که بکيکراي جبرئيل پس خواند جبرئيل سوره اهل بيت
 که مشتملست بر وصف آل محمد و وفانند کردن و ايشان را ايشان
 دادن بگوثر و ساير نعمتها بهشت جاودان **بشيء** پوشيده
 نيست بر باب فطرت مستقيم که هرگاه بغير خزانگان با امر الهي
 محبت و مودت جمعي اجر سال خود سازد و صلوات بر ايشان نازد
 صلوة بر خویش کرد اند و خبر دهد که مولات و دوستي ايشان
 موجب بخاشت يقين است که با وجود ايشان خلافت و وصايت

رسول خدا بدیگری نمیرسد خدا و رسول ایشان را در دین و دنیا
 تابع کسی که مدینه نهاد و کفر و جاهلیه بسپرد اند عینک در آن سال
 علی من اتباع الهدی **صلی الله علیه و آله** در حدیث تمسک و مناسبات
 آن مشتمل بر دو شیوه **اول** در ذکر حدیث **احمد بن حنبل**
 روایت کرده است از ابوسعید خدری که گفت رسول خدا **انما یتارک**
فیکم الثقلین ما ان تمسکن من فضلوا بعدی احدی **اکبر**
من الاخر کتاب الله جل جلاله **مدد ما بوالسماوات و الارض و عترتی**
بیتي و انما لن یغیر فاحتی بر علی یعنی بدین معنی که من میگذارم در دست
 شما دو امر که انبیا بجز انجان دو امری که اگر تمسک شوید بآن هرگز
 تضلالت نخواهید افتاد بعد از من یکی از آن دو امر بزرگتر است
 از دیگری کتاب خدا و از ضیاع نیست کشید از آسمان تا
 زمین و عترت من که اهل بیت منند آگاه باشید و بدانید که این
 دو امر از هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد شوند بر من نزد حوض کوثر
دیگر روایت کرده از زید بن ثابت که رسول خدا گفت **انما یتارک**
فیکم الخلیفتین کتاب الله جل جلاله **مدد ما بوالسماوات و الارض**
و عترتی اهل بیتی و انما لن یغیر فاحتی بر علی الخوض دیگر
 روایت کرده از اسامه بن عثمان ابن مغیره که گفت ملاقات
 کردم زید بن ارقم را در حالتی که او داخل مدینه بر مختار پایبوت
 می آمد از نزد او پرسیدم مرزید را که ایستند می توان رسول خدا

الخوض

که می گفت **انما یتارک فیکم الثقلین** زید گفت ای شیخ من
دیگر روایت کرده از زید بن حریان و او از زید بن ارقم که رسول
 خدا در خطبه غدیر خم گفت **لا و انما یتارک فیکم الثقلین** **احد**
کتاب الله و هو جعل من الله من ابعد کان علی الهدی و من
کان علی ضلاله بعد از آن فرمود **واهل بیتی اذکرکم الله**
اهل بیتی یعنی دیگران دو امر که انبیا بجز اهل بیت منند خدا را
 پیاد شما می آرند در باب اهل بیت **و مسلم** در صحیح خود روایت
 کرده از زید بن ارقم چند طریقی از آن جمله یکی آنکه روایت کرده
 با سند از زید بن حریان که گفت دادم من با حصین ابن سبه
 گفت ای بدلتو بخیر بسیاری رسیدی دیدی رسول خدا و خدا
 او شنیدی و با او بچه رفتی و همراه او نماز گذاردی تحقیق کرده
 رسیدی زید بخیر بسیار حدیث کن ما را ای نیکوکاران بخیر شنید
 از رسول خدا من زید گفت ای پسر برادر من تحقیق که سال من بسیار
 شد و عهد من قدیم کردید و فراموش کردم بعضی چیزها را که فراموش
 کرده بودم از رسول خدا پس هر چه بیامنه حدیث کنم انرا قبول
 کنید و هر چه بکنم مرا تکلیف نباشد مکنید بعد از آن گفت ایستادند
 خداص در میان ما در حالتی که خطبه فرمود بر سر لی که از آن خم
 صغیر اند در میان مکه و مدینه پس هر دو تن آنرا خواندند و بعد از آن
 و تذکر فرمود بعد از آن گفت **ما بعد ایها الناس انما انما انما**

و عمرو بن مسلم بسوی زید بن
 ارقم و چون گفتیم
 این سبب

بوشك ان يا بنى رسول ربى فاحببت وانا تارك فيكم ثقلين
 اولهما كتاب الله في النور فخذوا بكتاب الله واسمكوا بعني اياه
 از حمد و شناي الهي اى روح ما ن نيستم من مكر بشري نزد يكست
 كه بسيار بد من فرستاده پروردگار من پس احببت كتم اورا بعني
 نزد يكست كه باراده الهي از من عالم اشغال نمايد و بجهت من كنداره
 در میان شما دو چیز كرا نمايد اول از ان دو كتاب خداست در است
 رو شنائى پس بگيريد كتاب خدا را و متمسك بان شويد بعد
 از اين جنيد روایت کرده كه پس انحضرت ترغيب و تحريض فرمود و
 در بار كتاب خدا انگاه گفت **واهل بيتى اذكر كما الله في اهل**
بيتى و حميدى و جمع بين الصحيحين بنين ميمين مضمور روایت کرده
 از زيد بن ارقم بي تفاوت و **ترمذى** در صحيح خود روایت کرده اند
 جابر كه گفت بدم رسول خدا را در حجة الوداع روز عرفه كه بر نافع
 سوار بود و خطبه ميكفت پس سئيدم كه ميكفت **ايها الناس**
ان بركت منكم ما ان اخذتم من لى نصلوا كتاب الله و عترتى
اهل بيتى و در مشكات نيز از مسلم و ترمذى روایت شده و
 در جمع بين الصحاح السنن صحيح الادود و صحيح ترمذى نيز از
 شدن باسناد از رسول خدا كه گفت **ان تارك فيكم الثقلين ما**
ان تمسكتم بهما لى نصلوا بعدى حدما اعظم من لآخر وهو
كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الارض و عترتى اهل بيتى

لى بنى فاحتى بر اعلى الخوض ه بعد ان فرمود فانظروا كيف
 تخلفونى فى عترتى يعنى لى با احتياط باشيد و بدانيد كه بعد از من
 چگونه سر خواهيد كرد با اهل من **واحطب نحو ازم** روایت کرده
 از زيد بن ارقم كه رسول خدا گفت در موضع غدیر خم **ان تارك فيكم**
الثقلين احدهما اكبر من لآخر كتاب الله و عترتى قائمتما
لى بنى فاحتى بر اعلى الخوض انگاه فرمود فانظروا
كيف تخلفونى فهما يعنى با احتياط باشيد و بدانيد كه چگونه
 خواهيد كرد بعد از من با اين دو امر كرا نمايد و در مصابيح نيز از زید
 بن ارقم ابروایت مذکور است و زهرى روایت کرده از زيد بن
 ارقم در خطبه غدیر خم كه رسول خدا گفت **قد خلقت منكم ما ان**
تمسكتم بهما لى نصلوا بعدى كتاب الله و اهل بيتى الا و اللطيف
الخبير اخبرنى انهما لى بنى فاحتى بر اعلى الخوض و اربمعا لى
ست اخبرنى و ايت کرده از ابى سعيد حدري كه رسول خدا گفت لى
انى و شك ان ادعى فاحببت لى قد بركت منكم الثقلين كتاب الله
جبل ممدود من السماء الى الارض عترتى اهل بيتى و اللطيف الخبير
اخبرنى انهما لى بنى فاحتى بر اعلى الخوض فانظروا ما ذاخلفونى فهما
 ديكر روایت کرده از زيد بن ارقم موافق روایت اخرا احمد بن حنبل از
 بن ارقم ديكر روایت کرده از زيد بن ارقم موافق حديث مسلم و فضلى
 در سور ال عمران در بيان قول خداي تعلى و اعصموا بحبل الله ذوا

70
کرده از ابی سعید حدادی که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت
ایها الناس بی قدر گزیدت فیکم القلوب خلیفتین ان اخذوا منها
لن یضلوا بعدی احدی اکبر من الاخر کتاب الله جبل ممدود
ما بین السما والارض وعرقی اهل بیتی الا وانما لریقیر قاحتی را
علی الحوض دیگر روایت کرده در نی مقام از امام جعفر صادق
که گفت عن جبل الله الذی قال الله نعم واعتصموا بحبل الله
جمیعا ولا تفرقا حاصل آنکه ما فی الجنان جبل خدائی که گفته است
خدای تعالی درین ایروطاهر معنی اینست که متمسک شوید
بجبل خدا و متفرق مشوید **وابن حجر** در صواعق محرقه بعد از ذکر
چند روایت از مسلم و احمد جبل گفته که در روایت صحیح آمد که رسول
خدا گفت **ان تارک فیکم امرین لن یضلوا ان اتبعتموها وهما**
کتاب الله واهل بیتی یعنی بدستی کس که نازد ام در میان شما و
چیز که هرگز بصلالت نخواهد افتاد اگر متابعت کنند آن دو امر را
وان دو امر کتاب خداست و اهل بیت و عترت من و گفته که در
روایت طبرانی زیاده بر مذکور چیزی دیگر هست وان زیادتی را
ذکر کرده و حاصل معنی آن زیادتی اینست که من خواستم از شما
متابعت کردن از دو چیز را بر دست مدارید از آن دو چیز و
اینها پیشی میگیرید که هلاک میشوید و هتلم میدهد اهل بیت
را بدستی که ایشان اعلم اند از شما **دیگر** ذکر کرده روایت طبرانی

از ابن عمر که گفت از مخنی که حضرت رسول خدا بان منکم شد این
بود که گفت اختلفونی فی اهل بیتی مراد آنکه بعد از من با اهل بیت
من باشید و نیز در این مقام گفته که روایت کرده اند حدیث
تمسک از زیاده از بیست صحابه غیر ویر المناسبات **ابن معاذ**
روایت کرده با سند از عبدالله بن عباس که رسول خدا گفت
مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح مرکب فیها نخی و نخل
صنایع یعنی همچنانکه هر کس کبشتی نوح سوار شدن نجات یافت
از غرق شدن و هلاک و هر کس تخلف کرد از آن کبشتی و در آن
نشست غرق شد همچون هر کس متوسل شد با اهل بیت من نخی
روایتان شد نجات یافت از عذاب و زخ و هلاک اخروی و هر کس
دست برد امر اطاعت اهل بیت من نزد و از مطابعت ایشان سزا
بچید عذاب الی و هلاک اخروی گرفتار خواهد شد **دیگر** روایت
کرده با سند از ابو ذر غفاری مثل روایت سابق بلا نقا و
دیگر روایت کرده با سند از سلمه بن الاکوع مثل روایت ابن عباس
و ابی ذر **وابن حجر** در صواعق از جا که روایت کرده که رسول خدا
گفت **ان مثل بیتی فیکم مثل سفینه نوح مرکب فیها نخی و**
من تخلف عنها اهلك و در روایت دیگرها که بجای هلاک غرق واقع
شد **دیگر** از بر از روایت کرده که عبدالله بن عباس گفت رسول خدا
فرمود **مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح مرکب فیها نخی و من**

اهل

٧١
مخلف عنها عرف دیگر روایت کرده از حاکم که رسول خدا گفت
التخو امان لاهل الارض من العرق واهل بنی امان لامتی من
الاختلاف فاذا اختلفوا قبله من العرب اختلفوا فاضا والحزب
حاصلش آنکه ستاره ها نگاه دارند ساکنین زمین انداز عرف
واهل بیت من نگاه دارند امت منذر از اختلاف پس وقتی که
مخالفت اهل بیت من کنند قبله از عیب در میان امت من
اختلاف بهم خواهد رسید و خواهند کرد بد لشکر شیطان
و گفته که حاکم از حدیث را تصحیح کرده بشرط بخاری و مسلم دیگر
از مسلم روایت کرده که رسول خدا گفت **انما مثل اهل بنی منم**
مثل سفینه نوح من برکها بنی من تخلف عنها فرق واحرجل
روایت کرده از ابو ذر که رحالی که گرفته بود در کعبه را میگفت
شنیدم از رسول خدا که گفت **الا ان مثل اهل بنی منم مثل**
سفینه نوح من برکها بنی من تخلف عنها اهلک و در مشکاة
نیز هر چند پیش از احمد روایت شده **وصاحب فضول الممه**
روایت کرده از رافع غلام ابو ذر که گفت بی ای عیب در کعبه
ابو ذر و گرفت حلقه در کعبه را و گفت ای مردمان هر کس مرا شناسد
و هر کس نشناسد بدانکه منم ابو ذر شنیدم از رسول خدا که میگفت
مثل اهل بنی منم مثل سفینه نوح من برکها بنی من تخلف عنها
روح فی النار اجمعوا اهل بنی منم مکان الراس من الجسد

و مکان العینین من الراس لا یهدی الراس الا بالعینین مراد آنکه
هر کس منسک باهل بیت من شد بخانه یافت و هر کس سر از طاعت
اهل بیت من بچید معذب خواهد بود در بار بگردانید اهل بیت
مرا از خود بمنزله بر از جسد و جثیم از سر و همچنین آنکه سر چشم اراده
راست بیرون می رود امت من هم برایش اهل بیت من کمره
خواهند شد **صاحب کشاف** روایت کرده با سند از رسول
خدا که گفت **فاطمة مہجہ قلبی و ابنها ثمره فوادى و علیها نور قبرک**
والایمة من ولدها امناء ربی جبل مہجہ و کنبه و بین حلقه
من عظم ہم بنی من تخلف عنهم هو حاصلش آنکه هر کس بعد از فاطمه
و حسن و حسین و امیر دیگر که از نسل انبیاءند پناه برد و با آنها
متوسل شد بجات یافت و هر که پیر و انبیا نشد کمره و هاله
شد **شور برد و غیر** در انضاح مقصود از مضمون متواتر این
احادیث صحیح الحج و ر و ش کشت حقیله ماته من نضی علی و بطلان
دعوی خلافت دیگران زیرا که رسول خدا از برای امت سپان
فرمود که راه حق و سبیل بخانه عبد از منسک شدن بقران
اهل بیت منست و این هر دو همیشه با هم باشند و از هم جدا نشوند
و تابع و پیرو این دو هر که بضاللت نخواهد افتاد و من نضی علی اتفاق
از جمله اهل بیت رسالت و در اصل سابق نیز محقق کشت و ان
سایر اهل بیت فضل و اکمل و احق است با امت و ابو بکر با اتفاق و خل

در اهل بیت نسبت بر آنحضرت بقصود خدا و رسول امام و آ
 الاطاعة باسند و با وجود او تابع دیگری شدن و سپکانه اهل بیت
 بر خود و بر آنحضرت و سایر اهل رسول بر مقتضای طاعة و مقتدا
 دانستن زندقه و ضلالت خواهد بود حقا که اگر کسی خود را از نصیبا
 و تقلیدات معرسان زد و بدیع انصاف نظر کند همین حدیث
 تمتك از برای هدایت عالمی کافیت **مهم بک عمی فم لا یبقون**
 و از خبر دادن حضرت رسول بجدانشدن قرآن و اهل بیت از هم تا
 قیامت ظاهر شد که میباید در عصری از اعصار یکی از اهل بیت
 باشد که در هنای خود و مقتدای مطلق و عالی جمیع حکام الهی و عارف
 بمملایات قرآنی از ناسخ و منسوخ و محکم و منشا بر و مجمل و مفصل
 و عام و خاص بوده باشد و این منطوق نیست مگر بر مذ هب فرفه
 ناچیله ما میباشند عشره حبا که ظاهر است بر هر سلیم لفظه و مختر
 جمیع که از راه جلافت و نزاع میگویند عرض رسول خدا از احادیث
 ترغیبی نه است بر محبت اهل بیت و عشایرش نیز امر باطاعت
 و پروی ایشان نادربار بر محض است و از فرط رکاکت سزوار
 جواب نیست از برای آنکه هرگاه رسول خدا در هر یک از این احادیث
 بیان فرموده باشد که تمتك و توسل یا بشار هدا نیست و تخلف
 از ایشان ضلالت و هلاکت است نه ایشان از قرآن جدا میشوند
 قرآن از ایشان دیگر احتمال غیر از امری با همت متصور نیست و این

نوع جوابهای بی مغز و کلمات پروده موجب نیست که امان
 از مسکالند بر خیزد و هیچ چیز از راه مخاطب محزون و مستیقن نشود
 بواسطه آنکه هر کس بد دیگری بخنی گوید از امری یا غیر اینها او را مید
 که بقضا و میفهمد این سخن عمل نکند و بگوید من پدا شتم که بخیری
 دیگر قصد کرده و التام علی من اتبع الهدی **و المناسبات احمد**
حبل روایت کرده از رسول خدا که گفت **النجی امان لاهل**
السماء فاذا ذهبت قلوبها و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا
ذهبت اهل بیتی ذهب الی الارض یعنی همچنانکه ستاره ها با بخت امنیت
 و بقای اهل آسمانند و چون بر طرف شوند اهل آسمان نیز بر طرف
 خواهند شد اهل بیت من نیز امان و نگاه دارند اهل زمین
 و بقای ایشان اهل زمین باقی اند و چون بروند از جهان اهل
 بیت من اهل زمین نیز باقی خواهند ماند **واخطب خوارزم**
 نیز همین مضمون روایت کرده بی تفاوت دیگر روایت کرده احمد
 از رسول خدا که گفت **یا علی خلقتنا و اوانت من شجرة فانا اصلها**
وانت فرعها و الحسن و الحسین اعصانها فمن تعلق بعص
منها ادخل الله الجنة حاصل معنی آنکه با علی من و تو
 از بن شده ای و از بیک من ل پس منم بخان و تو می شاخ برومندان
 و حسن و حسین شاخهای نورس آن هر که بر بنه بود شاخی از آن
 حدای تعالی میکند اند و وارد داخل در جنه **و حاکم در مستدرک**

کرده است ز عبد الرحمن بن عوف که گفت فرمودید از من پیش از آنکه
 مشوب بشود احادیث باطل شنیدم از رسول خدا که میگفت
 انا النخبة وفاطر فرعها وعلی لقاحها والحسن والحسين ثمها
 وشيعتها ورفقها واصل النخبة في الجنة عدد وسائر ذلك في
 الجنة لفاح ما دخل نزلت که بواسطه تمزادن بر نخل ماده می
 باشند و عرض در ان مقام شظیر است و معنی باقی الفاظ حدیث
 ظاهر است **و حافظ ابو نعیم** در حلیة الاولیاء روایت
 کرده که آنحضرت گفت ادعوی سید العرب یعنی نجو اینداز برای من
 بهتر و مطاع عرب را پس عایشه گفت بانیستی تو سید عرب آنحضرت
 فرمود اناسید ولدادم و علی سید العرب و چون آمد علی کوفه سناد
 رسول خدا و طلبد انصار را نگاه آنحضرت بانصاف گفت **الادکم
 ما ان تمسکم تیر بن فضلوا ایدنا** یعنی ای دلالت کنم شمارا بحجرتی
 که اگر با و متمسک شوید هرگز گمراه نکردید گفتند بلی یا رسول الله
 دلالت کن پس آنحضرت گفت **هذا علی فاجوه محیی و اگر موه بکر
 فان جبرئیل امری بالذی قلت لکم عن الله عن وحیل**
 یعنی بر علیست دوستی اید و او را بدوستی که جبرئیل امر کرده از
 جانب خدا با آنحضرت ما گفتیم **واخطب حواری** روایت کرده
 از ابویوب انصاری حدیثی مشتمل بر آنکه گفت شنیدم از رسول
 خدا که میگفت **یا عمار اذ ایت علیا سلك وادیا و سلك**

الناس وادبا غیره فاسلك مع علی و ادع الناس انزل بر علیا
فی ردی و لیس یخبرک من هکذا حاصلش آنکه ای عمار در زمانی که بنی
 علی را که براهی میبرد و جمیع مردم را ببینی که براهی میروند غیر راه
 علی را اختیار کن و با او باش و بگذار مردم را بدستی که علی نژاد است
 نمی اندازد هرگز و بیرون نمیدرند هرگز از هدایت و راستی **محمد
 بن حسن** شاکر در سیر اجداد و در سجستانی در کتب شریفین
 روایت کرده از ابویوب انصاری قریب باین روایت و مشتملت
 بر اینکه حضرت رسول صلم گفت **یا عمار ان سلك کلهم وادیا و
 سلك علی وادیا فاسلك وادی علی و دخل الناس طرا یا عمار
 ان علیا لا یزول عن هدی یا عمار ان طاعة علی من طاعتی و
 طاعتی من طاعة الله** حاصلش آنکه طریقه علی را اختیار کن و پیرو
 او باش و اگذار همه مردم را بدستی که علی هرگز از مرتبه هدایت فرو
 نمی آید و طاعت و طاعت نیست و طاعت من طاعة خداست
و ابن حجر در صواعق روایت کرده اردار قطعی و اوزار بن عباس که
 رسول خدا گفت **علی باب حطه من دخل فیه کان موسیاً و من خرج
 منه کان کافراً باب** حطه در اصل از بابست که خدای تعالی
 بنی اسرائیل را امر کرده که داخل شوند در آن تا از نگاه بآید بشوند چنانکه
 قرآن مجید از آن خبر داده است و درین حدیث گنایه است از
 سیله مغفرت و نجات **و ابن مردودیه** روایت کرده با سناد از آن

در باب مضمون که گفت بخدمت رسول خدا رفیق و کفیم کبیت
 یا حضرت محبوب ترین اصحاب نزد تو که اگر کار دیگر کون شود
 و حادثه نظمی و راید متوسل یا و باشم آنحضرت فرمود **هنا**
علی اقدمکم سلما و اسلاما یعنی این یک شما منجی هید علیست
 که از شما مقدس است در دین و اسلام و **مغلی** در تفسیر بر تو
 کرده که چون نازل شد سوره اذا جاء نصر الله و الفتح بعد از آن بر
 کشتن رسول خدا از غزو حنین آنحضرت گفت **یا اهل البیت**
ما و صلت بجهاد الفتح و دخل الناس فی دین الله اقول لجا و انه
لیس احدکم الا حرمکم بمقامی لقد مک فی الاسلام و قریب منی
و صهرک و عندک سیدتنا الع المیرف یعنی ای
 علی بدینستی که آمد آنجند بان موعود شد بودم آمد فتح و داخل
 شد در مردم در دین حق فوج فوج و بدینستی که بنیت کسی از او
 تراز تو بر جا نشینی من از برای سبقت تو در اسلام و نزدیکی
 تو بمن و دلما دیت نزد نشت بهترین زبان اهل عالم و در صحیح
ابوداود و صحیح ترمذی روایت شد از او چنانکه رسول خدا
 گفت **علی منی و انما من علی لا بودی عنی الا انا و علی**
 حاصل معنی آنکه علی از منست و من از او و منزه است کسی از من بابت
 حکمی از حکام الهی مگر من یا علی و در **مشکات** این حدیث نیز
 روایت شد از صحیح ترمذی احمد و **شیرویه** در کتاب و در

روایت کرده از علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت **اللهم ارحم**
علیا اللهم ادر الحق معه حبه یعنی خدا یا رحمت
 خویش را با علی ادر او در او و در او بر کرد ان حق را با او چنانکه در هر طرف
 که او ایستد حق نیز در آن طرف باشد **بکر** روایت کرده که رسول خدا
 گفت **من فارق علیا فارقی و من فارقی فارق الله**
 یعنی هر کس جدا شود از علی بر او نشود از من جدا می جسته باشد
 و هر کس از من جدا می جوید از خدا جدا می جسته باشد **بکر**
 روایت کرده از عایشه که رسول خدا گفت **الحق مع علی و علی مع**
الحق لیرقی و حتی یرد اهل الحوصه و در جمع بین الصحاح
 در منابت علی بن ابیطالب از صحیح بخاری روایت شده از رسول
 خدا که گفت **رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حبه** در صحیح
 در کتاب فضایل نیز همین عبارت روایت کرده از عایشه بی
 تفاوت **خطب خوارزمه** روایت کرده از رسول خدا که گفت
علی مع الحق و الحق مع علی یدور مع حبه و حافظ
 محمد بن موسی بن برزلی شیخ معتبر ایشان در تفسیرش که مستحق
 از دوازده تفسیر علمای ایشان تفسیر او یوسف یعقوب
 بن سفیان و تفسیر ابن جریر و تفسیر مقاتل بن سلمان و
 تفسیر و کعب ابن جراح و تفسیر یوسف بن موسی و تفسیر قتاده
 و تفسیر یحیی بن قاسم ابن سلام و تفسیر علی بن حرب طبری و تفسیر

حبت

سدي و نفس بر مجاهد و تفسير مقاتل بن حبان و تفسير صلح
 روايت کرده از ابن عباس که گفت مراد از اهل الذکر در **روا**
سئلوا اهل الذکر ان کنتم لاهلون محمداست و علي وفاطه حسن
 و حسين و ظاهر معنی اين روايت که پرسيد از اهل ذکر که شما نميدانيد
و از سفیان سوري مرشدان بنز روايت کرده و از سدي
 که استاد تفسير اين است بهمين مضمون که مذکور شد روايت
 کرده در تفسير مراد کور از ان ابن مالک که گفت ياد کرده في نزد رسول
 خدا در ي با نجي که روز مهيارد و صدقه و زکوة ميدهد پس
 رسول خدا گفت من او را نميشناسم کيفي يا رسول الله و عبادت
 ميکند خدا را و تسبيح و تقييد او مشغولست و او را پکا کجي چه
 پرسند باز آنحضرت گفت من او را نميشناسم انگاه انهم دعوي در
 سند گفتيم يا رسول الله انست ان مرد رسول خدا چون نظرش برو
 افتاد ابي بکر را گفت بگوشه هر دو برو کرد نش را برن بدرستي که او
 اول کسيست که داخل ميشود در لشکر شيطان ابو بکر شيرين گفته
 داخل مسجد شد چون او در رکوع يافت گفت والله که نميکنم او را
 زيرا که رسول خدا ما را از کشتن نماز کنندگان نهني کرده است
 پس برگرديد و حال را باز گفت رسول گفت نبش که تو در اين
 کار نيستی پس گفت اي عمر تو خير هم گفت که فرم تبع را از ابو بکر
 و داخل شدم در مسجد و رحالي که ان مرد در مسجد بود پس اخوانم

والله که من او را نخواهم کشت زيرا که او را امير داشت انکار من
 بهتر است پس بر گشتم بسوي رسول خدا و گفتم انچه دريدم پس آنحضرت
 فرمود نبش که تو مرد اين کار نيستی انگاه گفت برخيز اي علي که
 تو مي گشند او را که او را سپايي کيش که اگر او را کشتي در امت من
 هرگز اختلاف بهم نخواهد رسيد پس علي گفت که فرم سيف را
 و داخل شدم در مسجد پس نديدم او را انگاه بر گشتم و گفتم يا رسول
 او را نيافتم پس رسول خدا با من گفت **يا الحسن ان امة موسى**
انفقت احدي و سبعين فرقة فرقة ناجية و الباقون في النار
وان امة عيسى انفقت اثني و سبعين فرقة فرقة ناجية
و الباقون في النار و ان امتي ستفرق على ثلث و سبعين
فرقة فرقة ناجية و الباقون في النار فقلت يا رسول الله
وما الناجية فقال المتمسك بما انت عليه و اصحابك مضموش
 انکه آنحضرت گفت بدستني که امت موسي هفتاد و يك فرقه اند و يك
 فرقه از انها اهل نجاتست و ديگران اهل دوزخند و امت عيسي
 هفتاد و دو فرقه شدند يکي از انها ناجبست و باقي را قتل اند
 زود باشد که امت من هفتاد و سه فرقه شوند کيفي فرقة ناجية و باقي
 در اتش پس گفتم يا رسول الله از امت تو فرقه ناجيه کي است آنحضرت
 گفت انکساني که متمسک باشند با نچه تو و اصحاب بران باشيد
 و حافظه مذکور روايت کرده که ابن عباس گفت والله که نکشت اين مرد را

در صفین الاعلی بن ابیطالب **سینه** بعد از ملاحظه حدیث
 مذکوره اهل هدایت را جز حاصل مینمود که وصی و خلیفه
 واسطه خیر المسلمین علی بن ابیطالب است و ازین حدیث آخر
 نیز ظاهر شد خلوص عقید ابو بکر و عمر نظر بر رسول خدا و پیروی
 ایشان آنحضرت را که با ایشان امر میکنند و میگویند کشتید حلقه
 ارباب صلاحت را تا امت من را از اختلاف ایمن کردند و ایشان سخن
 آنحضرت را نانشید برای فاسد خود دست از زبان صدایند من
 بضلال الله فما لکم من مالها **اصل هفتم** در ذکر اخباری که تمت
 بر ولایت و خلافت و وصی و وارث و امیرالمومنین و امثال اینها بلکه
 احادیث شمله بر این امور که هر یک تقریبست بر امامه امیرالمومنین
 در کتب معتبره و هر دو فرقی در میانها راست و کسی از عهدی ذکر هر
 انها بر زمین نماند اما لیکن درین مقام از کتب علما پیشوایان
 ایشان ان مایه مذکور مدباز ذکر قدر مشترکش نزد صاحب
 اضااف منواتر و مستقر کرده و بالله التوفیق **احمد حیدر**
 روایت کرده باسناد از انس بن مالک که گفت گفتم بسلامان که پیش
 از رسول خدا که وصی تو کیست پس گفت سلمان یا رسول الله صبی
 تو کیست آنحضرت بسلامان گفت من کان وصی موسی یعنی که بود
 وصی موسی سلمان گفت یوشع بن نون پس آنحضرت گفت وصی و
 ارنی بقضی دینی و عجز موعده علی بن ابیطالب یعنی وصی من

و وارث من که قاضی و فتوی دهند است در دین و ملة من بجای
 خواهد آورد و عدل مرا علی بن ابیطالب است بدانکه لفظ دین را محقق
 علماء کبر و ال ضبط کرده اند نه بیخ دال و دلیل نیز بر دلالت میکند
 زیرا که هیچ کس را بر ذمه آنحضرت حتی دینی باقی نماند بود در حدیث
 آنحضرت با اتفاق پس دین بقیع دال مناسب نباشد **دیگر** روایت
 کرده از امیرالمومنین علی که چون نازل شد آیه **وانذر عشیرتک**
الاقربین جمع کرد بنی از اقربای خود سی نفر و در بعضی روایات چهل
 نفر پس جوز دند و اشامیدند سر برهنه بعد از آن گفت رسول مر
 ایشان را که من بضمن عقی دینی موعده می و بکون معنی **الجنه**
و بکون خلقی فی اهل یعنی کیست که متعهد شود و از من بفراید دین
 مرا و بخانه هست با مر رساند و وعده های مرا بجای آورد و بوده باشد
 با من در بهشت و خلیفه من باشد بعد ازین خبر روایت کرده که
 پس علی در جواب گفت من نگاه رسول خدا فرمودانت یعنی تو خواهی
 بود **دیگر** روایت کرده از ابن عباس که عرضی علی در حیوة رسول
 خدا می گفت **والله انی لاختوه و ولیة و ابن عمه و وارثه من حیث**
به مستی یعنی بخدا قسم که منم برادر او و منم ولی او و منم پسر
 او و وارث او کیست او و منم وارث از من با و **دیگر** روایت کرده
 از رسول خدا که گفت **اللهتم فی قولک قال اخى موسى اجعلک**
و ذریا من اهل علی اخی باشد در بار ذریه اش که فی امری یعنی خاندان

من میگوید همچنانکه گفت برادر موسی حاصلش آنکه همچنانکه موسی در
 خفاست کرد و گفت هر دو را وزیرین کرد آن و پشت مرا با وفا می
 کن و او را شریک من سازد را ولی بنصرف بودن و هدایت خلقت
 من نیز میگوید بر کرد آن علی را که از اهل من و برادر منست وزیرین
 و قوی نیست ساز مرا با و و شریک کرد آن او را با بر در کار من یعنی
 در هدایت و اولی بنصرف نبودن **دیگر** روایت کرده از ابوسعید
 خدری که چون ایوب و قفوه **انهم مستولون** نازل شد رسول خدا
 فرمود مستولون معن ولایت علی بن ابیطالب و حاصل معنی اینست
 صورت چنین است که باز در آید خلافت بر ابی بنی در محشر بدستی که
 ایشان پرسیدند خواهند شد از ولایت علی بن ابیطالب **دیگر** روایت
 کرده از ابن عباس که در حالت نزاع میگفت **اللهم انزق رب الیک**
بولاية علي بن ابي طالب یعنی خداوند ما را نزد یکی بخویرینتو
 بوسیله ولایت علی بن ابیطالب **دیگر** روایت کرده از زید بن ابی و
 که گفت رسول خدا در روز موخاه یعنی انت اخی و وارثی نگاه امیر
 المؤمنین علی گفت یا رسول الله چه چیز است بخدا تو میراث میرم
 انحضرت فرمود **ما وراثت الانبياء و قتلک** یعنی آنچه میراث برده
 شد از انبیای سابق پس علی گفت چه چیز بود میراث انبیا انحضرت
 فرمود **کتاب الله و سنته و بیته** چون وراثت نیست که با وجود
 او میراث بدیگری نمیرسد پس هرگاه وراثت کتاب و سنت انحضرت

باشد با وجود او بدیگری بخواند رسید **دیگر** روایت کرده از عبدا
 بن عباس که گفت چون نازل شد **انما انت منذر و لكل قوم**
هاد رسول خدا فرمود **انا المنذر و علی الهادی و ابی ابطالب**
المهدون یعنی منم ترسانند و علیست راهنماینده و بنو ابی
 علی هدایت می یابند طالبا ان هدایت نمید بیکران و معنی طاهر اینست
 که جز این نیست که نور ترسانند خلافت را از عذاب الهی از برای
 هر کس و راهنماینده **ابرمعانی** در کتاب منافع روایت کرده
 از عبدالله ابن برید که گفت رسول خدا صلعم **کلک بنی وصی و**
وارث وان وصی و وارثی علی بن ابیطالب یعنی هر که بخیر و
 و وارثی هست بد رستی که وصی من و وارث من علی بن ابیطالب
دیگر روایت کرده در کتاب مناقب از سلمان که گفت شنیدم
 از رسول خدا صلعم که گفت **کشتنا و علی نورنا بنی علی الله عز و جل**
یسبح الله ذلك النور و تقید سه قتل ان یخلق ادم باربعة عشر الف
عام فلما خلق الله تعالی ادم و رکب في لك النور في صلبه فلم
یرد علی شیء احد حتى افرق فانی صلب عبدالمطلب ففی النور و
فی علی الخ لافه یعنی من و علی بوزی بودیم نزد خدا
 پرستش میکردان نور خدای را بتسبیح و تقدیس و منن میداشت
 خدای را از نقایص پیش از این که مخلوق شود ادم عی بجها رده هزار
 سال پس چون خلق کرد خدای فهم ادم را انمخت بن نور را در صلب

او و هبته بودان نور در يك چيز تا اينكه جدا شد در صلب عبد
المطلب پس در من محقق شد نبوة و در علي خلافت **ديگر** روايت
كرده با سند از علي بن ابي طالب كه رسول خدا گفت **تختوا بالعقب**
فانه اول حجر شهد الله بالوحدانية ولي بالنبوة و لعلي بن ابي
ولولكن بالامامة و لست بعته حاصلش آنكه گفته
از عتيق بدست كه بنده بد رستي كه حقيقت اول سنگيست كه گواهي
داده از براي خدا بوحدايت و از براي من بنبوة و از براي علي
بوصية و از براي فرزند علي امامت و از براي شيعة او محبت **ديگر**
روايت کرده از ابي ايوب انصاري كه رسول خدا فاطمه را گفت
يا فاطمة ان الله طلع الى الارض طلائعاً فاختر منها اباك
منعته نبياً ثم طلع اليها ثابته فاختر منها جبارك فاحي الى فاطمة
وانخذت وصياً مضمونش آنكه اي فاطمه بد رستي كه خداي بعد نظر كرد بر
زمين نظر كردني و اختيار كرد از اهل زمين بد رترا پس فرستاد او را
نبوت بعد از آن نظر كرد بر زمين بار ديگر و اختيار كرد از اهل
زمين شوهر ترا پس وحی عبر فرستاد پس من ترا بزني باود ادم
و اورا وصي خود كردم **ديگر روايت کرده از جابر بن عبد الله كه گفت**
رسول خدا ان الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسكنها في صلب
ادم منها فبها حتم قسمها لخيرين فجعل جزء في صلب عبد الله و جزء
في صلب المطالب فاخرجني نبياً واخرج علياً وصياً يعني بد رستي

كه خداي بعد فرستاد قطعه از نور رسالت كن كرد ايند از او صلب آدم
پس مشغل مسيلاً ختنان نور را از صلي بصلبي تا اينكه قسمت كرد
ان قطعه نور را بدو جزو و كرد ايند يك جزو را در صلب عبد الله
و يك جزو را در صلب ابوطالب پس هر دو آورد مرهني و هر دو
اورد علي را وصي **ديگر** روايت کرده از ابي ذر غفاري كه رسول خدا
گفت **من ناصب علياً للخلافة بعددي فهو كافر وقد جازى الله و**
رسول و مرثك في علي فهو كافر يعني هر كس كه منازعت كند با علي در
امخلافت بعد از من پس او كافراست و محقق كه خبك کرده است
با خدا و رسول او هر كه شك كند در حق علي پس او كافراست **ديگر**
روايت کرده از عتباس كه گفت رسول خدا صلى الله عليه و آله وسلم
ما على انك ستيد المسلمين و امام المتقين و قايده المومنين
و عيسوب المومنين يعني اي علي بد رستي كه تو بهتر مطاع
مسلماناني و بشوای متقيان و پرهيزكاراني و پيش روانايي
كه نور سعادت و ايمان همتا زندان از قران خود مثل امتياز اسباب
پيشاني و چهار قواي سفيد از اسباب ديگر و سر کرده امير مومنان
ديگر روايت کرده از عدي بن ثابت كه گفت رسول الله صلعم سجد
و گفت ان الله اوحى الي نبيته موسى ان لي سجداً طاهراً لا
يسكنه الا انت و هرون و اسبا هرون و ان الله اوحى الي ان ابني
سجداً طاهراً لا يسكنه الا انا و علي بن ابي طالب خليفة و فاطمة و علي يعني

بدرستی که خدای تعالی فرموده و میگوید مگر وحی که با او میسر از جانب خدا دیگر روا
 کرده از آنست که گفت فرود آمد گویند در عهد رسول پس رسول
 خدا گفت من انقض فی داره فی الوالیة من بعدی و چون
 نگاه کرد ندیدند که فرود آمد در منزل علی ۴۴ پس فرستاد خدای تعالی
والنجم اهو ی ما ضل صاحبکم وما عنوی وما نطق عن الهوی
ان هو الا وحی بوحی و تفسیر روایت کرده در سون شعله در
 تفسیر این و اندر عشیرتک الاقرین که چون نازل شد این آیه
 جمع کرد حضرت رسول نیز عبدالمطلب را و علی را فرمود تا گویند
 آورده از گوشت او برای ایشان طعامی آماده کرد و با ایشان
 خوردند و بعد از آن قدحی شیر طلبد و حرمه از آن آشامید
 با جماعت گفت اشربوا بسم الله پس همه خوردند تا سیر شدند و روز دیگر
 نیز چنین کرد بعد از آن فرمود ای اولاد عبدالمطلب من فرستاد
 شد ام از جانب خدا و ترسانند شد ام شمار از عذاب و عذابت
 دهند او را با آنچه نیامد است با و دیگری آمده ام بسوی شما بشارت
 دهند بدینا و آخرت و بعد از تکلیف ایشان با سلام و طاعت
 فرمود من بواجبی و بواجبی بکون و لینی و وصی بعدی و خلیفه
فی اهلی و بیته یعنی کیست که با من برادر و هم نشین
 شود و بوده باشد ولی من و وصی من بعد از من و خلیفه من
 باشد در اهل من و قاصی و مفتی دین مرا باشد پس قوم ساکت شدند

بدرستی که خدای تعالی فرموده و میگوید مگر وحی که با او میسر از جانب خدا دیگر روا
 کرده از آنست که گفت فرود آمد گویند در عهد رسول پس رسول
 خدا گفت من انقض فی داره فی الوالیة من بعدی و چون
 نگاه کرد ندیدند که فرود آمد در منزل علی ۴۴ پس فرستاد خدای تعالی
والنجم اهو ی ما ضل صاحبکم وما عنوی وما نطق عن الهوی
ان هو الا وحی بوحی و تفسیر روایت کرده در سون شعله در
 تفسیر این و اندر عشیرتک الاقرین که چون نازل شد این آیه
 جمع کرد حضرت رسول نیز عبدالمطلب را و علی را فرمود تا گویند
 آورده از گوشت او برای ایشان طعامی آماده کرد و با ایشان
 خوردند و بعد از آن قدحی شیر طلبد و حرمه از آن آشامید
 با جماعت گفت اشربوا بسم الله پس همه خوردند تا سیر شدند و روز دیگر
 نیز چنین کرد بعد از آن فرمود ای اولاد عبدالمطلب من فرستاد
 شد ام از جانب خدا و ترسانند شد ام شمار از عذاب و عذابت
 دهند او را با آنچه نیامد است با و دیگری آمده ام بسوی شما بشارت
 دهند بدینا و آخرت و بعد از تکلیف ایشان با سلام و طاعت
 فرمود من بواجبی و بواجبی بکون و لینی و وصی بعدی و خلیفه
فی اهلی و بیته یعنی کیست که با من برادر و هم نشین
 شود و بوده باشد ولی من و وصی من بعد از من و خلیفه من
 باشد در اهل من و قاصی و مفتی دین مرا باشد پس قوم ساکت شدند

انگاه اعاده کرد این کلام را سه مرتبه و در هر سه مرتبه قوی ساکت بود
و علی گفت منم بارسول الله و انحضرت می گفت است پس برخواستند
قوی و در آن حالت با بطالب می گفتند بیعت را طاعت کن
او برخواست می شنید **بکر** روایت کرد که از ابوذر غفاری در تفسیر این
آیت و بکم الله که رسول خدا گفت اللهم ان موسى سالك وقال
ربنا شرح لي صدری و سیر لے امري و احل عقد من لیس لے
نیتم تو اقول لے اجعل لے وزیر من اهل هرون اخي شد به
از ری و اشکر که فی امری فی تزلت علیه قرانا ناطقا سندا عضدا
بالحیک و بحجل الکما سلطانا اللهم وانا محمد نبيک و صفیک اللهم فخرج
لی صدری سیر لے امري و اجعل لے وزیر من اهل علی یعنی بارخدا یا
بدرستی که موسی بن عمران بعبقری تو از تو مستلک نمود و ده اکرم
و گفت خدا یا کشاده کرد آن سینه مرا و اسان کن کار مرا و زلیل
کن عقده را از زبان من تا بیان بد قول مرا و بکوان از بر لای من
وزیری را ز اهل من که او هر وقت برادر من و شریک کن او را در کار
من بپوشتادی بر او قران ناطق که زود باشد که قوی سازد
باروی تا بر برادر تو و بگردانیم از برای شما دو کس سلطنت را و
که محمد مبعوث تو و صفی تو خدا یا پس کشاده کرد آن سینه مرا و
اسان کن آن بر من کار مرا و بگردان از برای من وزیر لای ز اهل
من که او علی بن ابیطالب است قوی ساز با و پشت مراد **بکر** روایت

ظهوری

کرده از ابن عباس در تفسیر این آیت **انما انت منذر و لكل قوم هاد**
که گفت کذا شد رسول خدا دست بر سینه خود و گفت نا المنذر
و اشاره کرد بکتف علی گفت **انت الهادی یا علی بک هیتک**
المنذرون بعدی دیگر روایت کرده با سند از امیر المومنین که
گفت المنذر النبوی و الهادی بجل من نبی هاشم و بعد ازین
روایت ثعلبی ذکر کرده که آنحضرت از رجل نیم هاشم خودش را
خواستند و امام **فخر رازی** امام اهل سنت در تفسیر خودش
نیز روایت کرد از ابن عباس مثل روایت اول ثعلبی و تفاوت
و ابو العباس مشهور با این عقده رساله تصنیف کرده
درین ایو بطریق متعدده روایت کرده با سند از ابی هریره که
حضرت کر این آیه نازل شد در شان علی **مطافظ ابو نعیم** در طایفه
الاولیاء روایت کرده با سند از ابی هریره که حضرت رسول گفت
لما امری بلیلة المعراج فاجتمع علی الامنیاء فی السماء فاعلموا
عنا ان الی سلسله یا محمد ما ذابعتهم منالت قالوا لعشائ علیته ما ذابعتهم
لا اله الا الله و علی الاقرین بنو نیکم الولا لے علی بن ابیطالب
حاصل آنکه چون مراد شیب معراج بودند با سمان جمع شدند نزد
انبیا پس حضرت حق سبحانین وحی فرستاد که از انبیا به پر
که بچیز چو نبوت شدید مرا از لیسان برسیدم انبیا گفتند بشو
شدید بر کوهی اذن بر آنکه نیست معبودی مستحق عبادت

۸۱
مکر الله و برقرار کردن بنیوت تو و ولایت علی بن ابیطالب
علیه الصلوة والسلام دیگر روایت کرده از انس که گفت رسول
خدا یا انرا سکت بی وضو یعنی بریز در بر تو از برای من
اب وضو انرا گفت و خیمه اب را در بر تو پس وضو ساخت
رسول خدا و دو رکعت نماز گذار تا نگاه گفت یا انرا اول
من یدخل علیک من هذا الباب امام المتقین و سید السالین
و سیول المؤمنین و خاتم الوصیین و قایل انرا محمد بن یعنی
اول کسی که وارد میشود بر تو در بر خاندان است امام متقیان
و سید مطاع مسلمانان و سر کرده مومنان و پیشوای
انانی که ممتازند بنور سعادت و ایمان از اقوان خود و اوست
خاتم اوصیای یعنی همچنانکه بعد از من پیغمبری دیگر نخواهد بود
گفت انس که من گفتم خدا یا بگردان این کس را مردی زانضا رو
پنهان داشتم خواهش خود را نگاه آمد علی پس برخواست حضرت
رسول و متوجه شد بسوی او و او را در بر گرفت بعد از آن عوف
از روی او بر روی خود میاید و از روی خود بر روی او سپر گفت
علی یا رسول الله بحقیق آنچه روز از تو می بینم که با من میکنی هرگز با من
نکرده بودی پس انحضرت فرمود و ما بمنعینی است تو دی عینی **تشمیم**
صوفی و پتین لهم با اختلاف فی من یقید یعنی جبار زید دارد مر ازین منم
تألف با تو و حال آنکه میرانی از من بانه من احکام دین مرا تو بگو

با تمسخر مرا و تو سپان خواهی کرد از برای امت من آنچه در ان اختلا
کنند بعد از من دیگر روایت کرده با سند از ابی هرده اسلمی و او از
رسول خدا که گفت ان الله عهد الی فی علی عهداً فقلت یا ربینے
لو فقال سمع فقلت سمعت فقال اری علیاً اری الهدی و امام **الکلی**
و نور من اطاعنی و هو الکل الی الی الی الی المتقین من
احب الی جنی من بغضنا بغضنی و در بعضی نسخ بجای این فقره
ومن اطاع الله اطاعنی واقع شدن یعنی بدرستی که خدا با من
عهدی فرمود در بیان علی بن ابیطالب من گفتم یا رب زانسان که
فرمود که بشنوم گفت استماع نمودم پس فرمود بدرستی که علی علم
هدایت است و امام دوستان من و نور هر کس که مطیع منست و او
کلمه که بر متقیان واجب است که از کرده ام هر که او را دوست داشت ملا
دوست داشت و هر که او را دشمن داشت مرا دشمن داشت و هر که
اطاعت او کرد مرا اطاعت کرد دیگر روایت کرده با سند از انس بن
مالک که گفت رسول خدا ان الله عهد الی فی علی عهداً **انرا**
الهدی و من ان الایمان و امام اولیائی نور جمیع من اطاع بعد از ان
فرمود ان علیاً امینی علیاً فی القیمة و صاحب رایتی بهدی علی فباغ
خرابین رحمة ربینے یعنی بدرستی که علی امیر منست در روز قیامت
و صاحب رایت منست در دست علیست کلیدهای رحمة بر در دکان
من دیگر روایت کرده با سند از عبد الله بن عباس که گفت حضرت

رسول خدای چهار کعبت نماز گذارده و بعد از دست را بدعا برداشت
 و گفت اللهم انی ارجو انی اهل عقد و دعاءک و هویتک
 فقال رب اشرح لی صدی لیسیرة امری اهل عقد من لسانک
 نقیموا قولی اهل لیسیرة امری اهل هارون اخی اشدد بک
 و اشکر فی امری فاسحبت عاده و انا هم کربنک اسئلك و ادعواک
 و اقول رب اشرح لی صدی لیسیرة امری اهل عقد من لسانک
 قولی و اهل لیسیرة امری اهل هارون اخی اشدد بک
 و اهل خلیفة یعنی بار خدایا بدستی که موسی بن عمران پیغمبر توان
 تو مسالت نمود و دعا کرد و گفت خدایا کشاده کردن سینه
 مرا و اسان کن کار مرا و زایل کن عقده را از زبان من تا بیا بند
 قول مرا و بگردان از برای من وزیر یا زاهل من که او هر دست
 برادر من و شریک کن او را در امر من پس مستجاب گردانیدی دعای
 او را و من که محمد پیغمبر توان تو مسالت مینمایم و از تو میخواهم و میگویم
 ای پروردگار من کشاده کردن سینه مرا و اسان کن بر من کار مرا
 و بگردان از برای من وزیر یا زاهل من که او علی بن ابیطالب است
 برادر من و او را خلیفه من گردان عبدالزنان روایت کرده از ابن
 عباس که گفت در اندام من سینه که منا کشیدم میگفت یا احمد فد
 انیت ما سئلت یعنی رسیدی یا بنحو خاستی و این مرد و سینه
 در کتاب مناقب از عبد الله عباس روایت کرده که در آمد علی در خا

حضرت رسول ص و عایشه نزد حضرت بود پس نشست امیرالمؤمنین
 در میان حضرت و عایشه انگاه عایشه گفت با علی بنود ترا جای
 نشستن غیر از من پس رسول صلعم دست برداشت عایشه زد و گفت
 لا تؤذنی فی اخی فانه امیر المؤمنین و سید المسلمین و قاید الغر
 المحجلین و هو القیمه بقید علی الصراط و یدخل اولیاءه الجنة و یدخل
 اعداءه النار که یعنی مرغیان مراد در بخانیدن برادر من پس برشته
 که اوست امیرالمؤمنین و امام المتعبین و قاید الغر المحجلین روز قیامت
 بر صراط خواهد نشست و در خواهد آورد دوستان خود را پیشت
 و دشمنان خود را در آتش دیگر روایت کرده با سند از انس بن مالک
 که او گفت سلمان از رسول خدا پرسید که یا رسول الله هدایت توان
 که اخذ احکام دین کنیم و مسائل حدال و حلال از نزد کفر گیریم و بر قول
 کدام یک از اصحاب اعتماد نمایم حضرت رسول جواب فرمود تا انکلاماً
 ده مرتبه هر سوال کرده عبدالزنان حضرت گفت یا سلمان ان صحیح
 و خلیفتی و وزیر من و خلیفه بعدی علی بن ابیطالب
 بودی عینی دینی و پیغمبر و عیدی یعنی ای سلمان ه
 بدستی که وصی من و خلیفه من و برادر من و بهتر کسی که بعد از خود
 میکند از علی بن ابیطالب است که احکام دین را از من میرساند ایامه
 و وعده مرا بجای می آرد دیگر روایت کرده که بر ابراهیم عرض شد که
 علی بن حضرت ابراهیم گفت اللهم جعله من ذری یعنی حدایا بگردان

اورا از اولاد من دیگر در سایه یا ایتمنا الذین امنوا استجبوا لله و
 الرسول دادها که ما بحیثکم که معنیش اینست که ای کسانی که ایمان
 آورده اید حاجت کنید دعوت خدا و رسول را چون بخوانند رسول
 او شمارا برای چیزی که زین میگرداند شمارا و روایت کرده با این معنی
 که مراد از آن چیزی که لا ین علی بن ابیطالب نیست یعنی حاجت کنید چون
 بخوانند شمارا رسول خدا بولایت علی بن ابیطالب دیگر روایت کرده
 از زید بن صوحان که گفت شنیدم از خدیجه بن ابیهمان که رسول
 خدا میگفت **علی امیر البریه و قاتل الفجوة منصور من نصره**
مخذول من خذله الا وان الحق معه دیگر روایت کرده در باب **وشاق**
الرسول من هب ما بین لم الهدی که مراد از هدی ولایت علی بن ابی
 طالبست و طاهر معنی اینست که مخالف رسول خدا گردند بعد
 از آنکه روشن شد از برای ایشان طریق هدایت دیگر روایت کرده
 از جابر بن عبد الله انصاری و امام جعفر صادق که نازل شد باینه و **نشر**
الذین امنوا و عملوا الصالحات ان لهم قدم صدق عند ربهم
 در ولایت و امامت علی بن ابیطالب و معنی ظاهر اینست که کثرت از
 آن کسانی که ایمان آوردند و بجای آوردند افعال خوب را که از
 برای ایشان قدم صدق هست نزد پروردگار ایشان دیگر روایت
 کرده از برید که گفت **من ارسل الله صلی الله علیه و آله و سلم ان**
سند علی بن ابی طالب مؤمنین حاصل آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله

مارا اگر کرد که سلام کنیم بر علی بن ابی طالب که بگوئیم الت سلام علیک ای امیر
 المؤمنین دیگر روایت کرده از انس بن مالک که گفت رسول الله
 فرمود **ان خلیلی و وزیر و خلیفتی و خیر من ابرک بعدی یقیق**
و غیر موعدی علی بن ابیطالب یعنی بدیستی که دوست من و وزیر من
 و خلیف من و بهترین کسی که میکند از خود که حکم میکند
 در دین من و بجای می آید و عهد مرا علی بن ابیطالبست **دیگر**
 روایت کرده با سند از عقبه بن عامر جهنی که او گفت من رسول
 خدا گفتم که بعضی از مردم میگویند بهترین ابرامت بعد از تو ابو بکر است
 و بعضی میگویند عمر است پس کیست بهترین است که اگر نزل حادثه
 پیش آید ما او را متابعت کنیم و با او اقدام کنیم رسول خدا فرمود **و یقول**
مراختاره الله تعالی بالامانة من بعدی و من اشقوا لاسما من اسمایه
و من روجله انبی من عند من و کل به و لا یکره نقانلون مع
و من هو حیرامی یعنی متابعت کنید آن کسی را
 که خدای تعالی اختیار کرده او را با امامت بعد از من و آن کسی را که خدای
 تعالی اشتقاق کرده از برای او اسمی از اسمای خود و آن کسی را که
 خدای تعالی دختر را برین باو داده از نزد خود و آن کسی را که موکل
 کرده خدای تعالی با او را که قتال کنند با دشمنان او و آن کسی
 که بهترین ابرامتست عقبه بن عامر گفت من گفتم کیست که این
 صفات موصوفت ای رسول خدا فرمود علی بن ابیطالب است

واخطب خوارزم روایت کرده از عبد الله بن مسعود که گفت
رسول خدا ص انا نبي ملك فقال يا محمد سل من ارسلنا من قبلك
من رسلنا على ما نعبث و قال علي و لا نيك و لا نيك على بن
طالب یعنی مدلسوی من ملکی پرسید که گفت یا محمد سؤال کن
از آنکسانی که فرستاده پیش از تو از رسول که بچه مبعوث شده اند
انگاه ملک گفت برو ولایت تو و ولایت علی بن ابیطالب دیگر روایت
کرده از عبد الله بن مسعود که گفت رسول خدا ص لما خلق الله تعالی
ادم و نفخ فيه من روحه عطر ادم فقال الحمد لله ف اوحى الله تعالی
الي محمد بن عبدی عزیزه و خالو لولایه عبدان اربدان خلقها
في دار الدنيا ما خلقتك قال الهی و يكونان مني قال
نعم يا ادم ارفع راسك و انظر في راسه فاذا مكتوب على القرب
لا اله الا الله محمد بنی الرحمة و علی مقیم الحجة و مرعیت حوت
علی رکی و طاب من انكر حقه لعروضايب و حاصل معنی آنکه
چون خلقت خداي تعالی ادم را و دمید در او روح او را عطسه زد
و گفت الحمد لله پس در حی فرستاد خدای تعالی حضرت ادم را که حمد کند مرا بنده
من بعزت و جلال خودم قسم که اگر نبود ندان دو بندگی من صحیح اهم
ايجادستان کنم در دار دنیا خلق عینم کردم ترا پس گفت ادم خداوند
امیدوارم که این دو بندگی تو از فضل مرا باشند خطاب امده که ای
ای دمسیرا با کن و برین ادم سیرا با کرد پس بدید که نوشته شده بود

بر عرش لا اله الا الله محمد بنی الرحمة و علی مقیم الحجة تا اخر
یعنی علی بر پای داری حج خداست هر که دشناسد حق علی را پاکست
و طیب و هر که انکار کند حق علی را ملعونست و در بیان کار دیگر روایت
کرده از امام حسین ع و او از پدرش عم که گفت رسول خدا فرمود نزل
جبرئیل بچجة يوم فرجا مستبشر فقلت جبرئیل ما لی الاله
فرجا مستبشر فقال يا محمد و كيف لا اكون فرجا و قد فرغ عني
بما اكرمه الله اخاك و وصيك و امام منك علی بن ابیطالب فقلت
و بما اكرمه احيى امام مني قال يا هي الله سبحانه و تعالی سبادة التبارك و التعالى
و حلوة شه و قال ملائكتي انظروا الى محمدي يا رضی بعد بلي محمد كيف
قد غفر ذنبا في التراب نواضعاً العظمى شهد كما انما خلقني
مولی بری یعنی تا ازل شد جبرئیل در صباح روزی فرخاک و غوغا
پس گفتم ای محبوب من جبرئیل چیست ترا که بسیار خوشحال امینم
گفت یا محمد چون خوشحال باشم و حال بکر روشن شد چشم من با آنچه
عطا کرد خدای تعالی برادر تو و وصی تو و پیشوای امت تو علی
بن ابیطالب پس گفتم چه چیز اگرام کرد برادر مرا و امام امت مرا گفت
مباهات کرد خدای تعالی عبادت شب گذشتند و ملائک را و
حاملان عرش را و گفت ای فرشته های من نظر کنید بحجی من در زمین
بعد از پیغمبر من محمد که چگونه برخاک مالید است روی خود را
بواسطه نواضع از برای عظمت و بزرگی مرشدان مدیاز مشتمل آنکه

اوست امام و صاحب اختیار مخلوقات من دیگر روایت کرده از رسول خدا که گفت یا علی انت سید المسلمین و امام المتقین و قائد **الفر المحجلین** دیگر روایت کرده با سند از علی بن ابیطالب که گفت رسول خدا فرمود لما اسرى الى السماء ففر السحاب الى سدرة المنتهى و قفت بن بدي بن عبيد بن جراح قال لي يا محمد قلت لبيك ولسعد ياربني قال قد بلوت خلقي فانهم رايت اطوع لك قال قلت ياربني طيبا قال صدقت يا محمد مثل الخبز لتفك خليفته بودي عنك و يعلم عبادي من كتابي الا يعلمون قال قلت اخبرني اخبرتك ه خيرين قال قد اخبرت لك عليا فان اخذك لتفك خليفته و وصيا و خلعت علي و حلي و هو امير المؤمنين حقا لربنا اياها احقر قبله و لبيت لاحد هده يا محمد علي رايت الهدي امام من طاعني و نور و لباي **الكلية التي الرتها المتقير من احبة فدا حني من ابغضه فقد ابغضه** حاصل معني آنکه چون شب معراج مرا باسمان بردند و بعد از آن از اسمان بسدره المنتهى استادم نوزد رب خود خطاب آمد که يا محمد گفت لبيك و سعد لبيك يبروردگار من گفت بتحقيق که از مخلوقات مخلوقات مرا پس کدام يك را از مخلوقات من فرمان بردار تر بافتم نسبت بخود گفتم اي پروردگار من علي را گفت راست گفتي اي محمد يا گرفته نوا از براي خود خليفه که برساند نوا احکام دين تو يا من و تعليم دهد بندهگان مرا از کتاب من آنچه نميدانند گفتم نوا اختيار کن

از براي من پس بد رستي که برگزین تو برگزین منست انگاه خطا آمد که بتحقيق که من برگزینم از براي تو علي را پس بگير او را از براي خود خليفه و وصي و عطا کردم باو علم و حکم خود را و اوست امير المؤمنين بتحقيق که نرسيد است با من مرید از خلافت احدی پیش از تو و نخواهد بود کسی را بعد از تو اي محمد علي علم هدايتت و مقننای انکسانست که اطاعت من میکنند و روشتی بخش دوستان منست و اوست ان کلمه که لازم است اختم من او را بر منقبأ هر که دوست دارد او را بتحقيق که دوست داشته مرا و هر که دشمن داشته است او را بتحقيق که دشمن داشته است مرا در اخر هر چه بدیش روایب کرده که خدای تعالی خطاب کرد بر رسول خود و فرموده **لولا علی لدمرت حرمي الا اولياي و الا اولياي و الا رسولي** یعنی اگر علی نبود من ناختم بدشمنانست که من و نند و ستان من و نند و ستان بچهران من **دیگر** روایت کرده از علی بن ابیطالب که گفت یا رسول الله ص روزی میرفتم در راههای مدینه پس گذشتم بخلاف نخلهای مدینه پس او از کرد ان نخل نخلی دیگر که انست بنی مصطفی و علی مرتضی بعد از ان گذشتم انجا پس او از کرد نخل نانی نخل ثالث که انست موسی و برادرش هرون بعد از ان گذشتم پس او از کرد رابع نجاس که انست نوح و ابرهیم انگاه از ان گذشتم پس ندا کرد ششم بهفتم که انست محمد سید المرسلین و انست علی

سید الوصیین پس بتسم نمود حضرت پیغمبر گفت با علی **اتما ستمی**
نخل المدینه صحیبا یا لاد صاح بفضلی و فضلک یعنی ای علی
 نام نهاده شد نخل مدینه صحیبا یعنی مکران برای آنکه نخل باوان
 بلند گواهی داده است بفضل من و لوق **دیگر** روایت کرده از ابن
 عباس که گفت رسول خدا بود در خانه خود که امیرالمومنین علی ۱۴
 صباح الخیل حضرت آمد و آنحضرت دوست میداشت که کسی ه
 سبقت نکند بر علی را مدین پیش آنحضرت و داخل شد در خانه پس
 دید که آنحضرت در صحن خانه است و سر مبارکش در کنار ابن الکلبی است
 پس گفت التلام علیک چگونه صباح کرد رسول خدا پس در حبه گفت
 بخیزی برادر رسول الله پس علی گفت خیر خیر هاد تر جدای تمام
 از جانب اهل بیت پس در حبه علی گفت بدرستی که من دوست میدارم
 ترا ای علی و بدرستی که تراست پیش من مدحها مدیثا روان **حفظا**
 بر تو تو امیر مومنانی و بیستوی انانی که من تا زنده بود ایمان و سعادت
 از اقران خود و تو سید و مطاع اولاد آدمی روز قیامت سویی
 بنیین و مرسلین لواء محمد است تو خواهد بود روز قیامت
 رواندیشوید منبسط خاطر تو و شیعه تو با پیغمبر خدا و لیسر پیغمبر
 در حالیکه شما دمان با شنید پس تحقیق و رستگاری در آنکسائی که در پی
 تو دارند و زبان کارند آنکسائی که ترا و اگداشته اند پس باید که در پی
 محمد دوست دارند ترا و دشمنان ترا سفاقت محمد هر که نخل دهد

رسیدند بک مرسلین صفة الله بک گفت گرفت و حیرت مبارک
 رسول خدا را و گناشت در کار علی پس گفت نبی ما هی اللهم یعنی
 چه چیز بود این سخت اهدیست پس علی گفت آنچه گذشته بود پس
 گفت آنحضرت با علی **یا علی لیکن و حینه و لکر کان جبرئیل سماک**
باسم سماک الله به و هو الذی لقرحبتک فی صدور المومنین
و رهبتک فی صدور الکافر یعنی ای علی این رحیم نبود ولیکن بود خیر
 که خواند ترا نبی که خواند است ترا خدا بان نام پس خدا آن خواند
 که انداخته است محبت ترا در سینه های مومنان و انداخته است
 تر تر در سینه های کافران **دیگر** روایت کرده از اسلمه که گفت در روز
 که نوبت من بود که با حضرت رسول باشم دیدم آنحضرت را که انداخته
 بود انگشتان خود را در انگشتان علی در حالی که تکبیر داده بود
 دست خود را بر دوش علی پس گفت آنحضرت ای اسلمه بیرون روان
 خانه و خالی ساز تا از بوی ما پس بیرون رفتم و ایشان هر دو با هم
 راز می گفتند و من میشنیدم کلام را اما نمی فهمیدم که چه می گفتند
 تا آنکه با خود گفتم که روزی نصف رسید پیش امدم و گفتم السلام
 علیکم در آنجا آنحضرت گفت بر که و بجای خود رو بعد از آن با هم
 براز گفتند من غول است زنده تا قایم است در ظهر پس با خود گفتم روزی رفتم
 و علی باز داشت آنحضرت را از من نگاه پیش رفتم و گفتم السلام
 علیکم در آنجا رسول خدا گفت در میانم رفتم همچنان خود تا اینکه گفتم

با خود که وقت زوال شد الحال بر من رو عصبی پس پیش آمد و
 اینست که گفتیم التلام علیکم در این پس بیگفت در ای من داخل
 شدم و علی گذاشته بود دست خود را بر زانوهای رسول خدا
 و هر دو سر رکوش هم برده بودند و با هم را میبکفتند چون داخل شد
 و بیرون رفت علی بنی امیر تطیع و مهر با بی کرد و بعد از آن گفت
یا ام سلمه لا تلومینی فان جبرئیل اتانی من الله تعالی یا امیران او
 به علیتا من بعددی و گفتم پس جبرئیل علی جبرئیل عن میسری
 و علی هم شباهت فامری جبرئیل ان امر علیتا بما هو کما یزید بعد
 الی نوره الفیمة فاعدذ بی لا تلومینی ان الله عزوجل اختار
 من کل امت نبیاً و اختار لکل نبی وصیاً فان نبی هذه الامه و علی
 و صبی فی عترتی و اهل بیتی و امی من بعددی یعنی ام سلمه
 ملائمه مکن مرا زیرا که جبرئیل آمد بود از جانب خدای تعالی برای
 او ای که مر و وصیت کنم بان او علی را و نود مر میباید جبرئیل و علی
 جبرئیل در طرف راست بود و علی در طرف چپ او کرد علی جبرئیل
 که خبر دهم علی را تا آنچه خواهد شد بعد از من نادر و زینماست بی خود
 دار مرا و ملائمت مکن بدستی که خدای عزوجل اختیار کرده است
 از هر امتی پنجبرای او بر گردید است از برای هر پنجبری جانشینی و من
 بنی ابن امتم و طلیست وصی من و جانشین من در عترت و اهل بیت
 و امت من دیگر روایت کرده از امام زین العابدین و او از پدرش امام

حسین که رسول خدا علی را گفت یا ابا الحسن کلم الشمس فانها تکلمک
 یعنی سخن گویشم پس بدستی که او نیز سخن را از خواهد کرد انکا گفت
 علی خمس را التلام علیک ایضا العبد المطیع لله بیگفت خمس
و علیک التلام یا امیر المؤمنین و امام المتقین و قاید الفز المحجلین
یا علی انت و سینهک فی الجنة دیگر روایت کرده از جابر که گفت
 رسول خدا ان الله تعالی لما خلق السموات و الارض دعاهن
 فاحیه و ففرض علیهن بنوی و ولا ین علی بن ابیطالب فقبلت لهما
 فخلق الخلق و ففرض الیها امر الالین فالسعید من عدسنا و
 الشقی من شقی بنا یعنی بدستی که چون خدای تعالی خلق کرد آنها را
 و زمینها را خواند آنها را و احباب کرد ندا آنها طاعت حق را بر
 ظاهر کرد بر اینها بنویت مرا و ولا ین علی بن ابیطالب را پس قبول کردند
 آنها بعد از آن موجود ساخت خلائق را و تقویض کرد بها امر دین را
 پس سعید انکسیت که سعادت نمند شود با طاعت ما و نجبت
 انکسیت که بدبخت شود بسبب سرپیچیدن از فرمان ما **دیگر**
 روایت کرده از امام حسین ۱۰ و او از پدرش که گفت رسول خدا
اتانی جبرئیل و قد شرب خبیراً و اذ انهم مکتوب لالا لا اله الا الله
محمد رسول الله و علی الاخر مکتوب لالا لا اله الا الله علی الوصی یعنی آمد
 نسوی من جبرئیل در حالتی که او کرده بود هر دو بال خود را ناکاه دیدم
 کرد و نوشته شده بود لا اله الا الله محمد رسول الله و بر دیگری نوشته

شد بود لا اله الا الله على الوحي **دیکر** روایت کرده از امام حسین ۶۴
 که گفت شنیدم از جد خود رسول خدا که میفرمود **من اجبت**
ان یحیی حیوتی و یموت میتی و یدخل الجنة التي وعدني ربي
فلینول علی بن ابیطالب و ذریة الطاهرین ائمة الهدی و صاحب
الدجی من بعدی فانهم لن یخرجوا من باب الهدی الا باب
الضلالة یعنی هر که اخواستد باشد که حیوة باید مثل حیوة من
 و میرد مثل مردن من و داخل شود اجنان بهشتی یا که وعد کرده
 پروردگار من پس باید که اقتدا کند بعلی بن ابیطالب و اولاد
 او که طاهرند و پیشوایان هدایتند و چراغهای تاریکی کفر و ضلالتند
 بعد از او پس برستی که ایشان هرگز بیرون نمیندیشماران از درختها
 بدر ضلالت **دیکر** روایت کرده از ابن برین و او از پدرش که رسول
 خدا گفت **کل نبی وصی و وارث و اعلیٰ وصی و وارثی**
 دیگر روایت کرده از سلمان فارسی که رسول خدا امر کرد بعلی بن
 ابیطالب که یا علی بنحتم بالهین تکمن من المقرئین یعنی بدست راست
 خاتم تکمن که از مقرئین خواهد شد گفت علی یا رسول الله کیستند
 مقرئین حضرت گفت جبرئیل و میکائیل علی گفت یا رسول الله بحیر
 خاتم سباز ما لعقیق الاخضر فانه جیل اولی الله بالوحدانية و لی
 بالنبوة و لك الوصیة و لولدك بالامامة و لمحیک بالحنبة
 و لشیعته و لك بالفردوس یعنی لعقیق سرخ بواسطه آنکه کوه

عقیق کوهیست که اقلر کرد از برای خدا بوحدانیت و از برای
 من نبوت و از برای تو بوحدیت و از برای فرزند تو بامامت
 و از برای دوستان تو بجنه و از برای شیعه فرزند تو بفرود و سر
دیکر روایت کرده از عجم طبرانی باسناد از عبدالله ابن علی الهی
 که گفت رسول خدای بدرستی که جدای عزوجل رحمت فرستاد بمن
 در حق طایر هر چیزی در شب معراج **انتم سید المؤمنین و امان المقبر**
و قاید القوم المحجلین دیگر روایت کرده در حدیث تزویج فاطمه
 از علی بن ابیطالب و او از رسول خدا که گفت **مراجبرئیل یا محمد**
ان الله عزوجل اطلع الى الارض لاطلعة فاختراك من خلقه
وانبعثك لرسالته فاطلعه الى الارض لاطلعة ثانیة فاختراك
منها النقا و وزیرا و صاحبا و ختاما حاصلشرا که بدرستی که خدا
 عزوجل نظر کرد بر زمین نظر کردنی و برگردید ترا از جمله مخلوقاتش
 و مبعوث کرد ایند ترا از برای رسالت بعد از ان بارد و میر نظر
 کرد بر زمین نظر کردنی پس اخیتر کرد از برای تو از اهل زمین
 برادری و وزیر و صاحب و دامادی **دیکر** روایت کرده از اسیر
 که گفت رسول خدا **یا انرا سکت لے و صوة لے** پس بخواست
 انحضرت و در کعبه نماز گذارد انگاه گفت **یا انرا اول من بدخل**
علیک من هذا الباب امام المتقین و سید المسلمین و امیر
المؤمنین و خاتم الوصیین و قاید القوم المحجلین یعنی اول کسی

که وارد میشد بر نو درین خاندا وست امام متقیان و سید
 و مطاع مسلمانان و سر کرده مومنان و پیشوایانانی که ممتاز
 باشند بنور سعادت و ایمان از افران خود و اوست خانم
 اوصیای بلا واسطه یعنی همانکه بعد از من پیغمبر دیگر نخواهد
 بود بعد از من و نبی و وصی پیغمبر دیگر نخواهد بود انکه گفت من کفتم
 خدا یا بگردان انیکس بر مردی از انصار و پنهان داشتم خواست
 خود را انگاه امد علی بن پیوست حضرت رسول و متوجه شد
 بسوی او و او را در گرفت بعد از آن عرق ز روی او بروی خود
 میمالید و از روی خود بروی او و بر گفت یا رسول الله تحقیق آنچه
 امروز از تو میدانم که با من میکنی هرگز با من نکرده بودی انحضرت
 فرمود **وما تمنعنی طست نوذی عتی دینی و شتمعه مصوفی**
و تبین لهم ما اختلفوا فیه من هدی یعنی چه باز سیدارده
 ازین هشتم تلمطف با تو و حال انکه تو میرسانی از من بامتن احکام
 دین مرا و تو مدینتو ای بامتن سخن مرا و تو سپان خواهی کرد از تو
 امت من آنچه در آن اختلاف خواهند کرد بعد از من دیگر روایت
 کرده از انس بر مالک که رسول خدا گفت ان الله رب العالمین
عهدا ل محمد فی علی بن ابیطالب فقال انما اهدی منار
الایمان و امام اولیائی و نور جمیع من اطاعنی علی بن ابیطالب
امینی عنانی القیة و صاحب زانی فی القیة و بید علی مفاهیج

خرابین رحمة ربی دیگر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که گفت
 رسول خدا فرمود **انا بملک فقا لیا محمد سل مرار سلنا من**
ملک مر سلنا علی ما لعلنا قال علی و لایک و و لایه علی بن ابی
طالب ۴ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده از امام
 جعفر صادق که رسول خدا گفت مر علی را **لولا انی خاتم الانبیاء**
لکت شریکاً فی النبوة فان لاکن نبیا فانک وصی بنی و وارثه
بل انت سید الاوصیاء و امام الانبیاء حاصلش انکه اگر
 این نبود که من خاتم الانبیاء بودم هر اینه تو شریک من بودی در
 نبوت و اگر چه نبی نیستی اما وصی نبی و وارث او می بلکه بهتر
 اوصیاء و مقتدای انقیاب و **ابن حجر** روایت کرده از بهقی که ظاهراً
 شد علی بن ابیطالب زد و بر گفت رسول خدا هذا سیدنا و
 پر عایشه گفت یا نبستی تو سید عرب گفت اناسید العالمین
 و هو سید العرب دیگر گفته که روایت کرده حاکم در صحیحش از ابن
 عباس باین طریق که **اناسید ولد ادم و علی سید العرب** دیگر
 روایت کرده از حاکم و او از جابر که رسول خدا گفت **علی امام**
البریه و قائل الفجر منصور من نصره و مخذول من خذله و در
 کتاب سید المتعبدین روایت شد از ابو ذر غفاری که رسول
 خدا گفت علی اخی و وزیر ی ان الله لا یقبل الفرضة الا حیح
 علی بن ابیطالب و ابن شهر و بید علی در کتاب فر و س الاخبار

روایت کرده از ائمه بر مالک که حضرت رسول ص فرمود **آنا و علی**
حجة الله علی عباده یعنی من و علی حجة خدایم بر عباده او
دیگر روایت کرده از حدیث غیرین ایمان که حضرت رسول ص
گفت **لو لعلم الناس منی سبی علی امیر المؤمنین ما انکروه فضلا**
سمی بذلك و آدم بین الروح و الجسد یعنی که میدانستند
مردم که چه وقت علی نام بفاده شد یا امیر المؤمنین منکر نمیشدند
فضل او را میسمند یا این اسم در وقتی که بود آدم ما بین روح و
جسد بعد از آن فرمود **حیر اخذ الله نعم من نبي ادم من ظهوره**
در ستم و انهم دم علی انفسهم قال الله تعالی **الست برکم**
قالوا سبلی قال الله تعالی **ان انا ربکم و محمد بنکم و علی امیرکم**
وقالت الملائكة لعلی یعنی در حینی که در آن وقت خدای تعالی از
بنی آدم از صلب آنها ذریه آنها را و کوه ساخت که فلک گفت
ایشان را بر نفسهای ایشان گفت ای اینستم من پروردگار شما
همه گفتند آری و ملائکه نیز گفتند آری پس گفت خدای تعالی
من پروردگار شما ام و محمد است بنی شما و علیست امیر شما **دیگر**
روایت کرده در رایه و فقوهم **انهم مستولون** از ابو سعید خدری
که رسول خدا گفت که **فقوهم انهم مستولون** **عروا لایة علی**
و واحدی نیز گفته که روایت شده است در قول خدای تعالی
فقوهم انهم مستولون که هر که اینست که ایشان مستولند از

ولایة علی و اهل بیت **ان محمد** در صواعق محرقه نیز روایت کرده
از دلیلی واحدی اینجند که گویند **ان** عبد البر شیخ اهل سنه
در کتاب استیعاب روایت کرده در قول خدای تعالی **واسئل**
من ارسلنا قبلك من رسلنا که در شبی که رسول خدای را معراج
روی داد جمع کرد خدای تعالی او را و انبیا را در یکجا نگاه آمد
که **سلمه** یا محمد علی ماذا بعثتم پس ساری محمد را اینها که برای چه بعثت
شدید گفتند **بعثنا علی سنهاة ان لا اله الا الله و علی الاقرار**
بنبوتک **الولایة لعلی بن ابیطالب** و تفسیر حنفی در تفسیر مدارک
در تفسیر لایة بخوی روایت کرده از امیر المؤمنین که گفت سوال
کردم از رسول خدا که **وما الحق** یعنی حق چیست است حضرت
گفت **الاسلام و القرآن و الولاية اذا التهمت الیک** یعنی حجت
اسلامست و قرآن و ولایة و وقتی که بتو رسد **و محمد بن یوسف**
کعبی شافعی در کتاب کفایة الطالب از ابولیلی غفاری و ابو
سعید خدری و سلمان فارسی روایت کرده که گفت رسول خدا
ستگون بعدی فتنه **فاذا کان ذلك فاقعدوا لعلی ابن ابی**
طالب و الزموه فان اول من یرانی و اول من یرضی انحنی یوم
القیمة و هو الصدیق الاکبر و هو فاروق **هذه الامة نیرة**
بین الحق و الباطل و هو عبسوب المؤمنین و امام المتقین
یعنی زود باشد که بعد از من فتنه حادث شود پس در وقتی که

خطاب

فنه بدیدار اقتدا کنید یعنی بن ابوطالب و هوان در ملا
 او استید بدرستی که او اول کسیست که مرا خواهد دید و اول
 کسیست که با من مصالح خواهد کرد روز قیامت او ست صد
 اکبر و فاروق بر امت که فرق میکند میان حق و باطل و اوست
 امیر سر کرده مومنان و پیشوای متقیان **و صاحب کتاب**
 دشیار المصطفی روایت کرده که حضرت رسول علی را در اوان
 طفولیت بر سینه خود می گرفت و می گفت **هذا اخي و وليي**
و ناصري و وصفي و زكري که یعنی **وصفي و وصتي و زوج**
کرمي و اميني علی **صدي و خليفتي** و گفته مه دا و در وقت
 خواب میخوابید و همیشه او را بر دوش می گرفت و کوهها و
 درهای مکه را طوف می کرد **و حافظ محمد بن موسی سبزواری**
 که از معتبران ایشانست در تفسیری که مستخرج است از واره
 تفسیر اهل سنت روایت کرده در ایام پیامبر دنیا و لون از سد
 و او از رسول خدا ص که گفت **ان اولیة علی تیسار و اولیة**
فی جنهم یعنی بدرستی که مردم سوال کرده خواهند شد از
 ولایت علی در قریهها بعد از آن گفته که پس باقی نماند مرده در مشرف
 و مغرب و بحر و بر مگر آنکه منکر و کثیر سوال میکنند از و که گویند
 پروردگار تو و کسیست پیغمبر تو و امام تو **و صاحب کتاب**
وسيلة المتعبدين عمر بن خطاب روایت کرده از ابوذر غفاری

که رسول خدا ص فرمود **علی اخی و صهری و خلیفتی و وصدی**
ان الله لا یقبل فیضه الا تحت علی بن ابیطالب یعنی علیست
 برادر من و داماد من و خلیفه من و باروی من بدرستی که
 خدای تعالی قبول نمیکند هیچ فیضی را الا بدوستی علی بن ابی
 طالب **و ابن ابی الحدید** که آن جمله مشایخ علمای معتبرانست
 در جلد اول شرح نهج البلاغه گفته که نزد ما شکی نیست در آنکه
 علی وصی رسولست و نسبت داده است لهذا کسی را که خلاف
 این اعتقاد دارد و از جمعی کثیر از صحابه و حضار حرب جمل
 و صفین ذکر کرده اشعار متضمن وصی بودن آنحضرت را از
 آنجمله خرمیه بر ثابث ذوالشهادتین و ابن بدیل بر ورفا خزاعی
 و عمرو بن احمیر و زجر بن قیس و جریر بن عبدالله بجلی و
 عبدالله بن ابوسفیان بن الحرث بن عبدالمطلب و عبد
 الرحمن بن جعیل و سعید بن قیس همدانی و زیاد بن لبید
 ایضاری و حجر بن عدی کندی و همام بن عجلان ایضاری و
 عبدالله بن ذویب اسلمی و معین بن الحرث بن عبدالمطلب
 و ابوالهثیم بن البهتان و عبدالله بن عباس بعد از آن گفته که
 متضمن این لفظ بسیار بسیار است ولیکن ما بعضی از آنها را
 که گفته شده درین دو حرب یعنی جمل و صفین ذکر کردیم و اما غیر این
 اشعار پس بدرستی که از شمار بیرونست و اگر خوف ملالت نمیدود

هر بنده ذکر میکرد پوزانها افتد در کبر میکرد او را قس بسیار
 تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید و از اشعاری که روا
 کرده از عبد الله ابن ابی سعیدان یکص عرس نیست **ع** وصی النبی
 المصطفی و ابن عمه **ع** و از عبد الرحمن بن جعبل نیست **ع** علیاً و
 المصطفی و ابن عمه **ع** و از ابوالهثیم نیست **ع** ان الوصی امامنا و
واخطب خواریزم در مناقب از عبد الله بن ابی افرح روایت کرده
 کرد مدح آنحضرت گفته **ع** علی ولی حبیب المجیدی **ع** وصی النبی
 من العالمین **تیس** پوشید نیست که عاقل نصف ازین
 احادیث جزو یقین بهم میرسد که علی بن ابیطالب بفرموده رسول
 خدا امام و مقتدای خلافت است بلا واسطه و ظاهر شد کذب
 مصنفین و معلمان ایشان که در بنیام بسبب عناد با اهل بیت
 و اضلال عوام نیز در ندادن بالزام میگویند انقسام احادیث از
 مفتریات شیعه است و جوی میگرد ایشان از احیای لغزش از آنکه
 چشم پوشند از همه جناب که همه را پیشوایان ایشان در کتب
 خود روایت کرده اند چنین گفته اند که او وصی رسول خدا بود اما
 امام بلا واسطه نبود زیرا که مراد از وصی وصی در علمت و بر
 دی شعوری ظاهر است رکاکت این نوع کلیات بجستی که قابل جواب
 نیست بواسطه آنکه وصی شخص غیر ازین معنی ندارد که متصدی
 امور او باشد بعد از وی هرگاه پیغمبر خدا آنحضرت را وصی کرده باشد

باید که بعد از رسول خدا احکام دین و هدایت است و حفظ **ت**
 همه را و تعلق داشته باشد نزدیکیری آنکه احادیث مذکور **متضمن**
 معنی خلافت و امثال آنها نیست و هر دو است بل که امر **منان**
 و امام متعین بعد از رسول خدا بلا واسطه آنحضرت و بر
 تقدیری که هر دو وصی در علم باشد نیز مدعیان نیست نزد اهل انصاف
 بواسطه آنکه هرگاه وصی در علم حضرت رسول او باشد پس او عالم
 با احکام دین و عارف بقوانین شرعیه و حفظ عملة رسول باشد
 نیز غیر او پس با وجود او دیگری مستحق خلافت نباشد تازه تر آنکه آن
 ابی الحدید بعد از اعتراف بر وصی بودن گفته که وصی بودن فوت
 مرتبه خلیفه بودنست و مع هذا قال نیست بلکه آنحضرت بعد از
 سه جاهل که مدتهای میدید سجدت کرده اند امام و خلیفه است
 فنود بالله من الضلال **اصل هشتم در ذکر** احادیثی که تضحیح
 شده در آنها با امامت آنها ثن عشر و بودن اهل بیت سبب
 بقای عالم و این اصل متضمن و تصواست **بنصره اول** در ذکر
 روایت **در صحیح بخاری** در ثلث احزاب روایت شده با سند از
 جابر بن سمره که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت **بکون**
لهدی انما عن امری یعنی میباشد بعد از من دو درده امیر
 صاحب اختیارانگاه آنحضرت صحیحی گفت که من از آن شنیدم پس
 گفت بدم که فرمود که من فریض **دیگر** روایت کرده از اعیانیه

که گفت رسول خدا **لا يزال امر الناس ما ضيا ولتيم اثنا عشر حلا**
 یعنی همیشه امر مردم گذران خواهد بود مادام که امیر و مقتدا
 ایشان باشند و از ده مرد انگاه مستکلم شد بکلمه مخفی ماند
 پس سوال کردم از پدر خود که چه گفت رسول خدا پدر گفت
 فرمود کلمه من قریش **و در صحیح مسلم** نیز روایت شده از
 جابر بن سمرة که گفت با پدر خودست رسول خدا رفتم پس شنیدم
 از آنحضرت که میگفت **ان هذا الامر لا يفيضي حتى يمضي فيه**
اثنا عشر خليفة یعنی بدست که این کار منقضی نمیشود تا اینکه
 بگذرد در ایشان دوازده خلیفه جابر مذکور روایت کرده
 که بعد از آن مستکلم شد آنحضرت بکلمه که نفهمیدم پس سوال
 کردم از پدرم که رسول خدا چه گفت پدرم گفت فرمود **کلمه**
من قریش دیگر روایت کرده مثل روایت جابر از طریق ابن عیینه
 بنیفاویت دیگر روایت کرده از سعد بن یوسف که در حرب که
 گفت رسول خدا **لا يزال امر الاسلام عزيزا الى الفضة عشر خليفة**
 حاصلش آنکه همیشه امر اسلام عزیز و قوی خواهد بود تا بگذرد
 دوازده خلیفه انگاه آنحضرت گفت بخنی که نفهمیدم از ازارق
 پس پرسیدم از کسی که شنیدم بود از آنکه گفت که رسول الله **ص**
کلمه من قریش دیگر روایت کرده از سعد بن ابی وقاص که
 گفت رسول خدا **لا يزال الدين قائما حتى تقوم الساعة** و **عليهم**

اثنا عشر خليفة کلمه من قریش یعنی همیشه دین برپا خواهد
 بود تا ایتام ساعت یعنی روز حشر و برایشان امیر خواهد بود
 و از ده خلیفه که هم از قریش باشند دیگر روایت کرده از عمار بن
 سعد مثل همین روایت **و در جمع بن الصحاح السنه** روایت
 شده که رسول خدا گفت **لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر**
خليفة کلمه من قریش **و در صحیح ابوداؤد** نیز روایت شده
 از رسول خدا که گفت **لا يزال الدين طاهرا حتى تقوم الساعة**
و يكون عليهم اثني عشر خليفة کلمه من قریش **و در جمع بن**
الصحیحین نیز همین مضمون روایت شده از طرق متعدده
مؤید این احادیث صحیح است روایت احمد حنبل و اخطب غزالی
 که رسول خدا فرمود **الجن امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل بيتي**
ذهب اهل الارض و نیز در صحیح مسلم و صحیح بخاری روایت شده
 باسناد از عبدالله بن عمر که رسول خدا گفت **لا يزال هذا الامر في**
قریش ما بقي من الناس اثنان یعنی همیشه این امر در قریش خواهد
 بود مادام که مانده باشد از مردم دو کس **و در جمع بن الصحیحین**
 حمیدی نیز همین مضمون روایت شده در حدیث صدق است
 و نیز از سعد بن عبدالله بن عمر **وسدي** از مشاهیر علمای چهار
 مذهب است و مقدم مغنی نیست روایت کرده با اینضمون که چون

ساره رفیع بر بهیم عم اظهار کراهت نمود از بودن هاجر ما در اسمعیل جنای یغی و جی فرستاد با بر بهیم عم که اسمعیل را با ما در بر فرودارالشیخ از آنجا نماند من کرد در تمامه واقع است یعنی مکه معظمه بدرستی که من منشر خواهم ساخت زبیر اسمعیل را و اینها تفضیل خواهم داد بر نانی که کفران گفت من کرده اند و ظاهر خواهم ساخت از در نیز و پیغمبری بزرگ ظالم بر هر دینها و ملتها باد و از بزرگ و خواهم کرد ایند زبیر او را هبد ستاره های آسمان و در توره نیز قریب باین روایت مذکور است مجلس انکه بگوای بر بهیم با اسمعیل کرد و دبا شد که مبعوث کرد از و بخلاق بفرستد از زبیر تیر بمباداد باد و از ده رئیس و پیشوای بزرگ **خطب خوارزم** روایت کرده از سلیمان راجی که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت **لسیلة اسری بی الی السیة قال الی الجلیل امر الرسول بما انزل الیه من ربه** یعنی شیخی که هر با اسمان بردند گفت بمن جنای بزرگوار که ایمان آورد و کرد و دید پیغمبر بلجنه نازل شد با و از جانب پروردگار او فقلت لمؤمنون پس من گفتم مؤمنان نیز که میدیدند باجنه نازل شد قال صدقت با محمد من حلیقت فی امتک قلت خیرها قال علی ابن ابیطالب قلت فممن گفتم راست گفتی ای محمد گواه خلیفه کردی در امت گفتم بهتر بر امت گفت علی بن ابیطالب گفتم آری پروردگار من قال با محمد فی اطلعت الی الارض الملائقه

فاخرتک منهنما فشقتک لکاسما من اسمائی فلا اذکر فی موضع الاذکرک معی فانما المحمود وانت محمد نظر اطلعت ثانیة فاخرت منهنما علیا فشقتک لکاسما من اسمائی فانما الاعلی وهو علی ۵ گفت ای محمد من نظر کردم در زین نظر کردی بر اختیار کرده و بر کردیم از اهل زمین ترا و برون آوردم از اسمای خود اسمی از برای تو پس مذکور نمیشود من در جاهائی مکرر اینک تو نیز مذکور میشوی با من منم محمود و تو خدیجه هبل از آن نظر کردم در زین بار دیگر بر اختیار کرده و علی را و برون آوردم از اسمای خود اسمی از برای او منم اعلی و اوست علی **ای محمد ان خلقک و خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الامیرت من ولد من نور ربی و عرست لانیتم علی اهل النبوت و الارض فمن قبلها کان عسدی من المؤمنین و من بعدها کان عسدی من الکافرین** ای محمد بدرستی که من ترا و علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را و امامان را که بران اویند از تویدم از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر اهل آسمان و زمین هر کس قبول کرد و کردید بر ولایت شما خواهد بود نزد من از مؤمنین و هر کس انکار کرد از راه خواهد بود نزد من از کافرین **با محمد لوان عبدا من عبیدی عبدی حتی یقطع او بصیرک الشن البالی نغانا فی جاحدک بولایتکم ما غفرت له حتی یقر بولایتکم** ای محمد اگر بند از بندگان من بر سنش کند مرا تا انکه در عبادت من وحش از بند میفارق کند یا بکرد از ریاضت

عبادت مثل پوست خشتك در هم كشيده شده انگاه سوي
 من ايد در حالتي كه منكرست ولايت شمارا نخواهم امرزيد و در اتا
 انكارا قريكنيد بولايت شما يا محمد **خجبان** ترا هم قلت **انما رب**
فقال التفت عن يمين العرش فالتفت فاذا ابعلي وفاطمة و
 الحسن والحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن
 محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن
 محمد و الحسن بن علي و المهدي في حضاج من نور فيساء
 يصيرون وهو في ستمم كانه كوكب دري يعني اي محمد دوست
 سدياري كه برينجا ميشان كتم دري اي پروردگار من بس گفت
 شو و برين جانب راست عرش را چون متوجه شدم ديدم كه علي
 و فاطمه و حسن و حسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر
 بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد
 و حسن بن علي و مهدي در نوري مثل آب شك استاده اند و
 نماز ميكنند و مهدي در ميان ايشان مثل كوكبي بود در خشندي
فقال يا محمد هؤلاء الحج وهو الثابت من غيرك و عزيمت و حلام
 انه الحجة الواجبة لا وليا لي و المنتقم من اعدائي بس گفت اي
 محمد ايشانند حجه هاي من و مهدي است از ميان اهل بيت تو باز
 ياقت كنده خونها و جفاها كه نسبت باهل بيت تو بظهور آوردند
 بغيرت و حلال خودم قسم كه اوست حجة لا زم از نوري دوستان من و

اشقام كشيده از دشمنان من و عماد الدين شرف و حفي بن
 بهمين مضمون روايت کرده است ديگر **اخطب** روايت کرده
 از اميرالمومنين علي بن ابي طالب كه رسول خدا گفت تا وارد كروان
 با علي الساقى و الحسن الرايد و الحسين الامرو علي بن الحسين
 الفارط و محمد بن علي التاشر و جعفر بن محمد السابو و موسى
 ابن جعفر محصى المجهين و المفضلين و قانع المناقطين و علي
 ابن موسى بن المومنين و محمد بن علي من اهل الجنة في ذلك
 و علي بن محمد خطيب شيعتم و فرجهم الحور العين
 و الحسن ابن علي سراج اهل الجنة سينصون به و لها قد
 شفيعهم يوم القيمة حيث لا باذن الله الا المذنب و برخي
 يعني هر وارد سما امر بر حوض كوثر و نوي اي علي ساقى و حسن
 نشان دهند حوض جايكاه قديش حجاب و شيعيان و حسين
 امر كنده و فرماينده و علي بن حسين پيش ايند بر سر حوض براي
 تهيه اسباب و محمد بن علي خبر كند و جعفر بن محمد بش رو و
 موسى ابن جعفر شمار كند دوستان و دشمنان و بر ايند از دن
 منافقان و علي بن موسى زينت دهند مومنان و محمد بن علي
 جاي هند اهل جنت هر كس را در مرتبه خود و علي بن محمد خطبه
 كويند شيعيان و تزويج كند حورا لعين از براي ايشان و
 حسن بن علي چراغ اهل جنت است كه نور او روشني خواهند

وهادی شفیع شعیبانت در روز قیامت رحائی که رحمت
 مینهد جنای تعالی از برای شفاعت مکرکی را که بخواد و ترا
 باشد دیگر روایت کرده از سلمان که گفت اخل شدم بر بنی هاشمی
 که امام حسین علی برار مبارک آنحضرت بود و آنحضرت میبوسید
 دو چشم و در لب و او را میگفت **انت سید بر سید ابوالسادة**
انت انت امام بن امام ابوالاچم انت انت حججنا بن حججنا ابو ح
سنة مرصليک تا سعم قائمهم یعنی نوسر کرده و بر بزرگ
 بن سر کرده و بر بزرگی و بر بزرگان و بدینوایانی نوزی که امام بن آقا
 و بدد امامانی نوزی نوزی حججه بن حججه و نوزید رنه حججه و امامی
 و نهم ایشان قائم ایشانت و **وزیب** با بر احادیث است حدیث
 که قبل ازین از صاحب کتات مذکور شد که رسول خدا فرموده
فاطمه معجده قلبی و انباها ثمره فوادی و هبلها نور نبوی و الایمه
من ولدنا امناء ربی جبل ممدود دینه و بر خلقه من اعظم
بهم بحی و مر مختلف عنهم هوی فایده بدانکه علمای اهل بیت
 رحمهم الله در کتب خود بطریق نواتر از صحابه پیغمبر مثل سلمان
 فارسی و ابوذر غفاری و حدیفه بر الیمان و عمار بن یاسر عبدالله
 بن مسعود و عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله و ابی سعید خدری
 و ابی ابوبکر صادی و حدیفه بن سید غفاری و غیر اینها روایت
 کرده اند و از هر یک از اینها اثنا عشر کتب باقی و با کتب از ایشان کذب

و سایر معاصی نیز روایت کرده اند با سایر صحیح منواتره و هر
 ان روایات مشتملست بر اینکه رسول خدا فرمود که اینها هدی
 علی بن ابیطالب و امام حسن و امام حسین و نند دیگر از نسل
 امام حسین است هر یک بعد از دیگری چنانکه مذکور شد اسمای
 ایشان در روایت احضرت بهم ان امامان که از اولاد امام حسین
 مهدیست و در اکثران روایات اسم هر یک از ایشان نیز مذکور است
 لیکن چون در تالیف مختصر عرض اشبات خواست از روایات
 اهل خلاف لهذا با اشاره اکتفا نمود **تصدیه** در بیان اسعد الله
 که هر کس از روی ماستی فکر تا مل کند بقیمن میداند که احادیث
 مذکور منطبق نیست مگر بطریق اهل حق و فرقی ناجیه تا با
 اهل بیت رسالت و شیعیان ائمه اثنی عشرند و بمذهب فرزند دیگر
 و است بحی اید زیر که امامانی که پیغمبر خدا جنودا ده باشد که تا قیامت
 دین با آنها بریا خواهد بود باید متصف بجمع کالات علمی و عملی و
 موید بر عند الله باشند و اینچنین بزرگان بنیستند که بعضی
 و کل اهل بیت که هر بر فضایل و کالات و خارق عادات و اجاب
 معنیات ایشان شهادت داده اند و علمای مخالفین اقر بصحبه
 این قسم احادیث دارند و مع هذا از راه صواب و در افتاده اند
 و از نهایت حیرت و بهت جمعی میگویند بر و از ده خلیفه که رسول
 خدا جنودا ده است خلفای اربعه اند هشت خلیفه دیگر بعد

بعد از آنها که از جمله یکی معوی است که در عمر خود امر العناد
 امت بود و بجمع قبایح انصاف داشت و اهل بی بی را که هدای
 تعالی دوستی ایشان را واجب کرده اند مدتها بفرموده ان تا
 بجاری از زود ریلادها بر سر مبارک در حضور خاص عام سب می کردند
 چنانکه ظاهر است بر هر صاحب جزیت و بعد از این نیز از روایات
 بیغوا بیان ایشان دانسته خواهد شد و دیگری زید بن سکنان است
 دین ملعون ازل و ابد و شش دیگر ملائحتی که بعد از زید فلامده
 حکومت بر کرده داشتند و هموآن در عین سستی و جناب در
 مسجد پشتماری میکردند و در روح خون ناحق بخنقن و زنا و
 اعلام و قمار و سایر فسوق کوشش می نمودند کاهی صحیفه ایشان
 ترمیدیا خند و زمانی چون حجاج کافر ناپاکی بر مسلمانیان
 می کشید جبهه فتنها که ازین ظالمان ستم پیشه بنظهور می آمدند
 واقع اگر ظلمت کمر ای چشم و دل کسی را بین نکرده باشد با وجود
 اینهمه بدایات و اخبار مذهبی را اختیار مستول کرده که موجب عتراف
 بیامت این قسم کلاب بد مشرت باشد نه خود بالله ترزعات
 الشیطان و جمعی دیگر میگویند که دوازده امیر ابو بکر است و عمر
 و عثمان و علی و حسن بن علی و عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز
 و پنج دیگر از خلفای نبی عباس و مخفی نیست که عبدالله بن زبیر در
 افعال ناشایسته و صفات میمه هیچ پای کمر از معاویه و زید بن
 سکنان

و نسبت بحضرت امیر المومنین و اولاد کرام او نهایت عداوت
 میورزید چنانکه ظاهراست بر منبع کتب سیر و خست حد
 خود اظهر من الشمس است **ابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغه
 چنین گفته که عبدالله بن زبیر دشمن بود با رضی علی و هموآن تا
 می گفت با حضرت و بعد از این گفته که روایت کرده عمر بن زبیر
 و ابن کلوی و اقدی و غیر ایشان از راویان اخبار که در ایامی
 که عبدالله بن زبیر مدعی خلافت بود جهل جمعه در خطب نماز
 جماعت صلوات بر پیغمبر فرستاد و می گفت بر عجم فریای او صلوات
 بر او نمی فرستیم بعد از این گفته بر روایت محمد بن حبیب و ابو عیسی
 عبدالله بن زبیر می گفت بر سپیل تحقیر که پیغمبر را اهل بیت بد می است
 بر عجم آنها صلوات بر او نمی فرستیم انصاف بیداد که خود در باب
 اهل بیت نبوت فضایل بسیار روایت کرده اند و همه اعتراف
 دارند که دشمنان پیغمبر ملعونست و در جمیع کتب صحاح ایشان
 از رسول خدا روایت کرده دشمن علی منافق است و سب علی سب
 منست و از آن علی از آن منست و از آن من از آن خداست و از آن
 خدا که راست و خود هم ملتینا مفر و معتقدند و مع هذا امامت این
 چنین کافران منافق قایل میشوند بر واقف اخبار و اطوار
 سلف مستور نیست که هیچ یک از خلفای نبی عباس را ائمه
 صلاح نبود که قابلیت شجاعتی در او و عیسی سلیمان را داشته باشند چه

جای امامت و جانشینی رسول خدا و تصرف در جمیع اشخاص و اموال
 مسلمانان بلکه در شرب خمر و غنا و لیس حرم و زنا و لواطه
 و خون ریختن و عصبانیت موال مسلمین و امثال اینها اشتغال
 داشتند و نیز خونی عمر بر عبدلغزیز نسبت به امامت بدی بگرا
 است نه آنکه در نفس الامر استحقاق خلافت رسول خدا و
 امامت مسلمانان داشت حاشا که با وجود ائمه رسالت
 امت محمدی ولی تصرف باشند و بر صاحب قدرت ظاهر است
 که با وجود انوار امامت این قسم بطله با اصل بحث بر جاست
 از برای آنکه از صریح روایات کتب صحاح که مذکور شد چنین فهمید
 میشود که همیشه در بر ریاست تاقی است و بر ائمه امیر خواهد
 بود در هر عصر یکی از دوازده خلیفه از قریش پس باید که در هر
 یکی از آن دوازده بوده باشد تا معنی حدیث راست شود و آن
 اینست که ایشان میگویند مدتهاست که عصر وجود ایشان است
 و اختلاف مضمون قول به غیر است سخافت مذهب زیاده ازین نمی
 باشد که با انوار این نوع لاطیلات و صرف عمر در زنا و احوال
 و ایات باز مفساسد مترتب بر جای میسند و بعضی از متعصبین جاهل
 بحث کرده اند که این احادیث بمذهب شیعه امیر اثنا عشریست
 نمی آید از برای آنکه از ان امامان غیر از علی بن ابیطالب و امام حسن
 دگری امیر صاحب ریاست گری نبود و تفهیمید که امامت و خلافت

بغیر موقوف نیست باقتدار و شوکت و رجوع خلاق بلکه همچنانکه
 نبوت بفرستادن خدای تعالی و امر او محقق میشود خواه امت
 اطاعت او کنند و خواه نکنند چنانکه ظاهر است در نوح و ایشا
 او از انبیا می که امت با آنها نکردند خلافت نیز بفرموده خدا
 و رض رسول و وصی رسول محقق میشود خواه در مطیع معبود
 شوند و خواه نشوند **قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل**
كان زهوقا علاوه حمیدی در جمع بین الصحیحین روایت کرده
 از رسول خدا که گفت **مرایات و ما لم یعرف امام زمانه**
مات میتة جاهلیة یعنی هر کس بمیرد و امام زمان خود را
 نشناسد مثل کفار مرده باشد و این حدیث منقوله فریقین است
 و علمای ایشان این حدیث را صحیح میدانند و حال آنکه دلالت
 صریح دارد بر حقیقت مذهب شیعه اهل بیت که محال میدانند
 خالی بودن زمان از وجود امام معصوم و واجب الاطاعت و بر
 ارباب نجاست ظاهر است که مراد و معرفت اهل بیت معصومین
 بخیال جز زمانیست چنانکه حضرت امیر در بعضی از خطب نهج البلاغه
 فرموده **مرایات منکم علی قرائنه و هو علی معرفه خور تیر و حق**
رسوله و اهل بیته مات شهیدا حاصلش آنکه هر کس از شما
 بر فراش خود نمیرد در حالی که بر معرفت خور برورد کار خود و رسول
 او و اهل بیت رسول و بوده باشد شهید مرده است و علمای

ایشان در بیان معنی این حدیث سخنان غریب گفته اند جمعی کثیر
 التزام کرده اند که مراد از امام زمان پادشاه عصر است و بنا برین
 لازم می آید که هر کس در زمان زید و سایر ملوک نبی امیه و نبی عباس
 و هم چنین در زمان پادشاهان متاخر و نحو او مثل جبکیر خان
 و غیره مرده باشد و اینها را نشناخته باشد که فرجه باشد و بعضی
 دیگر گفته مراد از امام زمان قرانت یا بعض قران و این نیز بصورت
 زیرا که قران در جمیع ارضه یکسیت پس در حدیث نبوی صاف ذکر آن
 امام نریمان آنکس گفتن امام زمانه نمی خواهد بود قطع نظر ازین
 مفسد بطریقهای خفیه که امام اعظم ایشانست درست نمیشود
 زیرا که او واجب نمیداند تعلم و یاد گرفتن قران را بلکه آنرا
 هر دو واسطه نماز باشد بلکه میگوید در نماز بجای قران و سجده
 که بفارسی بگویند و برک سبز کافست و هرگاه دانستن قران
 واجب نباشد دانستنش حرام واجب گفته باشد و نیز هر منصف
 خیر میداند که ازین لفظ که بمنزله علمست از برای خلیفه و اولی الامر
 این قسم معانی همید اراده کردن محض مکاره است لهذا ملا
 سعدالدین در شرح عقاید در مقامی که این حدیث را دلیل آورده از
 برای واجب بودن نصب امام انصاف داده که مذهب غیر امامیه
 کار مشکل میشود بنا بر مقتضای این حدیث تا معجب از و که با ائمه است
 دانش گفته که بعد از خلفای عباسیه کار مشکل میشود و بر خود بنشیند

که خلفای نبی امیه و نبی عباس امام او و سایر خلافت باشند و
 نشناختن آنها باعث گفته باشد سبحان الله در مقامی نظهار و انا
 و فضل برشته که طعن بر علمای امامیه زندقه و بزرگان را بجهل نسبت
 دهد و در مقامی مثل زید مرده و دیگر خود را اعتراف ملعون
 بودن او دارد امام واجب المعرفه اند و بر خود لازم دارد که اگر امام
 غیر العابدین با امام محمد باقر با امام جعفر صادق با غیر اینها
 از ائمه معصومین در زمان این نوع نبی دینان بروند بی معرفت آن
 ظاهر و عذاب باشند العیاذ بالله **از علامه در این سخن** خوش طبعاً
 کلیه امیری در افواصد کوراست بنا بر مناسبت مقام او بر او سینه
 مشهور است که از ایشان پرسیدند که امام زمان کسیت در
 جواب گفتند اگر از شیعه پرسند میگویند مهدی این امام
 حسن عسکری و اگر از اهل سنت و جماعه سوال کنند میگویند
 سلطان یعقوب ابن حشریک ترکان و الله الموفق والمعین ه
نمب باید دانست که جمیع فرق اسلام اقرار دارند بظهور مجدد
 لیکن عقیدت فرقه ناجیه را بی عشره بقتضای احادیث صحیحیه مؤثره
 از رسول خدا و ائمه معصومین است که بعد از امام حسن عسکری
 امام بحق و وصی مطلق فرزند خلف آنحضرت مهدیست و اوست
 صاحب عصر زمان و قائم آن محمد و نا ظهور قیامت دین بوجود
 اوقا بمست و اهل خلاف چشم از صفی او حارثت پوشیده از راه

انکار کاهی از طول مدت عمر حضرت استبعاد میکنند و کاهی
 میکنند بر وجود امام غایب فایده مترتب نمیشود و بر باب
 فطرت مستقیم ظاهر است که امثال این استبعادات ناشی نمیشود
 مگر از عناد یا از نقصان عقل و تفکر اگر نیز جریسته **رد گفتار**
 مدت بقدره کامله خود عمر خاتم اوصیای مجرب خزان زمان از آنجا
 از عمرهای متعارف قرار دهد و او را تا قیام نیند **دارد شیخ**
کامل بهاء الدین محمد عاملی قدس الله شرفه در راهین حکایت کرده
 از سید جلیل رضی الدین ابن طلاس قدس سره العزیز که در بعضی
 از کتب خود حکایت کرده مشتمل بر این مضمون که روزی او را
 با بعضی از فضلاء بغداد صحبت افتاد و سخن در میان ایشان
 کشیدند که مهدی و آنچه ما میگردیم میکند از حیوة آنحضرت
 و طول مدت عمرش پس تشبیح کردن فاضل بر کسی که مصدق وجود
 مهدی معتقد طول عمر آنحضرت بود و انکار بلیغ نمود آنرا سید خطاب
 ترا گفت که پس من کفتم تو سبانی که اگر حاضر شود امر و مردی دعوی
 کند که من مشی بر لب میکنم هرگز جمع نمیشوند از برای دیدن آن امام
 اهل بلد پس چون مشی کند بر لب و معاینه به بیند از آنجا و تعجب
 کنند از آن و بعد از آن بباید روز و در شخصی دیگر و بگوید که من
 مشی بر لب میکنم و مشاهده کنند همان جماعت از آنرا هرگز نمیباشند
 کمتر خواهد بود از اول پس چون بیاید و زسیوه شخصی دیگر و دعوی

مشی بر لب کند بسیار باشد که از نظر اکیان در شخص اول حاضر
 نشوند از برای دیدن مگر قلیلی و چون مشی کرد تعجبشان را بکلیه
 زایل خواهد شد پس چو بسیار بشخص دیگر و بگوید من نیز مثل
 آنها مشی بر لب میکنم و جمع شوند از برای مشاهده آنکس که مسا
 سه کس اول کرده اند و تعجب کنند از آن زیاد از تعجب اول
 و دو روز سیوه هرگز تعجب خواهند کرد عقلا از نقص عقول آنجا
 و مخاطب خواهند ساخت از مرابا بنحو مکرر و آنها باشند پس
 بهمین طرف نیست حال مهدی بعینه بواسطه آنکه شمار وایت کرده
 که در پس زند است در آسمان تا حال و نیز روایت کرده اند که
 عیسی عز و جل است در آسمان و خواهد آمد بزین نزد ظهور میکند
 پس چرا شما تعجب میکنید از ایشان و تعجب میکنید از آنکه مردی از
 در سب پیغمبر خزان زمان مشابه یکی از آنها باشد و انکار میکند
 آنکه یکی از جمله ایت پیغمبر خزان زمان آری باشد که عمر شخصی در شش
 سینه تقریباً از عمرهای متعارف این زمان تا آنجا بود مضمون
 کلام رسید بر وایت شیخ و الحق با وجود آنکه انصافی بر هر کس ظاهر
 که اصلاً استبعاد ندارد و همچنین هیچ استبعاد ندارد که حدیثی
 مقتضای مصلحت مدنی آنحضرت را ما مورعینیت کرده اند و محقق
 که فیض نفوس کامله چون فیض افتاب در اوقات استنادش در برابر
 موقوف بر حضور و رویت نیست لهذا جمیع باب تو حید از شد

غالب خود استغانت میطلبند و از ایشان مستفیض میگردند
هر چند در میان بعد المشرقین بوده باشد چنانکه ظاهر است از تتبع
احوال سلسله انبیا و اولیا و هم چنین کاف خلائق با روح انبیا
و اولیا متوسل میشوند و هر یک در خود استحقاق خود از ایشان
کامیاب مطالب مورد فیوضات میگردند هر چند آن گاه که
بعبارت اشغال کرده باشند پس چرا شاید که بر وجود قایم
خیر المسلمین نیز در این عینیت قوای عظیمه مرتب شود و موجب خیر
العقید از فیض آنحضرت بابت این چند هدایت و اصل کرده اند
طوایف اسلام قایلند بوجوه ملکوتی آسمان و زمین و تاثیرات
ایشان در موجودات و معتقدند بآنکه با هر کس که بآنها اعمال
همراهند و نیز اقرار دارند بتاثير شیطان و جنودش در نفوس و
اصلا لیهامد و رویت و معتقد بوجوه جن و تصرفات آنها و
ورشدهان ایشان هم قایلند بوجوه اقطاب و ابدال غالب در اقطاب
ارض پس چرا نشاید که انا لبعثنا خیر الزمان که افضل مخلوقات
و عالی بقبول او موجود گشته شخصی باشد که قبضش در حضور عینیت
هر دو بامت برسد و الله الهادی **اصل نهم** در ذکر برخی از فضایل
مستلز و امامت و تشبیه بر فضیلت آنحضرت مشتمل بر هفت معنی
معدول بدان اسعد الله که بانفاق معتز در باب اشغال
هر دو فرقه در وقتی که طایفه از نصاری بخوان بخندست رسول خدا آمدند

و از آن عیسی پرسیدند و گفتند و چگونه شد خدا و مخلوق را دوست
و حال آنکه بی پدر بهم رسیدن نازل شد آن **مثل عیسی عند الله کل**
ادم خلقه من تراب فقال لکن **هین کون الحق من ربک و لا**
تکن من الممیزین فمیر جاجک هین من بعد ما جاءک العلم **فقل**
لما لو ادع انبیا ونا و انبیا ونا و انبیا ونا و انبیا ونا و انبیا ونا و
انفسکم و ذینهم فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی درستی که
مثل عیسی همچون مثل آدمست خدای تعالی خلق کرده آدم را از خاک
بعد از آن گفت بشود بدین حد این خبر حق از جانب پروردگار است
پس میباش از شک کنندگان پس هر که حضومت وجدل نماید با حق
در باب عیسی از دامن تن آنکه او نبی و مخلوق خداست پس بگویند
ما بخوانیم ما سایرین خود را و شما سایرین خود را و ما زان خود را و شما
زان خود را و ما انفسهای خود را و شما انفسهای خود را و بعد از آن
سباهله کنیم یعنی نضرع و دعا کنیم تا عقوبت و خسران نصیب
مدعی باطل شود پس کرد اینم لعنت خدا بر او روح کویان پس به
نضاری آن روز که این نازل شد مهلت خوا شد در بانفاق همه
فرقه اسلام روز دیگر رسول خدا تقصد سباهله بیرون آمد ایلی
ابن ابی طالب و فاطمه و امام حسن و امام حسین **ع** از برای سباهله
و چون نضاری از آن خود مصلحت دیدند و با ایشان گفت ای
جماعت نضاری بر بزرگان نبی را می بینم که اگر در خواست کنند خدا

تعالی بدعای ایشان گوهر از جای خود زایل کرد اند ما هله
مکنید که هلاک بشوید و یک بصری در روی زمین نخواهد
ماند تا روز قیامت نیست محلی از آنجا بعلی و مقاتل و کلبی و
صاحب کشف و غیر ایشان از مفسرین و محدثین روایت کرده
در صحیح مسلم در باب فضایل علی بن ابیطالب روایت شده
از عامر بن سعید بن ابی قاص و او از پدرش که چون نماز شد ایماه
خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت اللهم
اهل بیتی و بر منصف خیر نمیست که این آیه است بر منبری
عظیم از برای علی بن ابیطالب که هیچ یک از امت را نبوده و اطو
باینکه با وجود صاحب بر فضیلت خلافت پیغمبر از زمان دیگر
نمیرسد و مجرب نیست که صاحب این منزل تا بعد دیگری باشد بعد از
رسول خدا خواه مراد از آنفسنا موقوف بر محققین مفسرین هر دو
و در روایتی از معانی از سعید و خطب حماد از ابن عباس و
ابن حجر در صواعق از دار قطنی علی بن ابیطالب باشد چنانکه بعضی از
منعصین از پیش خود تکلف کرده شخص را طلب کنند نفس خود
ساخته اند ما بنا بر اول زبونی نکردن کسی از هر کس زکالات
نفسانی و افعال خیریه قریب الهی نهایت مناسبت و یکانی
بر رسول خدا داشته باشد و او را امتیاز نام از سایر اصحاب نباشد
خدای تعالی او را بقدر رسول خود بخواند و این در نهایت وضوح

و اما بنا بر تالی بواسطه آنکه اگر علی بن ابیطالب در فضایل و کمالات
و قرب ربانی از دیگران امتیاز نام نداشت و او را رسول خدا
از راه مناسبت ذاتی نهایت اتحاد نبود حدای تعالی از میان
اصحاب و اقوام رسول حضور او را رسول خود شریک نمیکرد لکن
در انفسنا و این نیز بسبب اظاهر است و آنکه از روی تعصب و جدل
گفته که مراد از آنفسنا دانست و بنا بر آنکه عیب در مباحله خودی
خود را جمع میکند حضرت رسول ایشان را طلب کرده سخنش از نهایت
رکاکه اصلا صورت ندارد چه بنا بر تقدیر کشف با این چهار کس
مناسب بود بلکه بایستی که آنحضرت عقیل و جعفر و عباس و
ازواج و سایر اقربای خود را بخواند و نیز اطراف آنفسنا در نیمه نام
رجالنا محض نفس است چنانکه ظاهر است نزد عقل سلیم و
قطع نظر ازین بر عقلا مستور نیست که شریک کرد آید در رسول
خدا آنحضرت را در دعای خود دلالت صریح دارد بر آنکه در نهایت
ایشان نسبت بجناب الهی بیش تر از دیگرانست در واقع کد فضیلت
ازین عظمی تر است که رسول خدا در استجانه دعا ایشان را معاون
خواست کرد اند **احمد حینل** روایت کرده در مسند خود که گفت
رسول خدا گفت **انا و علی کتور ابدی و الله عز وجل قبل الکتور**
او مبارکه عشرا لعن عام فلما خلق الله ادم هنم ذلك التور
حزین کتور انا و عز علی یعنی من و علی توری بود بر نزد خدا پیش از

مخلوق شدن ادم بچهارده هزار سال پس چون خلق کرد خدای تعالی
 ادم را قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس جزوی از آن نور بر شد
 و جزوی علی **واخطب خوارزم** در مناقب روایت کرده باسناد
 از رسول خدا که گفت **كنت انا وعلی نوراً بین یدي الله عز وجل**
قبل ان يخلق ادم باربعه عشر الف عام فاما خلق الله قسماً
 ادم سلك ذلك النور في صلبه فلم ينزل الله تعالى بقية من صلب
 المصلي حتى اقر صلب عبد المطلب **واخرجوه من صلب**
عبد المطلب فقسّم فيه **قسماً** في صلب عبد الله وقسمه في
 صلب **ابن طالب** فبقي في انا منه **نحو** لحمي ودمه **دي** فمن احبه
فحقني احبه ومن بغضه فبغضني **القبضة** حاصلش انك من وعلی
 نوزی بود نیز خدا پیش از مخلوق شدن ادم بچهارده هزار سال
 پس چون خلق کرد خدای تعالی ادم را جای داد آن نور را در صلب
 او پس همیشه خدای تعالی نقل میکرد آن نور را از صلبی بصلب تا آنکه
 قرار داد آن را در صلب عبد المطلب بعد از آن بیرون آورد او را
 صلب عبد المطلب منقسم کرد ایندنا بدو قسم قسمی در صلب
 عبد الله وقسم در صلب ابوطالب پس علی از منست و مرا از تو
 گوشت او گوشت منست و خون او خون منست هر که او را دوست
 دارد بدوستی مرا و او را دوست داشته و هر که او را دشمن دارد بدشمنی
 من او را دشمن داشته **وازال معجاری** **قرب** بهمین مضمون

روایت شد **المعده ویراجد حنبعل** روایت کرده باسناد حدیث
 مواخاة را بطرق متعدده و در بعضی از آنها مذکور است که چون
 بقره رسول خدا در میا از اصحاب عقد مواخاة منعقد شد حضرت
 علی را یاد میکردی از اصحاب برادر شناخت و چون علی از سبب آن
 پرسید رسول خدا گفت **والذي بعثني بالحق ما اخذك الا لنفسه**
 یعنی قسم بکسی که مرا براسنی مخلوق فرستاد که باخزیند اختم ترا مگر از ترا
 خود را نگاه فرمود من **مميز** هر **من** موسی الا انك لاني **عبدی**
وانت اخي وارفی و در بعضی چنین مذکور است که رسول خدا
 فرمود **اتما انزلك لنفسك انت اخي وانا اخوك** یعنی و انك لاشتم ترا مگر
 برای خودم نوی برادر من و منم برادر تو و در جمع **بين الصحاح**
السته و در مناقب امیرالمومنین و در سنن ابی داود و صحیح
ترمذی روایت شد که چون رسول خدا عقد مواخاة بست
 در میا از اصحاب علی از روی انده از رسول خدا سبب برد نکودن
 خودش را پرسید پس رسول خدا گفت **انت اخي في الدنيا والاخرة**
 و این معانی نیز روایت کرده باسناد که چون روز مواخاة رسول
 خدا علی را با کسی برادر شناخت علی از سبب آن پرسید حضرت
 گفت **اتما اخذك لنفسك الا ان يكون اخا بينك** یعنی باخز
 نینداختم ترا مگر از برای خودم باخزیند امیسا از ترا انکه برادر
 نبی خود باشی **هدای** روایت کرده که **كبر** گفت دست علی و بر منید

بالبرد و گفت **للهتم اهدنا صبي و انا منه الا انه عنبر لزهرون**
من موسى الامركيت مولاة في هذا علي مولاة و بعد از بر روایت
 کرده که پس عمر علی را دید و گفت **خرج لك يا ابا الحسن اصحبت**
مولاي و مولى كل مسلم و از طرف دیگر نیز روایت کرده که رسول
 خدا فرمود **انت اخي في الدنيا والاخره** و این معانی در کتاب
 مناقب روایت کرده از رسول خدا که می گفت **سكتوب علي باب**
الجنة قبل ان تجاؤ الله السموات والارض بالفی عام محتد
رسول الله علي اخوه یعنی نبی نبشته شدن است در بهشت پیش از
 خلق کردن خدای تعالی آسمانها و زمینها را بدو هزار سال که محمد
 پیغمبر خداست و علی برادر اوست **واحد جنبل** روایت کرده از
 جابر بن عبد الله که رسول خدا گفت **رايت علي باب الجنة مكتوبا**
لا اله الا الله محمد رسول الله علي اخوه و اخطب بخوار زهر روایت
 کرده از جابر که گفت بود نیز نزد رسول خدا که سپید شد علی بن ابی
 طالب پس رسول خدا گفت **قلنا انما اخي یعنی تحقیق که آمدن ز شما**
برادر من بعد از آن روی شوئی که بعد کرد و گفت و الذي نفسي
بيده اهدنا و شيعته هم الفايرون يوم القيمة حاصلش آنکه
 قسم بخدا می که جان من در قبضه قدر است و است که این کس بفرستد
 علی و شیعش در روز قیامت فایز و واصلند بر رحمت الهی و نفعت
 جاوید بعد از آن فرمود **انما اولکم ائمة و اولکم ائمة و اولکم ائمة**

تعالی و اقرهکم بامر الله و اعد لكم في الرجعة و اتممکم بالنوثة
و اعظمکم عند الله خیر یعنی بدستی که علی پیشتر از شماست
 در ایمان و وفا کنند تراست از شما بعد خدا و با بر جای ترا
 از شما در قیام با امر الله و عادل تراست از شما در رعیت و بهتر ترا
 از شما در قسمت بسوی تو کردن و بزرگ تراست از شما نزد خدای
 تعالی افزون تر منزلت بعد از آن ابن مسعود گفت الخضر فرمود
تزلت في ذلك الذين آمنوا و عملوا الصالحات و اولئك هم
خير البرية یعنی نازل شد در حق او ایبر مذکور و ظاهر معنی آنکه
 آنکه بدستی که آنکسانی که ایمان آورده اند و کارهای خوب
 کرده اند است بهترین خلایق و حافظ ابو نعیم در **رحلتنا لا اله الا**
روایت کرده از رسول خدا که گفت اخمك يا علي بالنوثة فالنوثة
عبدی و تخضم الناس بسبب لا يجاحد فيها احد من قريش انت
او تخم ما نانا بالله و اقرههم بمهد الله و اقرهم بامر الله و اقرهم
بالسوة و اقرهم في الرجعة و اقرهم بالفضة و اعظمهم عند الله
مرته حاصلش آنکه غالب بر تو ای علی نبوت زیرا که نبوت نیست
 بعد از من و غالب بر تو ناس بهفت فضیلت که منکر نیست از راه
 احدی از قریش بود پیشتر از ایشان در ایمان بخدا و وفا کنند
 ترا از ایشان بعد خدا و با بر جای ترا از ایشان در قیام با امر الله و
 بهتری از ایشان در قسمت بسوی تو و عادل ترا از ایشان در رعیت و

تبریز ایشان در قضا و احکام و بر زکری از ایشان نزد خدای
 در افزونی منزلت **شبه** بر اهل انصاف پوشیده نیست
 که تا کسی متصف باین صفات نباشد و در هر ایت کمال است
 و قریب منزلت تباری از همه در پیش نباشد رسول خدا او را از میان
 جمیع اصحاب و اقارب از برای برد خود اختیار نمیکند زیرا که
 دوستی رسول خدا از روی خواهش و هوای نفس نیست بلکه آن
 جهت مناسبت ذاتی و ارتباط صفاتی و قریب منزلت بخارج الهیت
 و هرگاه کسی در ذات و صفه بر رسول خدا امسبه و اقرب باشد
 از دیگران و بنهادت رسول خدا از همه فزون باشد بقیاس است
 که با وجود او دیگری می‌تواند نبیند بود **ملعون** سیم روایت
 کرده **احمد بن حنبل** در مسند و کتاب فضایل با سند از زید بن
 ارقم که گفت جمعی از اصحاب رسول خدا در راهی شارع در مسجد
 رسول بود پس روزی رسول گفت **سددوا هذه الابواب**
الابواب علی یعنی سدد و سد سازید این درها را غیر دری که از خدای
 علیست پس جمعی در بیاب سخن کردند پس برخاست رسول
 خدا و بعد از حمد و ثنا گفت **اتابعوا فی امری استبد هذین**
الابواب غیر باب علی فقال **فینة فائکم و الله ما سددت**
شیئا و لا افتقدت و لکنی امرت بئنی فاتبعت حاصلش آنکه ما بعد
 از حمد و ثنای الهی بدستی که من امر کردم بمسدود کردن این درها

غیر در علی پس منکلم شد در بیاب گویند شما بخدا قسم که سدد
 نکرد من چیزی را و نکشاد و چیزی را لیکن ما مورد ستم با عری پس
 مناهبت کردم انرا و در **صحیح ترمذی** روایت شد از ابن عباس
 که گفت امر کرد رسول خدا بسد ابواب شارع در مسجد اباب علی
ابن معانی روایت کرده از حدیفه بن اسید غفاری حدیثی
 مشتمل بر آنکه رسول خدا پیغام فرستاد بسوی ابو بکر و عمر و عثمان
 تا مسدد کرد اندک ابواب شارع در مسجد را و علی را فرمود تا در
 جای خود باشد و چون بر رسول خدا رسید که جمعی در بیاب
 سخنان میگویند آنحضرت برخاست و بعد از خطبه فرمود **والله**
ما اخرجتہ و لا اسکنته ان الله عزوجل اوحی الی موسی و اخبیه
ان بنوا القوم کما بمصر یوما و اخرجوا ابو تکم قبله و اقبوا
الضاق و امر موسی ان لا یسکن مسجد و لا ینکح فینه و لا یدخله
الا هرون و ذر تیه و ان علیا منی بمنزله هرون من موسی و ه
 حاصلش آنکه بخدا قسم که من بیرون نکردم ایشانرا از مسجد و سخن
 ساختم علی را بدستی که خدای عزوجل بموسی و برادرش وحی
 فرستاد که بنا کنی را برای قوم خود در مصر خانهها و بگردانید خانهها
 خود را قبله و بگذارید نماز و امر کرد بموسی تا ساکن بنسازد در مسجد
 و نکند از آنکه نکاح کنند در آن و داخل شوند مگر هرون و در بر او بدست
 که علی از من بمنزل هرون نیست از موسی **بکر** روایت کرده از برای ابن عباس

موافق روایتی که از اهل جنبل تحریر یافت **و حافظ ابو ذر کربا**
صفا هانی در کتاب مناقب عباس روایت کرده از عبد الله
 عباس که رسول خدا علی بن ابیطالب را گفت **ان موسی سئل الله**
ان یطهر مسجد و لا یمیر به جنب و لا یسکنه الا هو و هرون و ابی
سئلت الله ان یطهر مسجدی و یجعل لک ولد ذریک یعنی پدرت
 که موسی طلب کرد از خدای تعالی تا پالک سازد مسجد او را و نکند در
 او جنبی ساکن نکند در آن مسجد کسی را غیر خودش و هرون
 و بدرستی که مطلب که از خدای تعالی تا پالک سازد مسجد او را
 که اندانند از برای تو و ذریه تو بعد از آن روایت کرده مستعمل
 آنکه بعد از آن کردن بستن ابوابی بر وجه و عباس و گفت کوی
 مرد در آن باب رسول خدا بکلامی منبر رفت و گفت **ما اناسد**
انوا بکم و لا نافتح باب علی و لکن الله سدد ابوابکم و فتحنا
علی یعنی من مسدود نکردم درهای شما را و نکشادم در علی را و
 لیکن خدای تعالی مسدود کرد درهای شما را و کشود در علی را و در
مصباح روایت شد از ابو سعید خدری که رسول گفت **یا علی**
لا یحیل احدی یجنب فی هذا المسجد غیر ی و یعلی یعنی ای علی
 نیست از برای احدی که جنب شود درین مسجد غیر از من و تو **روایت**
 کرده احمد جنبل در مسند که خواند رسول خدا علی را در غزای
 طایع و راز گفت با او و بطول انجامید راز گفتن آنحضرت تا آنکه کرد

داشته بودند و از صحابه انرا پس گفت قابل از ایشان تحقیق که
 دراز کرد راز را امروز با این غم خود پس رسید این سخن رسول خدا
 پس جمع کرد از ایشان گروهی را بعد از آن گفت **را قائل قال لقد**
اطال لیوم یجوی بن عمه انما ابی ما انجیه و لکن الله انجیه
 یعنی بدرستی که گویند که دراز کرد امروز را با ابن عمش آگاه
 باشید و باید بدرستی که من راز نگفتم ولیکن خدای تعالی راز گفت
 با او **ابن معازلی** در مناقب روایت کرده از جابر بن عبد الله که
 روایت احمد جنبل **و در مناقب** اخب خوارزم **و صحیح**
نوری و مصباح نیز روایت شد از رسول خدا که در آن روز
 گفت **ما انجیه و لکن الله انجاه** **ثبته** محفی نیست بر صاحب
 بصیرت دلالت کردن بر اجادیت بر رفایت امتیاز قریب منزله
 علی بن ابیطالب نسبت بخدا و رسول بجنبتی که عقل و عاقله نصف
 جزویم میسند که با وجود آنحضرت دیگری سزاوارتر نباشد خلافت و
 ولایت نیست **لمعجم چهارم احمد جنبل** روایت کرده از عبد الله
 بن برین و او از پدرش که گفت روز چندی را با ابو بکر بود داشت
 و بجانب کفار رفت و فتح ناکرده بازگشت و در آن روز بر مردان را و
 شفقت بسیار رسید پس رسول خدا گفت **ان فی دافع الراضی عننا**
الی جلی بینه الله و رسول و حیت الله و رسول لای جمع حتی یفیل
 یعنی بدرستی که من خراهم را فدایم کرد و دست میدارند او را

خدا و رسول دوست مبارک را و خدا و رسول را بر نخواهد گشت
 تا آنکه فتح شود از نبرای او بعد از بیروایت کرده که مردم در آن شب
 بسیار بودند و مذکور میساختند با خود که ای خدا رسول خدا
 که اعلم خواهد داد و چون مردم صبح کردند نزد رسول خدا رفتند
 و هر کس را امتیازان بود که با او خواهد داد نگاه طلب کرد رسول
 خدا علی را در حالتی که از از چشم داشت و اب بن مبارک در چشم
 انحضرت انداخت و لو او را داد و وقع تضییع لک را ساد شد **دیگر**
 روایت کرده با سند از سعید بن مسیب که رسول خدا را نزد کفایت
لا عظیمین الی الیه غدا **لا عظیمین** **لا عظیمین** **لا عظیمین** **لا عظیمین** **لا عظیمین**
و بحبت الله و رسول الله تا آخر که گفت را تیرا و فتح شد و بطرف
دیگر نیز روایت کرده **و در روایتش** از ابو هریره مذکور است
 که هر گشت دوست نداشتیم من امان را مکران روز و در بعضی
 از روایات احمد بن یحیی نیز مذکور است یعنی نیست که نیند و
در صحیح مسلم و صحیح بخاری نیز روایت شده با سند از سهل
 بن سعد که رسول خدا در روز خبیث گفت **لا عظیمین الی الیه غدا** **لا عظیمین**
بیغ الله علی یدیه بحبت الله و رسول الله و بحبت الله و رسول الله
 از بیروایت کرده اند موافق روایت اول احمد تا آنجا که اب بن هر
 مبارک در چشم علی انداخت تا به شد پس روایت را با و داد و بعد
 ازین زیادت **دیگر** نیز مذکور است و از طرف **دیگر** که بعضی نظر بر

دیگر از راه زیاده و نقصان امتیاز دارد نیز بخاری مسلم روایت
 کرده اند **و در جمع بین الصحاح السنن** از صحیح بن یزید روایت
 شده با سند از سهل بن سعد مثل روایت مذکور از بخاری مسلم
دیگر روایت کرده از سلم بن اروع مشتمل بر او و مذکور با حکایت
 قتل حجب و **فصلی** نیز در نفسی را **و یدیکم صراطا مستقیما**
 روایت کرده مشتمل بر روایت اول احمد از یزید بن ابی اسحاق
 و غیره و در آن مذکور است که بعد از رجعت عمر و فتح نکردن آنجا
 عمر را بحسب نسبت میدادند و عمر اصحاب را **و امر معاذ بنی** نیز
 روایت کرده با سند که رسول خدا بعد از رجعت ابو بکر و عمر گفت
لا عظیمین الی الیه غدا **لا عظیمین** **لا عظیمین** **لا عظیمین** **لا عظیمین**
کوا زعمیر قله یعنی ستیزند و ناگزین است و بعد از بیروایت
 کرده به شد در چشم علی اب بن مبارک انحضرت و روایت علی بن ابی
 و فتح کردن و در **کلیل النبوغ** بهقی و تاریخ طبری و حلیه حافظ ابو
نعمان نیز مثل روایت بر معاذ بنی مذکور است و از طرف **دیگر**
 نیز بن معاذ بنی روایت کرده امر خبیر او در بعضی از آنها لیس
 بغار نیز مذکور است **و ابن حجر در صواعق کفنه** که روایت کرده
 طبرانی از ابن عمرو بن ابی لیلی و عمران بن حصیر و روایت کرده نزار
 از ابن عباس که رسول خدا در روز خبیث گفت **لا عظیمین الی الیه غدا**
رحم الله علی یدیه بحبت الله و رسول الله و بحبت الله و رسول الله تا اخر

موافق روایت بخاری مسلم **واخطب خوارزم نیز روایت کرده**
 که رسول خدا در آن روز گفت **لا عطين الرابن رحا لا عجب الله**
ورسوله وحیبه الله ورسوله کرار غیر قرار نفع علیه و جبرئیل عن
مینه و میکا شل عربیان بعد از آن ذکر کرده طلیدن علی
 و روایت با و دادن و سایر اصحاب حدیث نیز روایت کرده اند
 که کثیر نماز ایضا مشتملست بر فضایل بسیار و با اتفاق جمهور را باب
 سیر و زوال رسول خدا علم را با بوی کرده او و بجانب حصن
 رفت و نه روز با زکشت و روز و یونیز عمر از و رسول تبرک دید بعد
 از آن رسول خدا فرمود **لا عطين الرابن تا اخر** پس روز دیگر علم راه
 حضرت امیرالمومنین داد و آنحضرت علم را بر گرفته و موجب خجالت گشتند
 و مرعوب را که سر کرده ایشان بود و در هر قبایل عرب بشجاعت شتهار
 داشت بفریب ذوالفقار بدوزخ فرستاد بعد از آن حلقه در خیر
 گرفته آن در عظیم را از جای بکند و بر روی خندق پل ساخت تا
 مسلمان بر آن عبور نمودند و حصار خیمه در تحت تصرف اهل اسلام
 درآمد و آنحضرت در آن روز فرمود **ما قلعت باب حیره بقره حینه**
والکر قلعته بقره رابیه یعنی نکندم در خیمه بر و روقه ه
 جسمانی بلکه بکنم آنرا بر و روقه ربانی **واخطب خوارزم**
 در مناقب روایت کرده از رسول خدا که در روز فتح خیمه علی بر پایه
 طالب گفت **لو ان يقول فيك طوليف من امةي ما قلت**

الضاري في عيسى ابن مريم قلت فيك اليوم وفا لا عجب
 تمر على ملا من المسلمين لا اخذوا من رايك رجلك وفضل
 ظهورك لست تفون به ولكن حسبك ان تكون مني وانامك
 ترثني ارنك وانت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي
 يا علي انت نوري وني في تقائل علي سنتي وانت في الاخرة اقرب
 الناس مني وانك عندا على الحوض خليفتي نزلت عنك المناقب
 وانت اول من يرد على الحوض وانت اول اخل في الجنة من
 امةي **وارشيتك على منابر من نور** حاصلش آنکه اگر نه این
 بود که می گفتند طایفه از امت من در حق تو بخیر انضاری در حق
 عیسی این مریه می گفتند هر اینه می گفتم امروز در حق تو اوصافی بند
 که نمیکند شتی بر هیچ فرقه از مسلمین الا آنکه بر میداشند خالک با پای
 تزل و باز ماند آب و ضوی ترا از برای تحصیل شفا و نجاة لیکن
 پس است ترا آنکه هستی از من بمنزله هرون از موسی الا آنکه نیست
 پیغمبری بعد از من ای علی بود بر و بهت من و قوی تر و بکر و در مان
 و بدستی که تو بر لب حوض کوتر خلیفه من خواهی بود و منع خواهی
 کرد منافقانرا از آن و تو اول کسی که وارد خواهی شد بر من در لب
 حوض کوتر و تو داخل خواهی کرد امت مرا در حثت و بدستی که شبعه
 تو بر منبدهای تو باشند در حثت بعد از من از تمام ارجحیت روا
 کرده که رسول خدا فرمود **حربك حرو و سلك سلكي و سلك سلكي**

علائقتك وعلاقتي وسيرة صدك كسيرة صدري وابتاب
علي وان ولدك ولدي كحججك وحجج دي وان الحق معك
والحق على لسانك وفي قلبك وبين عينيك والاميان محالط
كحججك دمك كالحا لطيحوي دي وان الله عز وجل امر في ان
انك وعنتك في الجنة وعدوك في النار لا يريد علي الحوض
مغفر لك ولا يغيب عنه حججك لك حاصلش انك حنك
با تو حنك با منست وصلح با تو صلح با منست وسر تو سر منست
وعلايتي تو علايتي منست ما في الضمير تو ما في الضمير منست ونودت علم
ودانش مني بدستي كفرزند تو فرزند منست وكوشت تو كوشت
منست وخون تو خون منست بدستي كحق با تو حق وحق بزبان
تت ورد لتت ودر بين چشم تت واميان ممنوح است
با كوشت وخون تو همچنانكه خنا وطست با كوشت خون من وبتد
كه خدای عز وجل امر کرده است مرا تا بشارت هم ترا بانه تو و غیرت
تو در حنیت خواهی بود و عدو تو در نار خواهد بود و وارد نخواهد
شد بر حوض كوثر دشمن تو و طالب نخواهد شد از دوست تو **واحد**
حنبل در مسند روایت کرده که رسول خدا در حق علی بن ابیطالب
گفت **والذي نفسي بيده لو لا ان نقول طوافك من امتي فاني ما**
قالنا لضاري في بن مرير فقلت ليو فليك مقال لا اتمهم الا
من المسلمين الا اخذوا القراب من تحت قدميك بلبر که حاصلش

انکه قسم با کسی که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر نمیکنند
که و همچنین از امت من در حق تو آنچه میگویند بضاری در حق عیبه
هر بنده میگویم امروز در شان تو بخنجد که نمیکند شتی بر جماعتی از
مسلمین مگر آنکه بر میداشند خاك زیر قدمهای ترا برای من
و ثرك **واحد حنبل** در مسند روایت کرده که **ابو موسی و ابن**
معاذ روایت میکنند و اخطب در مناقب روایت کرده اند که رسول
خدا در حنی که قوم ثقیف نزد آنحضرت آمدند فرمود **لسلمن اولا**
بعثن اليكم رجالا مني باکفت مثل نفسي فليضربن اعناقكم و ليسين
در اريكم و الباخذين اموالكم حاصلش آنکه مسلمان بشود و الا
خواهم فرستاد بسوی شما دردی که از منست با مثل منست پس خوا
زد کردن شما را و با بیبری خواهد بود کسان شما را و خواهد گرفت
اموال شما را بعد از بر روایت کرده اند که عمر گفت بخدا قسم که حق است
امارة دامگرا از روز پس بلند بگردم سینه خود را که شاید بگویدانیت
انگاه آنحضرت گرفت دست علی را و گفت **انبت و در مسند احمد**
حنبل و جمع بين الصحاح الستة و ابنت شد که قریش جمع شدند
نزد رسول خدا و گفتند با محمد قوم ما بتو ملحق شدن اند آنها را با ما
فرست پس در خشم شد رسول خدا ص بعد از آن گفت **لتنهن من بلعشر**
قریش او لسبعثن الله عليکم جهلکم کم انفق الله قلبه للايمان
بضرب رقابکم علی الدين حاصلش آنکه در کذبهای قریش و الاحقاد

فرستاد شما خدای تعالی را بر از شما که امتحان کرده است دل و روان
 برای ایمان تا بزرگ کردن شمار بر سر زمین و مملکت بعد ازین گفته
 که بر سیدند با رسول آنکس بویکراست گفت گفتند عمر است
 فرمودند و لکن خاصف لعل لعل الحجة یعنی علی بن ابیطالب که
 در آن وقت دو ال فیلین انحضرت مبعودحت **تعلیمی** روایت
 کرده در نفسی شراستند که چون رسول خدا اراده هجرت از مکه
 نمود علی بن ابیطالب را در مکه از برای صابای خود ورد اما نه تائی
 که نزد انحضرت بود گذاشت و امر کرد علی را در شبی که بغیر رفت در آنجا
 که احاطه کرده بودند مشرکین خانه حضرت رسول را تا بر فراش انحضرت
 بخوابد بعد ازین گفته که پس علی چنین کرد پس وحی فرستاد خدای
 تعالی بحیر مثل و میکا غل که در میان شما عقد اخوت بستم
 و کرد اندیم عمر یکی از شما را در از ترا عمر دیگری اکنون که امیریک
 از شما انبیا میکند حیوة خود را بر برادر خود پس اختیار کرده اند
 حیات خود را و هیچ یک بد دیگری بذل حیات نمودند نگاه خدای
 تعالی وحی بانیشان فرستاد که چرا شما مثل علی بن ابیطالب نیستید
 که من در میان او و محمد عقد و اخاه بستم و او بر جای محمد خواست
 و میخواهد جان خود را فدای او نماید اکنون بروید نزد علی بن ابی
 طالب و او را از دشمنان نگاه دارید پس هر دو وارد آمدند و حیرت
 بر جانب سر انحضرت نشست و میکا بیل بر جانب نبای او نگاه حیرت

گفت **خج** **مشتبک** **با** **بن** **ابیطالب** **بیا** **هی** **الله** **بک** **الملا** **بک**
 حاصلش آنکه مبارکباد ترا ای علی بن ابیطالب کسیت مثل تو خدای
 تعالی بسبب جو غمزدی و اخلاص تو با ملائکه مباحات میکند پس
 در حالیتی که رسول خدا متوجه مدینه بود فرستاد خدای تعالی
 در شان علی بن ابیطالب **ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء**
مرضاة الله یعنی از مردم آن کی هست که میفروشد نفس خود را
 از برای طلب رضا و خشنودی خدای تعالی **واحد جبل در**
مسند و الخطب در مناقب نیز روایت کرده اند از ابن عباس
 حدیثی در فضایل علی بن ابیطالب مشتمل بر آنکه ابن عباس گفت
 فرودخت علی نفس خود را و پوشید لباس رسول خدا را و بر جای
 انحضرت خوابید مشرکین منبها شدند که رسول خداست پس آمد ابو بکر
 در حالیتی که علی خوابیده بود و چون نبداشت که نیست گفت یا نبی الله
 علی در جوانی گفت بدستی که رسول خدا بر همور رفت پس ابو بکر
 رفت بجانب سپه همون و در یافت نبی را **ثبته** جو رحمت خدا و
 رسول کسی از راه خویشاوندی و صفات و شایستگی اعمال تکلیست
 و جان خود را فدای رضای خدا کردن کاشف ارفط اخلاص و ایمان
 بخدا و رسولست پس تامل باید کرد که هرگاه بنی حق کسی خبر دهد
 که خدا و رسول او را دوست میدارند و صاحبان اخلاص و تقوی
 باشد مستحق خلافت و امامتست باید بکیران و از روی انصاف

یلد دیکه اینجین بخلای و قوت که مالیکه از عهد ان برتوانند
 آمد بجای بشر در کدام یک از صحاب بنی غیر علی بن ابیطالب
 موجود بود تا توانند بر حضرت بیسمی گرفت الحق صاحب این
 مروت و اخلاص و قرب الهی لایق مرتبه و لایق نیست نذر ان که در
 مجمع عساکر حضور دوست دشمن رسول خدا را و کما
 خود همی نامردان عالمه عارفان را فوری عظیمه دانند **لمعه پنجم**
 روایت شده در جامع ترمذی **جمع بین الصحاح الستة و من**
ابو داود و مناقب اخطب خوارزم و مناقب ابن معاذ بن
مصعب از انس بن مالک که گفت بودند در رسول خدا مرغ خنجره
 پس رسول خدا گفت **اللهم انی ارجو خلقک لیک باکل معی**
 یعنی خداوند بسوی من فرست کسی که محبوب ترین خلق است
 نزد تو **واحد جنبل** در مسند روایت کرده باسناد از سفینه
 غلام رسول خدا که گفت آورده شد برای رسول خدا دو مرغ پس
 گفت رسول خدا **اللهم انی ارجو خلقک لیک الرسولک**
 پس آمد علی بن ابیطالب و شاول نمود مرغ را با رسول خدا و این
 حدیث را جمهور محدثین هر دو فرقه بطریق متعدد روایت کرده اند
 و در بعضی از روایات ابن معاذ بن اخطب از انس منقولست
 که چون رسول خدا ابن دعا را فرمود علی بن ابیطالب مدوا و از
 دخول طلبید و چون من امیدوار بودم که شاید مرغی از انصار

با رضیلت ممتاز کرده او را کفتم بچهره را شغلی هست پس با کشت
 علی و در ذریه هر حاجت نمود و باز او را بر کرده اندم و در هر تنه
 نیز میخواستم مثل بار اول و در او را بر کرده اند پس سبند رسول
 خدا مکالمه را پس خواند او را و با حضرت گفت با علی چه بود ترا که
 دیر امدهی حضرت گفت و بار پیش ازین آمدم و انس مرا باز کرده اند
 بعد ازین گفت که رسول خدا مرا گفت ترا خبر بریداشت و
ترمذی در صحیحش روایت کرده از رسول خدا که در وقتی که علی راه
 بجای فرستاده بود میگفت **اللهم لا تمنی حتی ترینی علیاً یعنی**
 خدا یا میران مرا تا آنکه بنمای من علی را و در مسند **احمد جنبل**
 و کتاب فضایلش در مناقب اخطب خوارزم روایت شده
 از رسول خدا که گفت **ان السعید کل السعید حق السعید من**
احب علیاً فی حیوة و بعد موته حاصلش آنکه بدستی که سعید
 کامل و سعید حقیقی آنکس است که دوستدار علی را هم در زمان
 حیات و هم بعد از وفاتش و در صحیح مسلم و صحیح ابوداود و جمع
 بین الصحیحین و مشکات روایت شده از علی بن ابیطالب
 که گفت **والذی فلق الحیة و بر النمة بهمد البتی الاهی الی**
ان لا یخفی الامور و لا یغضی الامنان حاصلش آنکه قسم
 با آنکسی که شکافته است اندرا و خلق کرده است انسان را که عهد
 کرده و قرار داده با من بی کرد و دست ندارد ترا مگر مو من و دشمن ندارد

ترا مکرمنا حق **واحد جنبل** در مسند روایت کرده از علی بن
 ابیطالب که گفت **عبدالبتیالی ان لا یحیک لا مؤمن ولا ین**
بغضک لا منافق دیگر روایت کرده از ام سلمه که رسول خدا
 علی بن ابیطالب را گفت **لا یغضک مؤمن ولا یحیک منافق**
 و در صحیح بخاری نیز از ام سلمه همین مضمون روایت شده و در
صحیح ابوداود و جمع بین الصحاح السنه و صحیح ترمذی از ابی
 سعید خدری روایت شده که گفت مدینه ما خیمه منافقان است
 بدین معنی داشته اند ایشان علی را **ابن محمدر صواعق** روایت کرده
 از طبرانی از ام سلمه که رسول خدا گفت **مر اجبت علیاً فغدا ینبئ**
ومن انقبض علیاً فغدا یغضنی ومن انقبضنی فغدا انقبض الله ینبئ
 هر که دوست دارد علی را پس تحقیق که دوست داشته مرا و هر که
 دشمن دارد مرا پس تحقیق که دشمن داشته خدا را **واحد جنبل**
 در مسند روایت کرده از ام سلمه که رسول خدا گفت **مر سبت**
علیاً فغدا سبتنی یعنی هر که علی را ناسزا بگوید پس تحقیق که مرا
 ناسزا گفته است **وابن محمدر** در صواعق از حاکم نیز روایت کرده
 و همچنین از خطب حوازم در مناقب **و نیز در صواعق روایت**
 شده از برادران سعد بن ابی وقاص که رسول خدا گفت من اذی
 علیاً فغدا اذنی یعنی هر که برخاند علی را پس تحقیق که برخاند است
 مرا **دیگر** روایت کرده از طبرانی و حاکم از ابن مسعود که رسول خدا

النظر الی علی عباده و اخطب در مناقب نیز همین مضمون روایت
 کرده **واحد جنبل** در مسند روایت کرده از ابن عباس که رسول
 خدا علی را گفت **مر اجبتک فغدا ینبئ و حبی حبیب الله**
و عدو ک عدوی و عدوی عدو الله الویل لمن اغضبک بعدک
 دیگر روایت کرده از عمار که رسول خدا علی را گفت **طوبی لمن ا**
و صدق فیک و ویل لمن اغضبک و کذب فیک یعنی خوشتر کسی
 که دوست دارد ترا و راست گوید در شان و در حق تو و ای بر آنکه
 دشمن دارد ترا و دروغ گوید **ثبته** بر صاحب انصاف پوشیده
 نیست که هر که احب خلافت باشد نزد خدا و دوستش مومن باشد
 و دشمنش منافق و دوست داشتن او دوست داشتن خدا و
 رسول باشد و عداوت با او عداوت با خدا و رسول باشد و سب
 سب رسول خدا باشد و صی و خلیفه رسول خدا میتواند شدند
 دیگری عجب ارم از آنکه این احادیث متواتر المعنی در جمیع کتب
 معتبره ایشان مذکور است و مع هذا مثل معونه ملعونی را
 که انواع دشمنیها از نسبت با میل مومنین و سایر اهل بیت رسد
 از خلفا میدانند و او را حضرت حال المومنین مینامند و میگویند
 در آنچه کرده مشابهت نفوذ با الله من هذا الاعتقادات خذلیم الله
 فی الدنیا و الاخره **لغده ششم** **احمد جنبل** روایت کرده در فضایل
 که رسول خدا گفت **تا مدینه العلم و علی ابیها** و در روایت دیگرش

واقعه شد **انادار الحکمة وعلی بابها** و در مناقب ابن معاذ زید
واخطب حوا زور و روایت شده از ابن عباس که رسول خدا گفت
انامدنیة العلم وعلی بابها من اراد العلم فلیات الباب و در
کتاب مصابیح بنی مبین مضمون روایت شده **ابن معاذ** روایت
کرده از جابر بن عبد الله انصاری و علی بن ابیطالب که رسول خدا
گفت **انامدنیة العلم وعلی بابها** من اراد العلم فلیات الباب
و ابن حجر در صواعق حوق و روایت کرده از نزاز و طبرانی در اوسط انجبا
بن عبد الله که رسول خدا گفت **انامدنیة العلم وعلی بابها** و حاکم
روایت کرده از علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت **انامدنیة العلم
وعلی بابها** من اراد العلم فلیات الباب و ابن حجر روایت کرده
از علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت **انادار الحکمة وعلی بابها**
از غرابی بعضی اعضا است که ابن حجر در صواعق بواسطه فضیلت خلقا
تکثر در برابر بر حدیث متواتر روایت کرده از دیلمی که رسول خدا
گفت **انامدنیة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان
سقفها وعلی بابها** و از بس ظلم جاهل تیس در راه بصیرت گشته
هیچ ملاحظه نکرده که شهر را سقف میباشند و رسول خدا هر که حکم
باین نحو سخنان نمیکرد ادنی سفیدی را اگر کوبند فالان شهر سقف
دارد البته محل بر سخن خواهد کرد و ابن حجر بحدیث آنکه حدیث مذکور
دالست بر فضیلت خلفای ائمه جز نموده که عثمان سقف شهر است

احمد حبل در مسند و بهیچ روایت کرده اند از رسول خدا
که گفت **من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه و الی نوح فی غمره و الی ابراهیم
فی حمله و الی موسی فی فطنته و الی عیسی فی جرحه فلینظر الی علی بن
ابی طالب** یعنی هر کس بخواهد که ببیند ادم را در علمش و نوح را در
غمرش و ابراهیم را در حملش و موسی را در فطنتش و عیسی را در جرحش
باید که نظر کند علی بن ابیطالب و در روایت دیگر بهیچ
واقع شده **من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه و الی نوح فی تقویة و الی ابراهیم
فی حمله و الی موسی فی هیبتة و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی
بن ابیطالب** و اخطب حوا زور در مناقب و بغوی در صحاح ترا
کرده اند از ابی الحکم که رسول خدا گفت **من اراد ان ینظر الی ادم فی
علمه و الی نوح فی فطنته و الی عیسی فی جرحه و الی موسی بن
عمران فی بیضته فلینظر الی علی بن ابیطالب** و ابن معاذ در مناقب
روایت کرده با سند از انس بن مالک که رسول خدا گفت **من اراد ان
ینظر الی علم ادم و فطنة نوح فلینظر الی علی بن ابیطالب** ثعلبی در
تفسیرش و جمعی دیگر از مفسرین روایت کرده اند که مراد از من عند
علم الکتاب در ایبره قل کفی بالله شهیدا یعنی من عند علم
الکتاب علی بن ابیطالب است ظاهر معنی ایبره آنکه کبوی محمد کافیت
شاهد میان من و شما خدای تعالی و آنکس که نزد اوست علم کتاب
و جمهر مفسرین مثل ثعلبی و احمدی و غیر ایشان و حافظ ابو نعیم در

حلیه لاولیاد وایت کرده اند که در اذن و لعیه علی بن
 ابیطالب است **وقاضی عضد** در موافقت آن گفته و گفته که بر او
 اکثر مغزین این ایراد در شان حلی بن ابیطالب است و این ایراد
 سوزه الحاق بعد از ذکر احوال فوم ریح و افغیت و حاصل
 ظاهرش بر عایت ما قبل نیست که حالانی که بر فوم ریح اجرا
 کرده و از گرفتاری کافران و رستگاری مومنان برای است
 که خلوق را تشبه شود و نگاه داران ندها را گوش نگاه دازد
 یاد کبرین **ثب** بر عاقل بصیر پوشیدن نیست که لایق مرتبه و کلا
 کبیت که باب مدنیه علم خیل ارسلین و متصف بصفات
 جلیله انبیای برزگوار باشد ندیکری چون کسی از عهد صحر
 فضایل علی بن ابیطالب بر نسیواند آمد چنانکه روایت کرده
 اخطاب خوارزم از رسول خدا که گفت **لوان العیاض فلاه و الحجر**
مداد و الحجر حباب و الالترکاب ما الحصوصا فضایل علی بن
ابیطالب لهذا حدیث مشهور مناشد که علمای معتدلیان
 مثل ابن معاذی و ابوجرج و ابی و اخطاب خوارزم نیز روایت
 کرده اند اختصار مینمایند روایت کرده اند از عامر بن وائل که گفت
 حاضر بوده و خود مینشیدم که علی بن ابیطالب در روز شوری
 با چهار بشوری میسفت اکنون من بر شما حجتی تمام میکنم که عرب
 و عجم قادر بر تغییر او نباشد بعد از آن فرمود **انشد که یا الله یا یا**

الفخر جمعاً انکم أحد و حدیثه قبلی قالوا اللهم لا قال انشد
 بالله هل منکم أحد لراخ مثل جعفر الطیار فی الجنة مع الملائکه
 قالوا اللهم لا قال انشد که بالله هل منکم أحد لراخ مثل عقی حمزه
 اسد الله و اسد رسول الله سید الشهداء عزیری قالوا اللهم
 لا قال انشد که بالله هل منکم أحد لراخ مثل و جتی فاطمه زینب محمد
 صلعم سیدتنا و اهل الجنة عزیری قالوا اللهم لا قال
 انشد که بالله هل منکم أحد لشیطان مثل سبطی الحسن و الحسین
 سیدی شباب اهل الجنة عزیری قالوا اللهم لا قال انشد که
 بالله هل منکم أحد یا حی رسول الله صلعم عشر مرات قدم بین
 یدی بخواه صدق قبلی قالوا اللهم لا قال انشد که بالله
 هل منکم أحد قال رسول الله ص من کنبت مولاه فغلی مولاه فغلی
 اللقیح و ال مولاه و عاد من عاداه لیبلیغ الشاهد التنا
 عزیری قالوا اللهم لا قال انشد که بالله هل منکم أحد قال
 لرسول الله ص اللهم اننی احب الناس الیک و الی اولادهم
 لک حباً و لِحبتاً یا کل معی من هذا الطیفاناه و اکل معه
 عزیری قالوا اللهم لا قال انشد که بالله هل منکم أحد قال له
 رسول الله ص لا عظیمت الی الزید غدار جلیت الله و رسول و
 بحبه الله و رسول له لا یرجع حتی یفجع الله علی ید اذ رجع غیری بهزناً
 عزیری قالوا اللهم لا قال انشد که بالله هل منکم أحد قال

لر رسول الله ص فبينتني وليعة لنتنن اولاعين اليكم حرك
 نفسه كنفسي وطاعته كطاعتي ومعصية كمعصيتي ه
 فيتلكم بالسيف عيزي قالوا اللهم لا قال فاشد كبريا لله
 هل فيكم احد قال لر رسول الله صلتم كذب من زعم ان حني
 وبعضن هذا عيزي قالوا اللهم لا قال فاشد كبريا لله هل
 فيكم احد سلم عليه في ساعته واحد لثلاث من الملائكة
 منهم جبرئيل وميكائيل واسرافيل حيث حيث لما الى رسول الله
 ص من القليب عيزي قالوا اللهم لا قال فاشد كبريا لله هل
 فيكم احد نودي به من السماء لا سيف لاذ والفقار ولا في
 الاحلى عيزي قالوا اللهم لا قال فاشد كبريا لله هل فيكم
 احد قال لجبرئيل هذ هو المواساه فقال لر رسول الله ص
 انموني وانا منه وقال جبرئيل وانا منكم عيزي قالوا اللهم
 لا قال فاشد كبريا لله هل فيكم احد يقال لنا كبري القاب
 والمرقين على لسان النبي ص عيزي قالوا اللهم لا قال
 فاشد كبريا لله هل فيكم احد قال لر رسول الله صلتم اني فالت على
 تنزل القرآن ونفائل على نواويل القرآن عيزي قالوا اللهم
 لا قال فاشد كبريا لله هل فيكم احد ردت على الشمس حتى صيد
 العصري وفتح عيزي قالوا اللهم لا قال فاشد كبريا لله هل فيكم
 احد لر رسول الله صلتم ان ياخذ براهة من ابي بكر فقال لر ابو بكر

بارسول الله نزل في شئ فقال لانه لا يودي عني الاحلى عيزي قالوا
 لا قال فاشد كبريا لله هل فيكم احد قال لر رسول الله ص لا يجك
 الامور ولا يبعضك الاك او عيزي قالوا اللهم لا قال
 فاشد كبريا لله اعلمون انم رسدا بوايكم وفتح باي فقلتم في ذلك
 فقال رسول الله صلتم انا ما سدت بوايكم ولا انا ففتح
 باي بل الله ستا بوايكم وفتح باي عيزي قالوا اللهم لا فغم قال
 فاشد كبريا لله اعلمون انم ناجا في يوم الطائف دون الناس
 فاطال ذلك فقلتم باجاه دوننا فقال ما انا انجيت به بل الله
 انجاء عيزي قالوا اللهم لا فغم قال فاشد كبريا لله اعلمون
 ان رسول الله ص قال الحق مع علي وعلى مع الحق يدور الحق
 مع علي كيف ما دار قالوا اللهم لا فغم قال فاشد كبريا لله اعلمون
 ان رسول الله صلتم قال لاني نال فيكم الثقلير كما س الله
 وعيزي اهل بيتي لن رضوا ما ان تمسكنم بهما ولن يفترقا
 حتى يردا على الحوض قالوا فغم قال فاشد كبريا لله هل فيكم
 احد وفي رسول الله ص من المشركين بنفسه واضطجني
 مضجع عيزي قالوا اللهم لا قال فاشد كبريا لله هل فيكم
 فيكم احد بارز عموه وور عبيد العاصري حيث عاكر الى البراز
 عيزي قالوا اللهم لا قال فاشد كبريا لله هل فيكم احد لر
 فينا لير التظهير حيث قال انما يريد الله ليزه عنكم الرحمن

الله

اهل البیت و طبعی که در نظر غیرتاریقالو اللقه قال
 فانشدکم باللله هل منکم احد قال لرسول الله ص
 انت ستیdaleرب غیرتاریقالو اللقه قال فانشدکم
 باللله هل منکم احد قال لرسول الله ص ما سالت الله
 الا سلت لك مثله غیرتاریقالو اللقه لاجون اکثر فضالی
 که در حدیث مذکور است بیست و هریک در مقام خود مذکور
 شد لهذا بر سبیل تفصیل متعرض به جمیع کشته اشان بعینه
 از امور و نظایری بنماید قول انشد که باللله یعنی قسم میدهم
 شما را بخدا قولین یدی بخواه صدقه مجمل این امر بر وایت جمیع
 معنیز هر دو فرقه آنکه چون اغنیای صحابه بارسول خدا از زیبا
 میگفتند و آنحضرت را از کثرت جلوس و تکلم بسیار ایشان خوش
 نمی آمد و حیا مانع میشد که ایشانرا منع کند لهذا نازل شد آیه
 یا ایها الذین امنوا اذا ناحبتم الرسول فقد موا بین یدی
 بخولکم صدقه حاصل ظاهر شد آنکه ای کسانی که ایمان آورده اید
 چون مناجات کنید و راز گوئید بارسول الله باید که پیش از راز گفتن
 صدقه بدهید پس همه صحابه ترك مجالست مناجات بارسول
 کردند بعضی از راه فقر و جمعی از راه خستت و بخل و حضرت امیر
 ان وقت یکدیگر طراداشت از این درهم بفریخت و بدع دفعه
 هزار درهمی بصدقه میداد و بارسول خدا راز میگفت و تا حکم

ابن ابریا فی نود لعنیرا زامیر المؤمنین کسی بارسول خدا راز نگفت
 تا آنکه برای سر زدنش صحابه اشفقتم ان بقدر موا بین یدی
 بخولکم صدقه نازل شد و حکم امیر بخوی همنوخ گشت و حال
 ظاهرا بر آنکه ایا ترسیدند که پیش از مناجات بارسول خدا صدقه
 بدهید و لهذا حضرت امیر فرمود که در قران آیه هست که هیچ کس
 غیر از من بان عمل نکرده است و بنی ولبعه بعین مماله بر وزن
 سفینه فیله ایست از قبایل امیر و قلبیب بقاف بر وزن فعیل
 یعنی جاه و محل خبر قلبیب روایت اخط بخوار زور آنکه در شب
 بدر رسول خدا با صحابه گفت کیست که از برای ما آب بیاورد
 پس برخاست علی بن ابیطالب و مشک را برداشت بر سر جاهی
 عمیق آمد و مشک را بر آب کرد پس خدای تعالی فرستاد بجزیر
 و میخواست اسرا فیل که پاری محمد و لشکر او بر وید و ایشان
 با ملائکه دیگر فرود آمدند و در ان اشته بر سر جاه بر علی بن ابی
 طالب گذشتند و بر آنحضرت همه ایشان سلام کردند و بر وایه
 فریقین در خبک احد در وقتی که صحابه کربخیزه بودند و حضرت
 امیر بر سر رسول خدا ایستاده بود و از هر طرف که فوجی از مشرکان
 قصد رسول خدا میکردند بظرف و الفقار ایشانرا متفرق ساخت
 جزیر نازل شد و میخوانند لافعی الاعلی لاسیف الاد و الفقار
 بعد از آن گفت یا رسول الله تعجب ملائکه از جان فشان علی ان

برای تو و چون مواساة بمال یعنی از مال خود هم می کسی کرد
 متعارفت جبرئیل گفت هذ هی المواساة یعنی انیت مواساة
 که کسی بجان هم می کند تا آنکه از مال خود دیگر بر آید و مندرساند
 و بر و اینه سواتر هر دو فقره رسول خدا علی بن ابی طالب فرمود تو
 مقاتله خواهی کرد با ناکشین و قاسطین و مارفتین و مراد از ناکشین
 سپاه جلست که کبر کرکی تائیه و طلیه و زینب با حضرت امیر
 مومنان خلیف کردند و جور ایشان عهد و بیعت امام بحق را
 شکستند رسول خدا این اسم را بر آنها جاری ساخت و مراد از
 قاسطین و معویبه و اصحاب است که از حق عدول کردند و با
 آنحضرت که خلیفه و وصی رسول خدا یعنی فرموده **واما القاطنون**
فکانا لجهنم حطباً و مراد از مارفتین خلیج نهروان است
 که رسول خدا در حق آنها فرمود **یرفون من الذین کان یرق الهم**
من الریه یعنی بیرون میچینند از دین همچنانکه نیر از گمان بیرون
 میچند و حکایت رد شمس ز کبیت فریقین مشهور است و **مرفون**
 بعضی از روایات بر معانی نیست که و حیثی نازل شد بر رسول
 خدا در حالتی که سوار کشت در کنار علی بود پس علی بن ابی طالب
 بواسطه آنکه سر رسول خدا در کنار داشت نماز عصر کرد تا آنکه
 عزوب کرد افتاب پس رسول خدا گفت **اللهم ما کان**
علی علی طاعتک و طاعة رسولک فارده علی الشمس یعنی

خدا و ندا که علی بر طاعت تو و طاعت رسول تو بوده است تا آن
 کرد ان از برای او افتاب را پس افتاب از مغرب طالع شد تا
 بن ابی طالب نماز عصر کند و بعد از آن عزوب کرد **لعلهم**
 در شبیه بر فضیله امیر المومنین بر هر صاحب فطرت مستقیم
 پوشیدن نیست که کسی که از جانب خدا و رسول با نیمة ضایع
 که مذکور شد دمت از باشد فضل و اکمل جمیع اصحاب است و اعظم است
 در اجر و اوقیبت در منزلت نزد خدای تعالی و انکارش محض
 مکابن است و نیز هر که را از حالات آنحضرت فی الجمله اطلاع
 باشد بقیه میدانند که بعد از رسول خدا در هیچ کالی از کالات
 احدی را لاف همسری با آنحضرت نمیداد و لاد علم بر رباب مخفی
 ظاهر است که آنحضرت اعلم ناس بود و لهذا صحابه در جمیع مسایل
 مشکله با آنحضرت رجوع میکردند و حکما از کلمات و خطب
 آنحضرت استفاده حکم نظری و عملی کرده اند و میکنند و فقها
 و معشرین جمیع فرق اسلام با امام جعفر صادق ع مشی میشوند
 یا با بن عباس و این هر دو از آنحضرت تعلیم گرفته اند اما بن
 عباس خود بلا واسطه شاگرد آنحضرت بود و اما امام جعفر
 صادق ع زیرا که او از پدرش امام محمد باقر ع استفاده نموده
 و او از پدرش امام زین العابدین ع و او از پدرش امام حسین ع
 و او از آنحضرت تعلیم گرفته بلا واسطه و هر که تا مل در خطب پنج

البلاغه کند میدانند که جمیع مسایل حقه الهی و طبیعی در انضا
 مند رجعت با نهایت وضوح و جمیع متکلمین از معتزله و اشاعره
 مشهیه بنشینند در تعلیم بعد از الله بن محمد بن حنیفه و او با حضرت
 مشهیه پیشوندند زیرا که او از پدرش محمد بن حنیفه گرفته و او از حضرت
 ارشاد یافته بلا واسطه و علم خود را بنزد اولاد حضرت بابو الاسود
 تعلیم فرمود با اتفاق و علم فصاحت نیز از حضرت انتشار یافته
 و لهذا جمیع فصحا خطب حضرت را فوق کلام مخلوق و دون
 کلام مخلوق گفته اند و کل صوفیه نیز خرقه خود را با حضرت میسازند
 و اصحاب علوم غریبه نیز همه خود را با حضرت منسوب میسازند
 و از فیض کتاب جعفر و کتاب جامعه که بر و آیات متواتر علمای
 اهل بیت را حضرت و شملت بر علم اولین و آخرین بهر
 مند گشته اند و جمعی که نزد اهل خلاف معتزله بنی بر این اعتقاد
 نموده اند **میر سید شریف** در شرح موافق در محبت نقل علم و
 احد معاویه بن حنین گفته که بدستی جعفر و جامعه و کتابان
 علی بن ابیطالب و تحقیق که ذکر شد در آن دو کتاب بطریق علم
 حروف حواله ای که حادث میشود تا انقراض عالم و امامانی که معجز
 انا و اولاد او میدانند از دو کتاب را و حکم میکنند از روی آن دو
 کتاب و در کتابت بقول عهده که علی بن موسی رضاعه بمأمون
 نوشته مذکور است که نوشتن اختری از حقوق ما آنچه را پدران بق

نوشتن اخشد پس من بقول کردم عهد ترا میکنم جعفر و جامعه که
 میکنند بر آنکه این عهد تمام بخدا شد و بعد ازین گفته که مغازی
 بضوی از علم حروف هست و منسوب مدسیا زنده در آن علم خود
 با اهل بیت و من دیدم در شام نظمی که در آن سبیل فرغشان
 شد بود باحوال ملوک مصر شیندم که آن نظم مستخرج است
 از آن دو کتاب تا آنچه بود مضمون کلام میر سید شریف **و لا تعد**
الدین در شرح مقاصد در محبت امامت نیز گفته که امام علی بن موسی
 رضا در آخر بخبر در پشت عهد نامه مأمون نوشته بود این بود که جعفر
 و جامعه که دالت میکنند بضاعه عهدی که تو کرده و بعد ازین گفته که
 الحال آن عهد نامه موجود است در مشهد رضوی در خراسان و بر
 متبوع ظاهر است که احضار بغیبات حضرت ارجح و صحیحتر است
 مثل خبر ادنش بزوال ملک نبی امیه و ظهور دولت نبی عباس
 و آمدن سلسله ترک و مغول و زوال دولت نبی عباس و مثل خبر
 دادن از شهید شدن خود و از این علم و از شهید شدن امام
 حسین در کربلا و از سنان بن اسف قائل حضرت و خبر دادن از کذب
 خوارج از نهر و خبر دادن بمصلوب شدن رشید هجری که از اصحاب
 اصحاب حضرت بود بعد از بریدن شدن هر دو دست و هر دو پای و
 و خبر دادن از حجاج و افعالش و از کشته شدن کبیر ابن زیاد که از
 خواص حضرت بود بدست از نبال و خبر دادن از کشته شدن سبعم

مصلوب

غلام آنحضرت و بنیم نمودن نخلی که او را بران بر باد کشیدند و خبر دادن از کشتن شدن قبر و جزو دادن بیرون بر عرب تا زمان کشته شدن امام حسین و باری نکردن بر امام حسین را و غیر اینها از اینجور کتب معین هر دو مرفور روایت شده **و در کتب فریقین** بروایات متعدده واقع شده که آنحضرت برین میگفت سلوینی قبل از تنفد و فی یعنی بر رسیدن زمین پیش از آنکه بر ایناید و بعد ازین میفرمود نیست چیزی که ازین بر رسید و من از اخبار آنکه گفت نماز **و در صحیح مسلم** روایت شده که آنحضرت برین میگفت بر رسیدن زکاب خدا بدستی که نیست این از ابیات قران مکر آنکه من میدانم که در کجا نازل شده و بر رسیدن زلفش با نیست فشه مکر آنکه میدانم پیشرو آنرا و میدانم آنکس را که در آن فشه کشته میشود **و احمد حنبلی** روایت کرده در مسند که بنود از اصحاب رسول خدا احدی که سلوینی گوید مکر علی بن ابیطالب **دیگر** روایت کرده در مسند از سعید بن مسیب که عمر ابن خطاب بناه پیش خدا از مشکلی که حل آنرا از ابوالحسن علی بن ابیطالب نشیند بود و چرا چنین نباشد و حال آنکه از ایام طفولیت تا او ان حلت خیر المرسلین با نهایت حفظ و ذکا و حدس صایب همواره در خدمت رسول خدا سپود و همیشه از آنحضرت تربیت می یافت و آنحضرت نهایت سعی و اهتمام در ارشادش بجای می آورد و لهذا در

بهرش بر رسیدن بود که میفرمود **لو کشف العظام اذ دوت هیئتا** حاصلش آنکه اینچنان بر من حقیقت امور رو شدنت که اگر پرده عجا از میان برخیزد در ایمان من نمی افزاید **دیگر** در رهده همگس از اهل خیرت منکر نیست که غیر رسول خدا در ترک دنیا و گذشت از دنیا ان مثل علی بن ابیطالب نبود که همیشه بدینا خطا می کرد و میگفت ترا سه طلا داده ام و پوسته سر اینان نان جورا که خوراکش بود میهر می کرد که مسأد احسنین در ان دو عن باخیری دیگر که فی الجمله لذتی بخشد داخل کنند و همیشه لباسش خشن بود و تعلیل از لیف میپوشید و خود لباس پان شده خورد امید و بنده شمشیر خود را از لیف می کرد **دیگر** در عبادت با نفاق هم غیر رسول خدا کسی از آنحضرت عابد تر نبود استغراقش در عبادت ه مرتبه بود که در حین نماز پیکان از حسب مبارکش می کشیدند و خبر از نمیشد و از بسیاری سجود جبین مؤرش مثل سینه نشین شده بود هر کس داب نماز شب و دعاها و مناخاها را از آنحضرت کسب کرده اند و حالش در خلاص این بود که فرموده **والله ما تمکد** **خوفا من ربک ولا شوقا الی خبتک** و لکن ربنا تک هلا للعباده **عبدالک** حاصلش آنکه بخدا اتم که عبادت نکردم تر از من و روح و نماز خواهش بهشت بلکه چون ترا مستحق عبادت یافته عبادت کردم **دیگر** در شجاعت با جماع فرق اسلام از همت این جمع بود و در

اقتدار و بیاد بر آنحضرت مثل نیزند و در کثرت جهاد و قتل شکرین
 هیچکس مثل آنحضرت نبود و هر کس از غزوات آنحضرت فی الجمله واقف
 باشد میدانند که این نحو فوت و قدرت ربانیت نه جسمانی در
 واقع کسی که جبرئیل در شان او **لا فنی الا علی السیف الادو القنا**
 بخواند و رسول خدا در وصفش بگوید **انصبر علی یوم خذرت**
افضل من عبادة الثقلين که با را که در شجاعت و فتوت با او
 برابر نمیتواند کرد و طهذاد رکبت مخالفین روایت شده از عمرو
 حسن بصری که در حق آنحضرت گفته اند **لو لاسیغف لنا فاعمود**
الاسلام دیگر در سخاوت نزد هم کس مسست که آنحضرت استی
 از جمیع امت بود و در جان بخشی آن رتبه داشت که سنان او از
 شد **ومن الناس من لا یغیری نفسه ابتغاء مضافات الله**
 و شراوت ندیش نیز بر عالمیان روشنست الحق که امر شراوت
 زیاده از این عم رسول خدا و زوج فاطمه زهرا بود من تصور است
 و همچنین در هر صفتی از صفات کمال احدی از امت با آنحضرت
 برابری نمیتواند کرد و این بر مطلعین احوال و اطوان سلف بسیار
 ظاهر است پس ظاهر شد که آنحضرت افضل امتست و هر که او افضل
 باشد خلیفه و جانشین رسول خدا آنحضرت خواهد بود زیرا که
 تقدیم و فضول با فضل قبیح است عفا **اصل دم** در ذکر برخی
 از مطاعن دال بر بطلان امامت خلفای ثلاثه مشتمل بر چهار تذکره

تذکره اول در مطاعن مشترکه از آنجمله تخلف هر سه از پیشتر
 اسامه و میان این امر بر سبیل اجمال آنکه بانفاق ارباب حدیث
 و نقله سیر فضیلت حضرت رسول خدا در او ان فریب بر جل ایسامه
 بر زید را امیر کرد ایند بر ابوبکر و عمر و عثمان و جمعی کثیر از مهاجر
 و انصار و حکم فرمود تا بجانب فلسطین تغزیر و ند بسزای ایسامه
 و تاکید بلیغ نمود در پیرون رفتن ایشان از مدینه و مطابق و آ
 رئیس متکلمین ایشان محمد بن شمس استانی در کتاب ملل و نحل و روای
 می رسید شریف زامدی امام پیشوای ایشان در شرح مواقف
 و غیر اینها از علما و مورخین فرمود **لعل الله من یخلف عن جیش**
اسامه یعنی لعنت کجا دخدای بر کسی که تخلف کند از لشکر اسامه
 و ایشان هر سه همپاری آنحضرت را بها نه کرده از جیش اسامه
 تخلف نمودند که مباد از رفتن ایشان خلافت بهی بر این
 طالب قرار کرد با آنکه بر ظاهر نمود که آنحضرت بمقتضی این پیشینه
وما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی هر چه میفرماید بجز
 ربانیت و هر کس ما مورد باطاعت ان پس جمعی که امر رسول
 خدا نشنوند و سخن او عمل نکنند بفر است که صلاحیت خلاقه
 اخرا الزمان ندارند و نیز ظاهر است که اگر رسول خدا خلافت
 یکی ازین سه را ضعیف بود در چنین وقت ایشان را به پیرون رفتن از
 مدینه امر میفرمود و آنها را تابع اسامه نمیکرد لیکن چون آنحضرت

بر مافی الضمیر ایشان اطلاع داشت لکن از این من با اسامه مامور
 ساخت و علی بن ابی طالب را نزد خود در مدینه نگاه داشت
 تا از این شعور بر محقق شود که آنها قابل خلافت نیستند **دیگر**
 کفر ایشان چه با اتفاق جمیع امت است بن هر سه بعد از مدتها که کافر
 بودند و بت میپرستیدند مشرفا سلام در یافتند و علی بن ابی طالب
 با اتفاق در طفلی بسعاد است ایمان معناز کردید و نزد عقل سلیم محقق
 که هر که بجهت است کرده باشد قابلیت مرتبه رفیع خلافت رسول خدا
 که صنوبر بنی سولت ندارد و این نیز غیر **انی جعل الله للناس اماما**
قال ومن ذریقتی قال انبیا لعهدی الظالمین نیز برین دعوی
 برهانست قاطع زیرا که حضرت برهیم خبر داده که من کرده اند و از
 از برای مردم پیشوا و معتقد او حکایت کرده از برهیم که گفت از ذریقه
 من نیز امام و پیشوا کرد آن و در جواب فرموده که نمی رسد عهد من
 یعنی امامت نظامان و مراد از ظالم در حین ظلم نیست جز ظالم است
 که حضرت برهیم از برای ذریقه ظاهر در زمان ظلم امامت را طلب
 میکنند و نیز مراد منحصر در آن ذریقه که هر که متصف بصفة ظلم باشد
 باشد نیست و اجواب مطابق سوال خواهد بود پس مراد آن یا ذریقه
 که بالفعل صالح و عادل باشد و در بعضی اوقات متصف بظلم
 شده باشد یا اعم از او را که اصلا متصف بظلم شده است
 در بعضی از اوقات و هر که در بعضی اوقات کافر باشد ظالم نیز خواهد

بود مقتضای این **والکافرون هم الظالمون** پس روشن
 شد که خلفای ثلاث که چندین سال کافر بودند مستحق خلافت
 نیستند و اگر کسی گوید که مراد عهد نبوة است با آنکه مخالف
 ظاهر این و قول کافر مغضوبین ایشان مثل صاحب کشف و اما
 اوست بی فایده نیز هست زیرا که هرگاه نبی جائز الظلم نباشد خلیفه
 نبی که نایب اوست و بعد از او در امت او هدایت خلافت و حفظ
 احکام دین مشغولست نیز باید جائز الظلم نباشد چنانکه ظاهر
 بر هر صاحب انصاف و از فواید مثبت مقصود است آنچه
 خدای تعالی در سوره ابرهیم فرموده که ابرهیم در منا حجات گفت
واجتبی و نبی از هنیئا الا صنام ربنا من اضللت کثیرا
من الناس فمن تبعنی فانه منی یعنی دور کردن او و فرزندانش
 مرا از آنکه بپرستند بتان را ای پروردگاری من بدستی که بتان گمراه
 کردند بسیاری از مردم را پس هر که بر روی من کند بدستی که او
 از همت است پس اینجا ظاهر شد که از ذریقه او هر کس بت پرستند
 بر روی او نکرده و هرگاه بر روی او نکرده باشد از او نخواهد بود
 و هرگاه از او نباشد تغییر است که طلب امامت از برای او نکرده
 و نیز فرموده مطلوب است روایت این معانی از ابن مسعود که رسول
 خدا گفت **انتم الذموم الی والی علی لیسجد احدنا قطصم**
 زیرا که حاصلش اینست که رسیدیم به علی پیشوا بی و راهمانی از برای

انکه مات راه که بجهنم نکرده ای پس اگر بت پرستی در بعضی اوقات
 منافات نداشت با امامت رسول خدا این طور سخن بمنفرموده
 چنانکه ظاهر است **بکر** بزرگ بجهنم نکفین و تفرید رسول خدا
 ص کردن و همان خطه بدون مشوره با اهل بیت رسول خدا و
 سایر اقربای آنحضرت در اخذ سعیت سعی و تلاش نمودن زیرا که ظهور
 این امر از ایشان دلیلست ظاهر بر عدم اخلاص و عقیدت و نهایت
 حرص بر امامت و حکومت اگر چه معنی دارد که خیر المسلمین
 که نص **اولا که لا تلحقن الاقوال** اسما نهما بطفیل و موجود
 کشتن ایشانرا از مذلت کفر و خواری جاهلیه بفرسالم را فرزان
 گرداند و سالها در هدایت و ارشاد ایشان مشغول رحمتیهای
 بی اندازه شود و همواره انواع شفقت و عنایت را بر ایشان
 مبذول دارد و اینها اصلا متوجه تسبیل و تکفین حسب مبارک
 آنحضرت نشوند و با تفرید اشتغال تمامید و با اهل بیت او که
 قرآن مجید از عصمت ایشان خبر داده مسورت نکنند با آنکه بر همه
 ظاهر بود که رسول خدا محبت و طاعت ایشانرا اجر رسالت قرار
 داد و صلوات بر ایشان را جز و صلوات بر خویش کرد ایند و امت را بکفر
 با طاعت ایشان مامور ساخت و فرمود که اگر طاعت ایشان
 کنید هرگز تضلالت نخواهید افتاد و خبر داد که ایشان با قرآنند و
 قرآن با ایشان است و بجات از طاعت ایشان حاصل میشود

و توسل با ایشان موجب دستکاریست و محبت ایشان باعث
 بجاتست و همه را بقین بود که علی بن ابیطالب در علم و زهد و عبادت
 و رای ندبر و سایر کمالات از جمیع است برآمد بود و هموار از
 رسول خدا فضایل بسیار در حق او استماع مینمودند و مکرر شنیدند
 بودند از آنحضرت که نسبت علی بن ابی طالب هر وقت موسی و ایشا را
 خبر داده بود که علی با حق است و حق با علیست و میدانند که حق
 فعلی در قرآن مجید او را اولی است و نفس رسول خدا گفته و رسول
 او را خطاب مولا میماند که دانند و او را برادر خویش خوانند و
 فرزندان او را فرزندان خویش افسند و فاطمه زهرا را مادر از زانی
 داشته و خبر داده که او دست میدارد خدا و رسول را و خدا
 و رسول دوست میدارند و الحق اگر کسی بهم از انصاف و شرف
 مستقیم داشته باشد و خود را از تقلید و تعصب معارضاده
 بقبول میداند که باعث بر ارتکاب این شتم امور موجبی ندارد بعبود
 ارجح زیاست و عناد با اهل بیت الامم مقتضای عرف و عاده و
 طور عقل و رعایت حقوق رسالت و تعیین راه نجات و این بین
 داری و اجتناب از خطا و ضلالتی که بعد از برداخت امور معتبر
 و تجویز و تکفیر رسول خدا با علی بن ابیطالب و سایر اهل بیت اقرار
 آنحضرت مصلحت دیدن بر تقدیر عدم نص خدا و رسول مشورت
 و صوابید ایشان تغییر خلیفه نمائید زیرا که متوجه آیات و احادیث

شدن و اصلا با فرقت نبرد اخته و از اهل بیت مصلحت ندید
 از مرد مر برای خود سبعت بگیرند و بعد از آن اهل بیت رسول خدا
 بجز وفی تکلیف بیعت نمایند عجب چیز است که در مقامی که
 شیعه اهل بیت علمای ایشان را داشت میکنند و میکنند چه
 معنی دارد سخن شما که امامت ابوبکر با جماع ثابت شد و خدا و رسول
 نص بر خلافت هیچکس نکرده اند و چرا رسول خدا با نهایت شفقت
 و عنایت نسبت بحال امت چنین امر عظیمی را ممال و اکتار ابائا
 از راه جدل میکنند امامت اخل در اصول دین نیست بلکه از
 فروغ است و اینچنین امری را اگر خدا و رسول خدا با اختیار
 و اکتارند محمد و زوری ندارد و در امثال این مقام از راه تزویر و عا
 فریب در آمدن میکنند چون نهایت هتاهام ایشان امامت بود صحاح
 از درد دینی که داشتند نفسین اما را بر توحید و کفیر رسول مشوره
 با اهل بیت و مقدم داشتند و بر هر ذی عقلی ظاهر است که در ذره
 صحابه بدین از درد دین بغیر و اهل بیت او نبود و صحابه را غم امت
 و فکرمات پیش ایشان نبود و همچنین نزد هر کس روشن است
 که اگر ایشان بمقدار صبر میکردند که بعد از کفن و دفن رسول
 خدا بمصلحت اهل بیت او خلافت را انظام دهند هیچ مفسد مترا
 نمیشد و اصلا اخل در دین راه نمییافت و چگونه چنین نباشد و
 حال آنکه بقید همدانشان در روز اول و دو و غیر کار بیعت با تمام

نرسید و مع هدانه بلاد اسلام را کسی تا خشت تا راج کرد و ترکی
 از مسلمانان بدست گمارا سیر شد و نه بر سر مدینه کسی شیخون
 آورد **دیگر** آنکه ابوبکر و عمر بواسطه اخذ بیعت از اهل بیت قصد
 سوختن خانه فاطمه زهرا کردند **در عید** **رسید** امام معتمد القوال ایشان
 در جزو رابع از کتاب عقد جنین گفته که اما علی و عباس پس
 نشدند در خانه فاطمه و ابوبکر عمر را گفت که آیا کنده از بیعت
 هر دو را بکش پس عمل مد با انشا فریخته تا خانه فاطمه را انش زدند
 فاطمه گفت ای پسر خطاب ای که بسوزی خانه ما را عمل گفت ای
و صاحب کتاب محاسن و انقاس الجواهر که از معتبرین علمای
 ایشانست نیز همین مضمون روایت کرده **و عمر بن** **شبه** شیخ
 موثق ایشان در کتاب سقیفه نیز فریب همین مضمون روایت
 کرده **و ابن خرابه** که از معتبرین ایشانست در کتاب عزیزش نقل
 کرده که زید بن اسلم گفت من از آنکسانی بودم که با عمر بر خطاب
 همی برد خانه فاطمه بردند پس عمر بقاطمه گفت پسر من کن
 هر که در خانه علی بود و فاطمه حسنین و جماعتی از اصحاب
 رسول خدا پس فاطمه گفت خانه را بر فرزندان من انش خواهد زد
 عمر گفت ای بخدا قسم مگر آنکه پسر من آیند و بیعت کنند تا اینجا
 بود مضمون روایت ابن خرابه **و محمد بن جریر** بن کثیر طبری
 شافعی صاحب تاریخ کبیر و تغیب برگزیده مشاهیر علمای ایشانست

در تاریخ خود ذکر کرده که عمر بن الخطاب بمنزل علی آمد و گفت
 والله که خواهم سوخت خانه را بر شما مگر آنکه بیرون آید از آنجا
 بیعت **صاحب ملل و مخل** که از معتمدین علماست نیز روایت
 کرده از نظام معتزله مشهور که عمر قصد سوختن خانه فاطمه
 زهرا کرد و طفلی محسن نام از حضرت فاطمه زهرا ساقت شد پس
 المی که در آن روز از عمر بن الخطاب با حضرت رسید **وابن ابی**
الحدی در شرح نهج البلاغه نقل کرده که در وقتی که نزد اسناد
 ابو جعفر نقیب مجی بن ابی زید بصری بخواندم خبر آمدن زینب از
 مکه بمدینه و ترسانیدن هباب بن اسود او را باینکه وساقط شد
 حمل از او و مباح کردن رسول خدا خون هباب بن اسود را ابو جعفر
 نقیب گفت هرگاه رسول خدا مباح کرد اند خون هباب بن اسود را
 از برای آنکه او زینب را ترسانید تا حمل از او ساقط شد طاهر حال
 اینست که اگر رسول خدا زینب میبود هرگز مباح میکرد خون کسی
 که فاطمه را ترسانید تا آنکه اسقاط حمل نمود هباب بن اسود که پیش من
 گفتم ابو جعفر نقیب که من از تو روایت کنم آنچه میگوید که
 ترسانید شد فاطمه و محسن از او ساقط شد ابو جعفر گفت
 نه این را از من روایت کن و نه بطلاش برای اهل ایضا
 و از باب شعور به پند که بواسطه حکومت شیخ روزه از این خطا
 و ابن ابی قحافة نسبت بال پیغمبر خال الزمان که مالا یک بخادمی ایشان

افتخار میکند جنوع ظلم و بجز متی نطهور آمد بر ولایت بزکان
 و پیشوایان مخالفین و مع هذا از نهایت رسوخ بر این باب است
 نبی امیه و شدت عصیة و جهالت اینچنین سنکار از امام و
 خلیفه میداند **ومن بضل الله فمن له هیهات** دیگر که بخیز
 ایشان از بقاتله گفتار حبا نکر در کتب ارباب سیر هر دو و فوفضا
 مذکور است که در خبک خنن بقول چهار کس نزد حضرت رسول
 ماندند علی و عباس و فضل بن عباس و ابوسفیان بن حارث
 و ربيعة برادرش و پنج دیگر و باقی مردم که از جمله ایشان خلفای
 نامت بودند عارفان هر خود پسندید رسول خدا را در میان اعتقاد
 دین گذاشتند و از خبک روی کردند و همچنین در احد
 و خیر حبا نکه مخفی نیست بر واقفان ارباب سیر بر صاحب
 فطره پوشید نیست که تا اخلا و اعتقاد نسبت بخدا و رسول
 ثابت و رسوخ در دین باقیست از هیچ کس انقسم افعال شنیعه
 بظهور نمی آید در واقع صاحب قوتی که نسبت بچون خودی نه
 الجمله مولات و امنیز شایسته باشد هر که بر خود قرار میبندد
 داد که او را در مهلکه گذاشته خود راه سلامت پیش گیرد پس با
 وجود ارادت و عقیدت درست نسبت بر رسول خدا چگونه
 از تکاب اینچنین امر می توان نمود و از تعصبات رسوای بجهت
 عنود آنکه در سون بر ادت در نفس بر این **و یوحین اذ انجبت**

وابوسفیان بن حارث و ابی قحافة
 بن مسعود بقول چه کس
 علی و عباس

بواسطه اصلاح نامردی و کز خلیفای ثلاثه گفته در آن روز بغیر
 از عباس و ابوسفیان بجزارت کسی نزد رسول نماند و هیچ
 نیندیشند از تکذیب رسول خدا که با اتفاق در حق امیر مومنان
 و سرور مردان فرمود که از غیر قرآن که آنکه اندک شعوری ارد ظاهر
 که در حق کسی که خدای تعالی در قرآن مجید را بر یاد فرموده که بغیر
 خود را فدا کرده از برای خشنودی خدا و جمیع خلائق از انکار و مسلمان
 و عرب و عجم و ترک و دینیم او را شیخ ناس میدانند و ملائیکان جهالت او در
 تعجب اند و جبرئیل در حق او گفته **لا فتی الا علی لاسیف الا**
ذوالفقار این قسم به تانی گفته بغیر از حاققت و جمالت و خدا
 موعود بگرداند **اللهم احشره مع خلفائه الفداء بن ابی بکر**
وعمر و عثمان تذکره دو فیه در مطاعن مخصوصه ابو بکر را بنجمله آنکه
 مع حق فاطمه زهرا کرد و ال رسول خدا را کاذب و خاین و جاهل و
 امفوسپان بن قضیه بر سپیل اجمال آنکه بعد از رفع حیز و نزول
 این **روایات ذوالقرنین حقیقه** که امر است بدان حق ذی القرب
 رسول خدا فدا کرد و هدایت از حجاز تمکین حضرت فاطمه زهرا
 نمود و در زمان حیات رسول در تصرف حضرت فاطمه بود و بعد
 از رحلت آنحضرت ابو بکر حضرت فاطمه را از تصرف در فدک مانع
 آمد پس آنحضرت ظاهر کرد که بغیر خدا من بخشید است ابو بکر
 سخن او را نشنید از سیده سنا املمیان کواه طلبید مطابق

روایات منکره ابو بکر جوهری صاحب کتاب سفینه و فدک که
 او را فتنه و مغنم و مستحسب میداند و روایت وافدی و یا فونت
 حموی شافعی صاحب کتاب معجم البلدان و بیشتر بن ولید و ابن
 ابی الحدید و صاحب تاریخ العباس و صاحب کتاب ملل و
 و عمر بر شیب و اعتراف ابن حجر در صواعق بعد از آن حضرت
 فاطمه امیر المومنین و ام امین را بکوهی طلبید ایشان کواهی
 دادند نگاه ابو بکر گفت کواهی شوهر در حق زینب مسموع نیست
 حبه حتمت که برای جلب نفع خود کواهی دهد و امر امین بنیز
 چون یک زینت کواهی اعتبار ندارد و باین وسیله فدک را
 از تصرف جنرال النساء بیرون برده داخل بیت المال نمود و بر و آن
 شیخ جلال الدین سیوطی شافعی در تاریخ خلفا ابو بکر از
 مخصوصه خود ساخت و همچنین عمر و چون غضب فدک بر
 عالمیان روشن بود لهذا از خلفای پیغمبر امیر عمر بن عبد
 العزیز و از بنی عباس ابوالعباس سفاح و مامون و غیرهما
 از ابا و اولاد فاطمه تسلیم کردند **ابو هلال اسکری** در کتاب
 اخبار الاوائل ذکر کرده که اول کسی که فدک را بورت فاطمه رد
 کرد عمر بر عهد العزیز بود و بعد از زمان او از ایشان گرفته
 شد تا زمان سفاح اول خلفای بنی عباس پس سفاح ابنا
 باز داد و بعد از سفاح از ایشان گرفته شد تا زمان مهدی

بن منصور عباسی پس او بنزای ایشان باز داد و بعد از مهدی از ایشان تسلیم کرد **و مشاریح مقاصد** نیز در شرح کار میگوید گفته که در کتب تواریخ مذکور است که اول عمر بن عبدالمعز فداک را با ولاد فاطمه باز داد و بعد از آن در سال دو صد و بیست از هجرت مامون بعامل خود نوشت تا فداک را با ولاد فاطمه باز داد تا آنچه بود مضمون کلام مشاریح مقاصد و محلی از آنجده صاحب تاریخ العباس در باب مذکور کرده انبست که بعد از آنکه جماعتی از اولاد حسن بن نزد مامون دعوی فداک کردند مامون جمع نمود و صد کس از علمای حجاز و عراق و غیر ایشان را و ناکید کرد که کمان صواب ناموده از مناعت حق و راستی نه چند پسر ایشان روایت بروایت واقفی و بن بن ولید و غیره نقل کردند که بعد از فتح جبرئیل یا ابیروایت **ذالقریب حق** نازل شد پس رسول خدا گفت کیست ذی القربی جبرئیل حق او جبرئیل گفت فاطمه است که فداک حق او است پس رسول خدا فداک را با حضرت داد و در وقتی که ابوبکر فاطمه را از حضرت در فداک مانع شد حضرت فرمودید چه کرده است و ابوبکر اولاً قبول نموده خواست تا درین باب چیزی نوشته فداک را با حضرت باز دهد عمر بن الخطاب گفت از فاطمه بپتیه طلب کن پس ابوبکر از حضرت بپتیه طلبید و حضرت امیرالمومنین

وامر عمر و اسمانیت عمیر را بگواهی آورد پس ابوبکر طبق این خبر نوشت تا فاطمه نصف در حق خود نماید نگاه عمیر شنید نزد ابوبکر آمد و از ابوبکر صحیفه را گرفته نوشتند را محو ساخت و گفت فاطمه زنیست و علی بن ابیطالب شوهر اوست غرضش جلب نفع است از برای خود و مجرد شهادت دوزن خود اعیناً ندارد و ابوبکر نیز قول او را قبول نموده حضرت فاطمه را از انعام نمود انگاه حضرت فاطمه قسم یاد کرد که ایشان گواهی بر استی دادند و با ایشان گفت شما شنیدید ایدار رسول خدا که فرمود اسمانیت عمیر و ام ایمن از اهل جنّتند ایشان اعتراف کردند که شنیدیم و مع هذا حق حضرت را ندانند پس از ایشان از زده شد و قسم یاد کرد که شکایت هر دو را نزد رسول خدا خواهد کرد و چون رسید شد وصیت کرد امیرالمومنین را تا نگذارد که ابوبکر و عمر را بخت نماز کنند و روزی که مامون هزار کس از علما و فقها را جمع کرد و بعد از نماز بر استحقاق فاطمه اتفاق نمودند بعد از آن مامون از ایشان فضایل علی بن ابیطالب پرسید و ایشان برخی از فضایل حضرت ذکر کردند خدا که مذکور است در رساله مامون و همچنین از فضایل حضرت فاطمه پرسید و هر فضایل جلیله روایت کردند و از ام ایمن و اسماء پرسید گفتند رسول خدا فرمود که این هر دو از اهل جنّتند پس مامون گفت چگونه

میکنند که علی با این فضایل و نهایت زهد و ورع بغیر حقشها
 دهد با آنکه با انزبته علم نداند که شهادتش در حق فاطمه اعتبار
 ندارد و همچنین کدام عاقل تجویر میکند که فاطمه با طهارت و
 عصمت سیدنا عالمیان بودن جناب که شمار وایت
 کردید طلب غیر حق خود کند و خواست باشد که مال جمیع مسلمانان
 نظلم متصرف شود و بعد از بسیار ای از تقسیم بخنا و صواب
 مامون حکم کرد تا فداک را با و کاد فاطمه را دهند و فرمود درین باب
 رساله بنویشد و امر کرد که در موسم حج انرا بر مردم بخوانند و آن
 رساله را اصحاب تاریخ در تالیفات خود ذکر کرده اند **صاحب**
معجم البلدان بعد از آنکه گفته فداک دهیست از حجاز واقع در
 دوروزن مدینه و از رسول خدا بود و فاطمه گفت رسول
 خدا انرا بر داده و ابو بکر از و شاهد طلبیدند که کرده که عمر
 بن عبد العزیز فداک را بفرستد فاطمه باز داد و بعد از وی ابوالعباس
 سفاح و بعد از وی مهدی بن منصور و بعد از ایشان مامون
 نیز در زمان خود با ایشان باز داد و امر کرد تا انرا ای ایشان
 سبلی برداختند و بر مامون خواندند پس عبد خزاعی درین باب
 گفت **اصح وجه الزمان قد ضحکنا بزم مامونها شامه فداکنا**
 اینجا بود مضمون کلام صاحب معجم حاصل معنی شعر آنکه زمانه
 از نشاط خندان شد بسبب رده مامور فداک را بر بنی هاشم

و چون سیدنا عالمیان دید که ایشان درین و دانسته
 از روی حسد و عناد تکذیب ال معصوم حضرت رسول فرود
 خوا ایشانرا لعین تصرف کردند لهذا بار دیگر برای تمام حج
 عنوان و رایت که مسلم الثبوت مسلمین بود دعوی نمود خطاب که
 روایت کرده اند **بخاری مسلم** در صحیحین خود باین مضمون
 که فرستاد فاطمه نزد ابی بکر و طلب کرد میراث رسول خدا از آنجا
 با و داده بود رسول خدا در مدینه و فداک را بجا باقی ماند بود
 از خمس خیره پس ابو بکر ایام نمود و گفت بدین سبب که رسول خدا گفت
لا نورث ما ترکناکاه صدقه حاصلش آنکه از ما سفیران میراث
 برده نمیشود و بعد ازین جناب روایت کرده اند که پس فاطمه
 غضب کرد بر ابی بکر و دوری کردید و دیگر متکلم نشد با او تا
 آنکه بعد از شش ماه رحلت نمود و چون فوت شد علی بن ابیطالب
 آنحضرت را در شب مدفون ساخت و ریخت نهاد ابی بکر را
 در تدفین آنحضرت ای اهل انصاف و صاحب فطرت مستقیم
 نظر کنید که امام ایشان چگونه از عهد اجر رسالت بیرون
 آمد و بچه نوز و وصیت بخیل خزان زمان را در حق عنایت او تجا
 آورد و حرمت سلاله نبوت را چه قسم نگاه داشت و اهل بیت
 مطهر از رجس را که قرآن با ایشان و ایشان با فراتند و تمسک
 با ایشان بوجوب نجاست بجز ظلمی منهم ساخت در واقع کدام نبی

از مرغون در او مباد که قرة العین رسول که خدای اعظمش
 جنزاده و در کتب صحاح فریقین رسول خدا سید منسا و اهل
 حبت و بضعه خودش خوانند و از ارا و ارا از خویش دانسته
 خواسته باشد که حق جمیع مسلمین را ناطق تشریف نماید و فیض
 علی با انهمه مضایل که خدا و رسول در بار او شهادت داده اند
 چنانکه بعضی از آنها مذکور شد در اصول سابق و ان تقدیر
 و کمال و علم و زهد و ورع و سخا و مجاهد و ریاضت و کذب
 از لذات نفسانی و زخارف دنیوی که نزد جمیع فرقا نامستقام
 برای نفع خود حضرت فاطمه را از آنها صواب مانع نشود و با این
 اکتفا ناموده گواهی بخونیز دهد لغو ذلالت من فجاج الحیاة
 هرگز ادنی شعوری نباشد میداند که ظهور این امر شایع از ابوبکر
 بغیر از حسد و عناد و حسد است انی هیچ موجهی نداشت چنانکه
 در کتب طلمای اهل بیت بطریق اتر صحبت سید و آنچه
 حضرت امیر در نهج البلاغه در نامه که بعباس بر جنف که از قبل
 انحضرة و الی بصره بود مندرج ساخته صدق مطلوبت و ان
 انیس کانت فی ایدینا فذلک من کل ما اظلتہ التما ففحت
 علیها نفوس قوی و سخت عنها نفوس لخرین و نعم الحکم الله
 یعنی بود در دست ما فذلک از آنچه سایر انداخته بر ان آسمان
 یعنی در شمار روی زمین ما را همیر فذلک بود شرح حسد در زبان

نفسهای جمعی هبنی ابوبکر و اباعش در کشتند از ان
 بجوانمردی قومی بیکر یعنی ال رسول خدای و خدای تعالی خوب
 حکیمست و متعصبان نبی امیر پرست بواسطه اصلاح فعل
 بدای بیکر گاهی میکنند مادر عصمت رسول خدا حرفه در بر
 تا بعد علی و فاطمه چهر رسد و شک نیست که بخوبی عدم عصمت
 در حق رسول اخر الزمان و کمال انجین حیانت و ظلم در بار
 حضرت علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا که فخر محض است پس در
 ابی بکر در حقیقت خود را و او را هر دو تکفیر کرده اند و کاهی
 میکنند اگر چه ابی بکر میدانست که ایشان را سب کوی و
 معصومند لیکن آنچه کرده موافق شرعست و الزام کرده اند
 که اگر سب غیر از دعوی کنند از و بپتند باید خواست هر چند نزد قاضی
 یقین العصمت باشد و چشم پوشید انداز انکه فایده بپتند
 حصول ظلمت از برای جا که و لهذا افراد اقوی است از پنه
 پس در وقتی که حاکم خود صدق قول مدعی داشته باشد دیگر
 طلب پنه بمعنیست و خلاف بدیهه عقل جمیع عقلاست
 و لهذا در کتب فریقین روایت شده که علی بن رسول خدا
 دعوی قیمت شتری کرد و انحضرت با علی بن فرمود که قیمت شتر
 بتوده ام پس علی بن از انحضرت پنه طلب کرد انگاه خریمین تا
 ذوالشهادتین برخواست و گواهی داد پس رسول خدا خریمین را

گفت شهادت ترا بمنزل دو شهادت کرد انبندم و با بر سبب
 ملقب بدی استهادتین کشت پس ظاهر شد که این قسم خجری
 نیز نض است بر حقاقت او بیکرونا لعاناش و بر هواقل منصف
 روشنت که انچه در مرتبه و غیر بیکرا از رسول خدار و ایت
 کرده کذب و افتراست ما اولاً از برای آنکه اگر این سخن راست
 بود باستی که رسول خدا از ابی فاطمه فرزند ان اسیانیم
 بگوید زیرا که وراثت نقلی با ایشان داشت و اختصاصی با ایشان
 با حضرت بود دیگری نبود با اتفاق پس چه معنی دارد که رسول
 خدا با نهایت اشفاق و عطوفت که نسبت با ایشان داشت
 بمقتضای این شرفه و اندر عشیرت لاقرب ماور شده بود
 با نذا از فارب و هدایت در تعلیم و ارشاد امت مخصوص
 علی بن ابیطالب و سایر اهل بیت سعیش مصروف بود مع هذا
 این از ابی و جبرئیل از دنا انکه قرع العینش حضرت فاطمه
 زهرا و داماد و این هم و برادرش علی بن ابیطالب نزدیکان بهمان
 مسم بنادانی و ظلم شوند العباد بالله **بخاری** در صحیح خود روایت
 کرده که امام حسن در ایام شیر خوارگی خرمای صدقه در درها
 انداخت پس حضرت رسول ورا از ان معنوده فرمود **اما**
تعلّم ان الصدقة حلّ علینا یعنی یا تو نمیدانی که صدقه
 بر ما حرامست تا انچه بود مضمون روایت بخاری و بر مناشقه

وارد آورده اند که چون در از زمان امام حسن طفل و غیر کف
 بود جبر حضرت خبیر فرموده **و شیخ ابن حجر عسقلانی**
 متقدم که از مشاهیر علمای ایشانست در شرح بخاری در جوا
 ازین مناقشه متکلم بصواب شد و گفته از برای آنکه امام حسن
 در آن وقت نیز مطالع لوج محفوظ میگرد پس هرگاه انحضرت
 امام حسن را در شیر خوارگی مانع نشود و بگوید تو نمیدانی
 که صدقه بر ما حرام است و دانایان ایشان اعتراف کنند
 که انحضرت در ایام رضاع مطالع لوج محفوظ میگرد چگونه
 مرضی علی که باب مدینه علمست و هر روایت کرده اند که او
 افضل و اعلم امتست و جمیع اصحاب مسایل از او استفاد منیعینند
 و رسول خدا در حق حسین فرموده که ابوها خیر من هما علم است
 بنزدن از انبیا نداشتند باشد و رسول خدا جبر انحضرت را قاطعاً
 خیزنده از نبعنی اما تا نینا بواسطه آنکه مخالف صریح کلام
 ربانست خبانکه فرموده و ورث سلیمان داود و نیز از نکر با کجا
 نموده که در حدیث طلب فرزند گفت **ان خفت الموالی من وراثت**
فهب لی من لیک و ابنا بر ثنی و برت مر ال یعقوب واجله
رب رضیاً معنی ظاهرش آنکه من میترسم از نبی اجماع خود که بعد از
 من خواهند بود پس عخطا کن مرا فرزند کی که میراث برد از من و از
 ال یعقوب و بگردان ای پروردگار من که او را رضی و صالح و محفی

نیست که اگر بیه را بنظر جل نکند و تکلف کرده بگویند مراد از
 در علم و نبوت معنی این پسندیدن نخواهد بود بواسطه آنکه بنی
 اعمام ذکر با اگر استحقاق و مرتبه نبوت داشتند پس جل او نخواسته باشد
 که با ایشان برسد و اگر نداشتند تعیینش حاصل بود که با ایشان برسد
 پس رسیدن از پیغمبر شدن بنی اعمام معقول نباشد در واقع پیغمبری
 جز آنست که از آنکه پیری از خویشیان او بعد از او پیغمبر شود و نیز هرگاه
 مراد و رانند در علم و نبوت باشد و اجعل رتبت رضی اللعناست خبا که
 ظاهراست نزد ذوق سلیم زیرا که رتبه پیغمبری که در اول خواسته
 فوق این مرتبه است و لهذا در تفسیر پیشا بوری شافعی سطورا
 که روایت شده از ابن عباس حسن و صحاح که مراد و رانند در ما
 و از نجاست که در هیچ یک از کتب ارباب بر روایت نشده که اولاد
 انبیای سابق از ابای خود میراث برده اند و نیز هذی شعوری میماند
 که اگر درین قسم باب و رانند در علم مراد بود باستی که ظاهر باشد
 علی بن ابی طالب که بن رسول خدا قران با اوست و او با قرانست
 تالب حوض کوثر و با اتفاق علم بابات قرانست و هم چنین حضرت
 فاطمه و حال آنکه خلافت ظاهر بود و اولاد عوی و رانند مال رسول
 منکرند و این دلیل نیست ظاهر بر آنکه مراد و رانند در مالست و منشر
 سکاره محض خواهد بود و آنکس که از نصیب گفته که مراد و رانند
 در مال باشد لاف میاید دعای ذکر یا استجاب نشده باشد و جوی

پیش از ذکر با از بنا رفت سخنش از عدم تبع و تامل ناشی شدن
 از برای آنکه در کتب علمای معتدلیان مثل کشاف و تاریخ طبری
 مذکور است که جیحی بعد از زکریا کشته شد و مع هذا بحث او
 بر خورش نیز وارد است زیرا که از دعای ذکر یا که فرموده این حضرت
 الموالی من و رانی ظاهراست که او فرزند بی طلب کرد که بعد از او
 میراث از او برود و اگر نه من و رانی یعنی خواهد بود پس بر این تقدیر
 جیحی میراث پیغمبر را نیز بعد از ذکر یا برده پس دعای ذکر یا مستجاب
 نکشت باشد و قطع نظر از جمیع مراتب بر هر که ادنی تمیزی در این نظر
 که هیچ دوستی و شناسایی از واسطه ناس بعد از فوت شناسایی خود
 نسبت با اولاد و اقارب و این طور سر نمیکنند بلکه این نزد ستمی
 اید از مهربانی و رعایت نسبت با نهال جای میارد چنانکه مستوی
 نیست بجز باب فتوت و مروت پس بر تقدیر محال که فدا از
 حضرت فاطمه نبود اگر ایشان بمقتضای مروت و عطف و
 با سلامه نبوت و رعایت حقوق پیغمبر خیر الزمان بقدر تقدیر
 در استرضای سید النساء میکوشیدند و از مسلمانان التماس میکردند
 تا قلیلی که از حضرت رسول ماند بد زیت پیغمبر خیر الزمان و اگر نماند
 جز خلل در دین راه می یافت بقیه حاصلست که هر گاه اسلام با این
 رضا میدادند و از حصه خود بطوع و رغبت میکردند **این است**
الحمد لله روایت کرده در شرح نهج البلاغه که ابو العاص بن

هر است

ربيع شوه ز نيب که بنم اهل سنت دختر رسول جناست از خدا
 در جنگ بدر اسير شد و چون اهل مکة فداي اسيران خود را فرستادند
 ز نيب نیز فداي ابوالعاص را فرستاد و از آنجکه ز نيب فرستاده بود
 فدايه بود که خنجر مادر او در وقت وفات ابوالعاص با و داد بود
 پس چون رسول خدا از ايد رفت بسياري کرده از مسلمانان
 درخواست کرد تا ابوالعاص را سردارند و آنجکه ز نيب فرستاده بود
 با و باز فرستادند عبد بن ابوالخديجه گفت که خواندم اين روا
 براي جعفر نقيب حبي بن ابوي بدي بصري بر نقيب گفت ديدني
 که ابوبکر و عمر با نيقام نرسيدند با تقاضا منکره شرع نکرد و احس
 خوشدل ساختن فاطمه را بعد از بر تقديري که فداي فاطمه
 نبود چه ميتد اگر امثيان انرا از مسلمان براي او بطريق همي ميگفتند
 ايا گفته بود مرتبه فاطمه نزد رسول خدا از منزل ز نيب حال آنکه فاطمه
 سيدنا را عالميانت تا انجا بود مضمون کلام ابن ابوالخديجه
 الحق هر که اندک الحضاوي داشته باشد و از اطوار نبوي متي خود را
 دور دارد بيقين مي دانند که از هيچ مسلمان را نبع العفيد اين
 فتم فعال فتحه نسبت بال رسول صادر نميشود **شعر** مر ما بور
 نجا ايد ز روی اعتقاد حق نه ابرون و دين هم پداشون **نعم الحكم**
والزعم محمد والموعود يوم القيمة و آنکه گفته اند اگر فداي حضرت
 حضرت فاطمه بود با بستی که حضرت امير را با م خلافت در تصرف

خود ارد حرفشان ناستي نشد مگر از قله تدبر و تدبیر زیرا که شيخ
 المحدثين محمد بن ابوبکر در او ايل کتاب علل روايت کرده با سنا
 انا بر همي کرخي که گفت پرسيدم از حضرت امام جعفر صادق عا
 که چرا آنکرفت حضرت امير المومنين فداي را با م خلافت خود
 آنحضرت در جواب فرمود بواسطه افتدای رسول خداي زیرا
 که عقيل بن ابیطالب خانه آنحضرت دره که فروخته بود بي رضا
 آنحضرت و چون مکرفه شد گفتند با رسول الله جبر ارجوع بخانه
 خود نميگني آنحضرت گفت **يا اهل البيت لا تترجع شيئا اخذ**
منا ظمنا يعني ما اهل بيت رسالتم با زميگيرد بخداي ما ظلم
 که فشد **بکر** روايت کرده از علي بن فضال که گفت پرسيدم
 از حضرت امام موسي کاظم عا که چرا امير المومنين در وقت خلافت
 خود فداي را متصرف نکشت آنحضرت فرمود **لانا اهل البيت**
لا ياخذ حقوقنا من ظمنا الا هو يعني از براي انکه ما اهل
 بيت رسالتم نميگيرد حقوق ما را از کسي که ظلم حق ما را ميگو
 مگر خدای تعال و قطع نظر از اين جواب صحيح بر همه مخالفين محقول
 که امير المومنين هرگاه اراده بر طوت کردن اين بديجي آنخلفاي
 ثالثه ميگردد مردم با طمان ست همه فرياد و غوغا ميگرددند خبا که روا
 شد در کتب فريدين که چون در کوفه حضرت امير مرد مرا از نماز
 تراويح در رمضان که از بدعت عمر است منع فرمود همه بر مسجد

فریاد بر آوردند که او عمل به پس حضرت امیر که دنیا را مطلقه داده
 اگر از برای کوتاه شدن زبان بدگویان از مثل فداک در گذرد چه
 استبعاد خواهد داشت **شبهه در صحیح بخاری** و جمع بین
 الصحاح السنه در باب مناقب حضرت فاطمه روایت شده با سنا
 از رسول خدا که گفت **فاطمه سیدتنا** اهل الجنة یعنی فاطمه
 بهترین زنان اهل جنت است و در جمع صحیح بخاری **الصحاح السنه**
 نیز روایت شده در باب مناقب حضرت فاطمه از صحیح ابی
 داود که رسول خدا عم بفاطمه گفت **الارضین ان تکونین سیدة**
نساء العالمین و سیدتنا **هذه الامة** یعنی ای فاطمه
 ای فاطمه که بوده باشی بهترین زنان عالم و در صحیح مسلم روایت
 شده از عائشه که رسول خدا گفت **یا فاطمه الارضین ان تکونین**
سیدة نساء المؤمنین و نساء هذه الامة و قلبی نیز روایت
 کرده در نفسی را به این معنی **عمر بن الخطاب** در احیای علوم و دیاب
 ذم و جمل و حب مال روایت کرده حدیثی از عمران بن حصین
 مشتمل بدانکه رسول خدا فاطمه گفت **انک سیدتنا** اهل الجنة
 و در صحیح مسلم و صحیح بخاری **جمع بر الجحیمین** و جمع بین
الصحاح السنه با سناد روایت شده از رسول خدا که گفت
 فاطمه بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی یعنی فاطمه پاره منست
 هر که غضب کرده او را پس تحقیق غضب کرده او را و در شکایات

از منفق علیه بخاری مسلم و هم چنین در حلیه حافظ ابو نعیم
 روایت شده از رسول خدا که گفت **فاطمه بضعة منی** یعنی
ما اولها و یوزنی ما اذاهما حاصلش آنکه نمت بر او نمت بر
 منست و بخاندین او بخاندین منست پس از این روایت مذکور
 محقق گشت که بخاندین و غضب سیدتنا نساء العالمین از دست
 و غضب رسول خداست و از این جهت صحیح بخاری مسلم و غیرها
 قبل ازین تخریر یافت دانسته شد که ایشان حضرت سیدتنا
 غضب آوردند و بخاندین نساء الامة در حیوة خود با ایشان منکمند
 و اذن نداد که بعد از رحلت بر حضرت نماز کنند و بر روایتی که این
 مرد و بی در مناقب ذکر کرده از حضرت خندان شکایت از آنها کرده
 که هیچ شنوند را شبیه نمایند در نفاق و صیغ ایشان و خدای تعالی
 در قرآن مجید فرمود که **الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله**
فی الدنيا و الاخر اکنون باید بدید که از بر مقدمات چنین
 حاصلست از برای آنکه حرمت سلاله نبوت نداشتند
فاعتروا با اولی الابصار دیگر مغزول گشتش از بردن سوره براءة
 و خواندن بر اهل حج **احمد حنبلی** در مسند روایت کرده با سناد
 از علی بن ابیطالب با اینضمون که چون نازل شده این سوره
 بر اوست خواند رسول خدا ابو بکر را و او را با باریت مذکور بمکه
 فرستاد تا بر اهل که بخواند و بعد از آن خواند و گفت در باب

ابی بکر را و هر جا که باور سیدی بکرایات مکتوبه را از او و بر اینها
 و بر اهل مکه بخوان پس سیدم ما بوی بکر و کفر فتم از و ابیات را پس
 بر کشت ابو بکر بسوی رسول خدا و از سبب آن رسید این مضمون
 که یا رسول الله ایما نزل شد در حق من چیزی رسول خدا گفت نه لیکن
 جبرئیل آمد بسوی من و گفت ان بودی عنک لانا انت او جبرئیل
 حاصلش آنکه باید هرگز نرسد احدی از تو مگر خودت یا مردی که
 از تو باشد **بکر** روایت کرده از انس بر مالک که رسول خدا فرستاد
 ابو بکر را با برهه بسوی اهل مکه بعد از آن فرستاد و از ویانستند
 گفت **لا ینهب بها الا رجل من اهل بنی نعی** باید که نبرد از اهل مکه کرد
 از اهل بیت من پس فرستاد علی را و در صحیح **ابو داود و صحیح ترمذی**
و جمع بر الصحاح السنه در نفس بر سوره بر او روایت شد
 با سند از ابن عباس مشتمل بر آنکه رسول خدا فرستاد ابو بکر را
 و امر کرد که در موسم بخواند بر اهل مکه بعد از آن علی را از پی و نوشت
 و چون ابو بکر رسید از رسول خدا نوشته با و داد و در آن آمده
 بود که علی بخواند بر کلمات را و مقرر بود که **فانه لا ینبغی ان یبلغ**
عنی الا رجل من اهل بنی نعی منزله او نیست که برساند از من
 مگر مردی از اهل بیت من و **شیخ جزری** در جامع الاصول روایت
 کرده از انس که رسول خدا فرستاد برهه را بر ابی بکر و بعد از آن
 او را طلبید و گفت **لا ینبغی لحدان یبلغ هذا الا رجل من اهل**

پس خواند علی را و او داد و در صحیح بخاری نیز روایت شد در باب
 ستون مکر رسول خدا علی را از پی ابو بکر فرستاد و امر کرد تا علی
 برهه را بخواند و **نقیلی** نیز در نفس بر سوره بر او روایت
 کرده با سند مشتمل بر آنکه فرستاد رسول خدا ابو بکر را با ابیات
 سوره بر او تا بخواند بر اهل موسم و بعد از رفتن ابو بکر علی را از پی
 او فرستاد و چون باور رسید بر او روایت را از او گرفت پس بر کشت
 ابی بکر و از سبب رسید رسول خدا گفت **لا ینبغ عنی غیر اهل**
منی و اخطب خوارزم نیز روایت کرده مشتمل بر آنکه بعد از کشته شدن
 ابو بکر و از سبب رسیدن رسول خدا گفت **امرت ان لا یبلغها**
الا انا او رجل منی یعنی ما مورثه امر آنکه نباید برساند از من
 یا مردی که از من باشد **نقیسه** اکنون تمام باید نمود که هر گاه خدا
 رسول را ضعیف نیاشند که شخصی چند نفر قرآن را در حیات رسول
 خدا بر طایفه از امت بخواند پس بعد از رحلت رسول خدا جمیع
 امور دین و دنیای تمام خلائق را بگونه با و او میگذرانند و چون
 را ضعیف میشوند که صاحب اختیار جمیع نفوس حاجی دین و حافظ
 قرآن و احکام نبوت و رهنمای کافه امت بوده باشد و این مخالفین
 در حسن پوشی بن امر گفته اند که باعث بر غل ابو بکر رعایت علات
 عرب و قاعد جاهلیه بود که در شکست و دست عهد و پیمان
 اعتبار نمیکردند مگر شیخی آنکس که صاحب عهد است با کسی از

خویشان او باشد محض تزیین است بواسطه آنکه اگر چنین بود
مناسب نبود که رسول خدا بگوید جبرئیل آمد و بمن خبر داد و من از
جانبایه مامور شده ام و مناسب نبود که مخصوص خود ساخته
بگوید باید که نرساند از من تا اخر بلکه مناسب آن بود که بگوید ^{سطح}
انکه عرب هب از صاحب عهد و قاریا و بدگری اعتبار میکنند
این نهایت ظهور دارد در صاحب ذوق سلیم و نیز از حضرت کرد که
نشو و نما یافته بود و بحسب تالیف بدینی مطالع لوه محفوظ میکند
انچنین اظهار می بخشد پس چرا بوی کبر را در اول می فرستاد و پس
انحضرت همواره با امرای برخلاف عاده جاهلیه عمل مینمود و اول
براست نیز بعد از آن بود که قریش نقض عهد رسول خدا کرده بجایه
بنویسند و بنی خنیخ را سخت اوردند در خصوص ابایت برآه که با ایشان
فرستاد او شد بود بقتل و گرفتن مشرکین بعد از ماهها حرام
و از آنجور رضی علی زبان مامور ساخت که در مکه بمردم بگوید منع
مشرکان بود از دخول در کعبه و حج گذاردن ایشان پس دیگر چه
ضرورت باعث بود که انحضرت هم خود را عتاس که نزد قریش شیخی
موقر بود و با ایشان سابقه امیرت داشت بفرستد در رضی علی کرد
حادث سن بود و بواسطه گذشته شدن خویش و قبيله قریش
بنیغ انحضرت در فرط مقاتله اش با کفار و نهایت حملت در دین
و ماله هموار داشتن میداشتند چنانکه ظاهر است پس ظاهر شد

که انقسم بخنان بواسطه تلبیس حال ابو بکر و اخفای منزلت علی
بن ابیطالب گفتن شاهد بر عناد و سفاهت انا یان اهل
خلافت و برار باب هدایت مستور نیست که فرض اصحاب خدا
و رسول نمیباید بود بر عدم استحقاق ابو بکر مرتبه حلیله خلافت یا
چنانکه دانسته شد و الله المصور لقلوب الطالین دیگر انکه عار
بنو بداحکام دین بحقیق کشفناخت کلامه که عبار است از کسی
که نبرد داشته باشد و نیز چنانکه روایت شده در کتب
فریقین که بر رسیدند از و کلامه را جور میدانست ساکت شد
و بعد از زمانی گفت میگویند در کلامه از پیش خود اگر صواب
گویم از خداست و اگر خطا گویم از شیطان و ندانست میراث
حق را چنانکه روایت شده در کتب فریقین که بر رسید از وجه
انمیرانش او در جواب گفت بناقم از برای تو چیزی در کتاب
خدا و سنت رسول تا آنکه او را خبر کردند معین و محمد بن مسلمه
که رسول خدا جرم را سدید اد **دیگر** فحشاء سلطی را با نش سوخت
و حال آنکه رسول خدا با نفا و علمای ایشان نهی از آن فرموده
گفته **لا یعدن بالتار و التار و برین دست چه**
دزد و حال آنکه با نفا و دست راست را باید پدید و انا یان
ایشان در امثال انقیام میکنند ابو بکر چه مید بود اگر بعضی
مسائل را عاقل کند با ناند چه میشود و هیچ تامل نمیکند که بر فرض

که مجتهد باشد اخر انجیر مجتهد است که این قسم مسایل ظاهر
سهله الحصول نمایند و هرگاه مجتهدی این قسم مسایل را
ندانند بیکر حکومته قابلیت خلافت بفرماید از آنجا دارد و حال
انکه بدینته هر امر مشکل و دانی هر لیس از ابیات زناسخ و منسوخ
و محکم و متشابه و موقت و غیر موقت مجمل و مفصل بوده باشد
ناحافظ احکام دین و ملت و رهنای امت نماند شد **بیکر** روایت
فقیهین روایت شد که عمر در حق او گفت **کانت بعینه ابی بکر قلته**
و فی الله شرها من عاد الی مثلها فاقنوا یعنی بود بعینه ابی
بکر کار بی اصل بی اندیشه نمانی از خطا گاه داشت خدای تعالی
شر از این هر کس بجمع کند مثل ان بیعت کشید او را **و در روایت**
جمع بین العجمین از متفق علی بخاری و مسلم از مسند عمر بخطاب
باین عبارت واقع شد **اتما کانت فی بیعت ابی بکر قلته و تمت**
الاولیها فذکانت کذلک لکم الله و فی شرها یعنی بنوده
بیعت ابی بکر مکرری بی اصل نمانی از عدم تدبیر و اصابت در آن
که با تمام رسید گاه باشید و بدانید که تحقیق چنین بود ولیکن
خدای تعالی گاه داشت شر از او در آخر این روایت هدی از چند طر
که عمر حکایت از روز سقیفه کرده با بیضمور گفته که هر که بیعت
کند با بکری بدون مشورت مسلمین بیعت نیست بیعت نیست
و حق آن دو نفر کشانست **بیکر** انکه خود اعتراف کرده و در حق

خود گواهی داد و گفت **قبیلونی و است بخیرة و علفیکم** یعنی
واکن از دید مرا زیرا که من بهتر از شما نیستم و حال انکه علی در میان شما
موافق روایت ابن ابی الحدید و قاسم بن سلام صاحب کتاب
اعوال **و در روایت** ابن حجر از احمد بن حنبل چنین مذکور است
که ابو بکر گفت **اتما انا اشیر و است بخیرة من اجدکم** و در
امثال ابن مقام زمانی از اضطراب بردن انکار میزنند و گاهی
خاطر را با بن بستلی میدهند که او کس نفس کرده و نمیدانند که اما
باید در رؤس منابر کالات خود را بر امت ظاهر سازد تا ایشانرا
اعتماد ایشان او به رسد و بقول و عمل کنند نه انکه مرد را از خود
بوی اعتقاد سازد در واقع در منبر و مسجد که موضع ارشاد خلا
این طور شکست نفسها جاع معنی دارد **بیکر** انکه در کتب فقیهین
روایت شد موافق روایت عبد الجبار مغزلی شیخ معتزلی
در کاتب که مسامت بمعنی امامت موافق روایت ابن حجر از احمد
بن حنبل که ابو بکر گفت **اذا را تیمونی استنقت فابتعونی و اذا**
ترغت فاقبونی و اعلموا ان ابی شیطاناً فاعترفتی فاذا را تیمونی
عصیت فاجنبونی یعنی چون ببینید که بره راست میروم
متابعیت کنید مرا چون از راه پیرون رو و مگره شوم بره باز از
هر ابرستی که مرا شیطانست که از راه پیرون میروم پس چون ببینید
که عصیان کنم از من احرار کنید **و موافق** انچه از علی قولش بود

شرح بخیر ذکر کرده باین طریق گفتند **ان الشیطان انا فیه بنیان**
استغمت عینونی و ارضیت جنونی و معانی همه
 دو ابان نیز دیک بهم است **دیگر** از ظلمش آنکه با تفاق خالدرین
 ولدین را بواسطه زکوة بقبیلہ مالک بن نویر مکرده و رابا
 قبیلہ اش قتل و غارت نمود و هم در آن شب باز حبه مالک
 بن نویره فرستاد و خالدا بود اسلام ان قبیلہ طمع در زوجه
 مالک زفاف کرد و عمه بنابر سابقه ریش مالک هر چند بی
 کرد که ابوبکر در حق خالدا قصاص شرعی بجای آورد ابوبکر و قول
 نکرد و عمر در بیابان با خالدا گفت که من خلیفه شوم هر انبیه
 ترا خواهم کشت بسبب این امر که از تو صادر شد **دیگر** در صحیح
 بخاری و مسلم روایت شد که در حیر طلب فاطمه فذک را نظر
 میراث ابوبکر گفت **لا اغیرت یا مرصد قد رسول الله عن مالها**
التی کانت یعنی بخدا قسم که تغییر نمیدم چیزی از صدقه رسول
 را از خالدا که داشت در زمان رسول و عمل خواهم کرد بخوی
 که رسول خدا عمل کرده **و در جمع بین الصحیحین** روایت
 شد که ابوبکر قسمت میکرد حش را موافق قسمت پیغمبر لاکه
 میداد خویشیان رسول را بخوی که رسول خدا با ایشان میداد و از
 بخا ظاهر میشود که ذنب ابی بکر در قسم حدیث سابق و بر عاقبت
 پوشیدن نیست که هر گاه کسی در حق خود این قسم بخورد و در

شریحی بن نوع ظالمی تعصیب نماید قابلیت مرتبه مامت ندارد **نکره**
سیور در مطاعن مخصوصه هر که جلاطوار ناسا سیت و اوصاف
 ذمیه را و بنیما را است لیکن درین مقام بجد از آنها اخضار
 مینماید **مصراع** مشق باشد نمونه خرواری از آنجمله آنکه با تفاق
 جمهور محدثین و مورخین هر دو فر فر رسول خدا در عرض موت
 اصحاب را گفت باین برای مرا سبب کتاب را تا بنویسم از
 برای شما نوشتند که بعد از آن هر که فضیلت نیفتد و عبارت
 انحضرت موافق روایت صحیح بخاری و صحیح مسلم و جمع بین الصحیحین
 و مشکات نیست **مملوا اکتب لکم کتانا لن نضلوا بعدک**
 یعنی بیایند تا بنویسم برای شما کتابی که بعد از آن هر که فضیلت نیفتد
 و روایت **امدی** در شرح موافق **بنوینی بقراط اکتب لکم**
کتابا لا تضلوا بعدی واقع شد یعنی سارید نزد من کاغذی
 تا بنویسم برای شما کتابی که بعد از من فضیلت نیفتد **و در کتاب**
صاحب مل و نخل بنوینی بدوایت قوطاس واقع شد **و در کتاب**
 ابن ابی الحدید از اسنادش او جعفر نقیب بدوایت و کتب
 واقع شد ولیکن مقصود از همانست که مذکور شد پس عمر
 بن خطاب ما فرغ شد گفت رسول هذیان سبک بودی حسبکم **کتاب الله**
 یعنی نیست شما را کتاب خدای نیست موافق روایت احمد حنبل
 و صحیح مسلم و مشکات و حمیدی و غیره نیز آید که در بعضی از کتب

کتاب مذکوره بهیچ واقعه شد و در بعضی هجرت در لغت عرب
 و فنی که مخفی اند از هذیان کفین هم از خبر دهند میگویند
 هجرت و هجرت آنکه در کتب لغت مثل صحاح و قاموس و امثال
 آن مذکور است و در روایت بخاری واقع شد که عمر
 بر خطاب گفت قد قلب علیه الوجه یعنی در بر رسول
 خدا مستول شده حرفت اعتبار ندارد و مخفیست که این
 کلام تغییر ازین معنی ندارد که آنچرخ رسول خدا از روی اعراض
 ایشان از پیش خود دور کرد اکنون ای طالب دین حو
 انصاف باید داد که در زیر آسمان اینچنین فعلی از افعال
 منافقین زمان نبوت از ابتدای بعثت تا حین رحلت این
 قباح و شناعة نبوده کدام مسلمان را بر زبان جاری
 میتوانست مخفی چنین نسبت بر سولی که در عالمیان و علم
 عالی ایجاد است و هر چه میگوید مقتضای آن هو الاوحی بود
 از جانب خداست در واقع خاتم الانبیاء والمرسلین مدتها
 در تکمیل دین مبین و ارشاد عباد الله از روز حثی اندازه
 بگشت و همواره بواسطه تزویج دینش خدای تعالی
 ملائکه را مبرود او فرستد و دینی که تا قیام قیامت هم خلایق
 با عمل کنند از جانب الله بخوبی برساند و احزاب امر هذیان
 بگوید این نیست مگر نهایت کفر و نفاق و شدت عداوت

و شفاق لعنهم الله فی الدین و الاخره عجبت که آن بی از
 غلیظ القلب در اول خود را دانان از رسول خدا و انموده گفت
 حسبکم الله کتاب الله و نفهمید که کتاب بخاک است ان حو
 هدایت امت نیست و الا باستی که اینهمه مذاهب مختلفه
 و فرق باطله بهم نرسد و از نجاست که قطب محی شافعی در
 بعضی از مکاتیب خود گفته راه بی هنای نمیتوان یافت و
 گفتن که چون کتاب الله و سنده رسول در میانست بر شد چه
 حاجتست بان مانند که درین گوید چو کتب طبعی هست حمل
 را با طیار جمع باید کرد انهمی و مع هذا در سقیفه بنی ساعد
 بهیچ وجه برقران رجوع نمود و اصل نام کتاب الله بر زبان نیار
 و اگر اینچنین امر عظیمی که بواسطه آن ترک بخیزد تکفین بر رسول
 خدا کردند در کتاب نبود پس چو گفت حسبکم کتاب الله
 و اگر بود پس چرا بی اندیشه و مشورت با ابوبکر بیعت کرد تا
 آنکه در حق آن بیعت گفت اریعین انی بکر کانت قلته و فی الله
 شرها هدی شعوری میداند که عرض ایشان نبود مگر حرص بر
 اماره و حسد بر آل رسول خدا اگر نه کدام سفید بخون میکند
 که وصیت رسول خدا لغو باشد و رسول هذیان بگوید
 بجز کتاب الله صلاست و اختلاف بهم نخواهد رسید در واقع
 انما یفرقه و حو نری و تراغ که بر سر امت نظر و آمد و

خواهد آمد بر سر هیچ امری نامور بظهور نیامد و **لهذا روایت**
 شده در کتب مذکور مثل جمع بین الصحیحین و مشکوٰت
 و مال و نخل با بنی مضمون که ابن عباس متیکر نیست و میگفت بدست
 که مصیبت و تمام مصیبت همان بود که مانع شدند رسول
 خدا را از نوشتن کتابت و گفتند و را که هذیان میگوید تا اینجا
 بود بحجلی از سخن ابن عباس الحوق کدام مصیبت اعظم از این میاید
 بود و از اینجاست که صاحب مال و نخل گفته که کشیدند شمشیر
 بر هیچ قاعد دینی مثل کشیدن شمشیر قضیه امامت **ابن**
الحدید در شرحش روایت کرده از ابن عباس حکایتی مشتمل بر آنکه
 ابن عباس گفت رفتم بخانه عمر بن خطاب در اول خلافتش
 و هدا از آنکه خبر علی بن ابی طالب از من پرسید سوال کرد و گفت
 اعتقاد شما چیست که رسول خدا امامت را بر و مقرر کرده من گفتم
 اری و من از پدرم نیز پرسیدم او گفت علی راست میگوید پس عمر
 بن خطاب گفت تحقیق که خواست رسول خدا تا در مرض عود
 نضیح با اسم علی کند پس من مانع شدم از رهگذر آنکه قرین با او
 منکر ویدند بعد ازین ابن ابی الحدید گفته که این روایت را بسنا
 ذکر کرده صاحب تاریخ بغداد در کتابش **تیسر** شیطان بنصر
 و علی بنی بواسطه اصلا خلاق و اعوای عباد الله ملعون از
 و اید و مستحق عذاب الیم گشت و بمقتضای کلام حضرت رسول

در حدیث مذکور قبیل حاصلست که اگر این حضرت میخواست
 نوشته میشد هیچ يك از امت تضلالت نمی افتادند و اینهمه
 اختلاف و خون ریزی و فساد که یکی از آنها قتل فرزند رسول
 و تاراج سلاله نوشت از ابتدای رحلت آنحضرت تا قیام قیامت
 بر سر امامت و مذهب بظهور نمی آمد و هفتاد و هفتاد باطل امام
 نمیز رسید پس نا مل باید کرد که حال آنکس که منع از نوشتن آنحضرت
 کرد چه خواهد بود **ع** خون شهدا تمام در کرد روایت **دیگر**
انکه حضرت غنیمت که بنص خدا و رسول زال واقربای رسول خدا
 بود از ایشان منع کرد و مع هذا عالیله دختر تایی بکر و حفصه
 دختر خود را هر سال ه هزار درهم میداد **شارح مقاصد**
 در جواب گفته که اگر چه جنس از ذوالقرنی بود یعنی نیمه هاشمی و نیمه
 المطلب بنص و اجماع لیکن عمر اجتهاد کرده که بغیر ای ایشان
 باید داده تا اینجا بود مضمون جواب شارح مقاصد و این
 سخن از فرط سخافت بکلام عقلا نیماند در واقع هرگاه بنصر
 خدا و رسول و اجماع حتم حق ذوی القرنی باشد دیگر اجتهاد
 عمر برخلاف بنص و اجماع چه قسم نامعقولست اجتهاد عبارتست
 از استنباط احکام از کلام خدا و رسول نه آنکه هر کس از پیش
 خود رد بنص خدا و رسول کند و بگوید که من مجتهدم از نیق را بر عمرو
 امثال او جمیع شرایع محمدی را تغییر دادن جای خواهد بود بیکار اجتهاد

کند که نماز واجب نیست و اگر دیگر اجتهاد کنند که زنان و مردان
 حلالست و همچنین در عرض چند روز دین تان بوجه خواهد
 آورد نفوذ بالله **دیگر آنکه** در نادانی و احداث بدعت بی
 نظیر بود چنانکه با تقاضا و فریب را بر کرد بر جم زن دیوانه وزن
 اسبق که در پیش او اقرار بر ناکرد پس حضرت امیر او را منع نمود
 و گفت بردیوانه و طفل حد جاری نیست و زن اسبق اگر چه
 خودش مستحق جرم باشد اما طفلش چه گناه دارد پس عمر گفت
 لولا علی لکمالک عمر یعنی اگر علی نبود عمر هلاک میشد بسبب
 فتوای غلط دیگر آنکه اگر در جم زنی که ششماه فرزندان آورده بود
 بنوهم آنکه فرزندان ششماه منبسطند پس پیش از شوهر زنا کرده
 باشد و علی بن ابیطالب او را اعلام نمود که از قرآن ثابت شد
 که ششماه طفل متولد میشوند شد زیرا که جنای تعدد در یکجا آرموده
والوالدات یرضعن اولادهنن حولین کاملین یعنی مادران
 دو سال تمام شیر میدهند اولاد خود را و در یکجا آرموده و
فضالثلثون شهرا و از نیکو ارجل ششماه خواهد بود زیرا
 که بیست و چهار ماه با زاید و سال تمام شیر خوردن می افتد
 و ششماه دیگر با زایدی عمل پس عمر از قول خود بر کردید دیگر آنکه
 منع کرد از مهر گرفتن بسیار و گفت هر کس مهر در خورش را بسیار
 میگیرد من او را داخل بیت المال خواهم کرد پس زنی برخواست و گفت

منع میکنی بومارا از آنچه خدای تعالی در قرآن مجید حلال کرده
 از برای ما و خواند بر او و ان **انتم احدتمن قنطار افلا تاخذوا**
منه شیئا پس عمر گفت **کل الناس ائمة من عمر حق الخیر**
فی الحبال یعنی جمیع مردم فقیه ترند از عمر خود تا بچند که در
 حبلها صبر میکنند و تابعان عمر در جواب این سخن میگویند او
 کس نفس کرده و هیچ فکر نمیکند که هرگاه عمر تسلیم قول آن زن
 کرد در آن مسئله پس آن زن از وفقیه تر بوده باشد زیرا که
 تسلیم آن قول اعتدافست بر بطلاق قول خودش و لهذا در روا
 ابن ابی الحدید واقع شد که عمر بعد از آن قول گفت تعجب کنید
 از امامی که خطا کرده و زنی که صواب گفت پس قطع نظر از آنکه در
 مقام کس نفس خلیفه و خود را در نظر امت جاهل و آموذن اصلا
 صورت ندارد و صدیق قول آن زن کردن عین اقرار است
 با فضلیت و اعلییت آن زن از عمر خواه کلام مذکور از و صادر
 شد باشد و خواه صادر نشد باشد و خواه کس نفس کرده باشد
 و خواه نکرده باشد و **در جمع پدر الصبیحین** روایت شده از
 ابی اوفی که گفت پرسید از من عمر که رسول خدا در نماز عید چه
 میخواند من گفتم **اقرب الساعه و فی القرآن** و نیز در کتاب
 مذکور روایت کرده که عمر بر خطاب از ابی اوفی پرسید که
 رسول خدا در نماز عید صبحی و عید رمضان چه میخواند و در جواب

گفت ق والقران واقرب الساعه الحق اما هي كرسالها بارسول
 خدا بوده باشد با انحضرت نماز عید فتنه باشد و ندانند که انحضرت
 در نماز عید جبروت میکرد عجب ماهیست مناسب حال
 متعصبین در امثال این مقام است که بکنید عمر چه یاد کرده بود
 در ندانستن دیگر روایت شده در کتب معتبره اهل خلاف که عمر
 شبی کل فسق بر کسی رد و از راه دیوار بخانه آنکس درآمد و چون
 آنکس را مخاطب ساخت او در جواب گفت که من بیک فسق کرده ام
 از تو چه یاد فسق الحال بظهور آمد یکی آنکه بخس کردی حال آنکه
 خدای تعالی بنی زان فرموده و گفته لا تحبستوا دیگر از راه دیوار
 آمدی و خدای تعالی فرموده که وانزل البیت من ابوابها دیگر
 بی اذن داخل شدی و خدای تعالی فرموده که بدون اذن داخل
 در خانه کسی مشوید و گفته **ولا تدخلوا بیوتنا غیر بوزرکم**
حقننا لتنا و دیگر آنکه سلام نکردی و خدای تعالی فرموده
و سلموا علی اهلها پس عمر آن کار خود شرمند شد و با کشت
 و متعصبان در نی مقام نیز گفته عمل جت یاد کرده عجب جالبست که این
 نادان همیشه برخلاف رض خدا و رسول نیز از جهل میگرد **و آ**
روایت ما علامه روانی در شرح عقاید عضدی نیز آورده
و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه بعد از آن که گفته عمر در
 بسیاری از مواضع فتوی سیداد بعد از آن منع میکرد و بوضدان

فتوی سیداد ابروایت را ذکر کرده لیکن در روایت و خطای در
 اذن طلبیدن مذکور نیست دیگر روایت کرده ابن ابی الحدید در
 شرحش که عمر روزی حیوانی از انصار گذاشت در حالتی که نشسته بود
 پس از آن جوان ابطلپید و آن جوان شترتجه از غسل پیش آورد
 عمر از خوردنش امتناع نمود و گفت خدای تعالی فرمود **اذهبت**
طیبانکم فی حیوتکم الدنیا پس آن جوان بعد گفت این ایراز برای
 کافر است نزار برای مسلمانان و خواند بر عمر ماقبل ایرا **و بومه**
بیرض الذین کفروا علی التار اذ هبتم طیبانکم فی حیوتکم
الدنیا پس عمر گفت **کل التار افه** من عمر دیگر روایت
 کرده از مالک امام مخالفین و او از این عمر که گفت هتلم گرفت
 عمر سوخته بفره را در دوازده سال بعد از آنکه با تمام رسیدتیرا
 دیگر آنکه بخرد سجده الله این شعور و دعوی جانشین سول
 خدا کردن چه مناسبست با هم دارد **و در جمع بین الصحیحین**
 در مسند عثمان بن یاسر روایت شده که مردی از عمر پرسید که کا چه
 شوم و اب نیاید حکم عمر گفت نماز من کن در عثمان بن یاسر و از آن
 غلطش گاه کرده ایند و گفت تیم باید که در واقع شخص که همیشه
 در سفر و حضر بار سول خدا باشد و بخند حکم عام الوقوعی با
 از آن حضرت فراتر گرفته باشد و عمایه قران بخواند باشد که آیه
فلم نجدوا ما فی قلوبنا الا حطاطا استند باشد قابلیت مکتب

داری کدام سزایم دارد تا با من بی یکدیگر چهره رسد **و نیز در جمیع**
بین الصحیحین روایت شد که ابو موسی اشعری سه مرتبه
 بر در خانه عمر آمده ادن دخول طلبید و جو را ذن نیافت باز
 گشت عبدلزان که عمر واقف شد ابو موسی را گفت چرا بی ادن
 نیامدی و گفت بجز سبطه آنکه از جانب رسول خدا با من طریقه
 ما مورشد ابو پس عمر گفت بر آنچه گفتی شاهد بیا پس ابو موسی
 ابو سعید خدری را بگواهی آورد نگاه عمر گفت این امر من به
 پوشید بود دیگر آنکه با نفاق ارباب سیر و احادیث شک
 کرد در موت رسول خدا و گفت پیغمبر مرده است بلکه مثل عیسی
 با سمان رفت است و هر که گوید او مرده است او را خواهم کشت **یا**
ابوبکر از قرآن بر او ایه **انک صبیح و انهم منینون** خواند
 پس عمر از قول خود بر کشت و گفت **کاتی انما اسمع هذه الایه**
 گویا شنیدم بودم را بر او ایه و انان که میگویند عمر از روی
 اضطراب و وحشتی که از خبر فوت نبی عارض او شد بگفت
 نبی مرده است سخنشان ناموجه است زیرا که او بر وحشت است
 واضطراب با ترک تجویز و تکفین حضرت دهان کخطه در
 سبیت سعی کردن جمع نمیشود چنانکه ظاهر است بر این استعوی
 و نیز اگر چنین بود باستی که علمای ایشان در کتب خود این را
 داخل در اختلافات واقع بعد از نبی ذکر نکنند و حال آنکه آمد

و صاحب ملل و مخال و امثال ایشان این را نیز از جمله اختلافاتی
 ذکر کرده اند که بعد از نبی هم رسید مثل اختلاف میان مهاجر و انصاری
 در امامت و اختلاف در موضع دفن بی غیر اینها **دیگر آنکه** عمر
 یقین در ایمان خود نداشت در احیای علوم **و شیخ محی الدین**
 در فتوحات روایت کرده اند که عمر بنا بر آنکه رسول خدا ^{فقیر} است
 بخدیفه بن میان گفته بود از خدیفه می پرسید که من از شما فقیرم
 بانه در واقع کسی که شک در ایمان خود داشته باشد بر مسند
 خلافت رسول خدا چگونه تواند نشست بلکه او را یقین در نفاق
 خود بود لیکن این سوالات را برای فریب عوام میگردانند که
 داخل اهل نفاق نیست و خزانة اصحاب لیلۃ العقب ندارد **این**
ابو الحدید در شرح منبع البیاضه روایت کرده که عمر گفت **و**
الله ما اذی خلیفته انا و ملک بخدا قسم که نمیدانم من خلیفه
 یا پادشاه **و در رک المل لتاریخ شیخ ابن اثیر** نیز مذکور است
 که عمر سلمان گفت ای من ملک یا خلیفه سلمان در جواب گفت
 اگر بگذرم از مال مسلمانان بغیر حق صرف کرده باشی خلیفه
 نخواهی بود پس عمر گریان شد مخفی نیست که حضرت سلمان گنایه
 بل صریحاً سلب خلافت عمر کرد زیرا که عمر مخالف خدا و رسول
 نظرات بسیار کرده مثل آنکه حصه مهاجرین را زیاده از انصار
 قرار داد و حسن اهل بیت را حبا آنکه دانستی منع کرده و از برای خود آن

مبلغ برداشت که بروایت ابن عبدالبر در کتاب استیعاب بعد
 از مرگ او از هشت یک مالش بهر یک از زانش که بر او بی حجاب
 و بروایتی سه بودند هشتاد و سه هزار دینار زر سرخ **ابن ابی**
الحدید روایت کرده از ابن سیرین که بر عمر در اخلاص با حیات
 اجدان دنیای طاری شده بود که عدد رکعات نماز را فراموش
 میکرد و ازین جهت مردی را فرموده بود که در پیش او اسباده
 میدشد و او را تلقین مینمود و عمر با ایشان آمد و در کوع بجای
 می آورد دیگر آنکه منع کرد از جمیع تمتع و متعه کردن زنان و گفتن
 حتی علی خیر العمل در اذان گفت **ثالث کن علی عهد رسول الله و**
انا انهی عنهن و اخرهن ما عاقب علیهن یعنی سه چیز بود
 زمان رسول خدا و نهی میکنم از آنها و حرام میکنم و معاقب
 مدیاز مردم را کردن آنها و نیز گفت **لمنعان کانتا علی عهد**
رسول الله انا انهی عنهما و عاقب علیهما یعنی دو متعه بود
 زمان رسول خدا و من نهی میکنم از آن و معاقب مدیاز مردم را
 بر آن کتاب آنها و در جمع **پیر الصبحین** روایت شده از جابر
 بن عبد الله انصاری با بنیضمون که گفت حج تمتع و متعه **میکرد**
 در زمان رسول خدا تا آنکه عمر منع کرد هر دو را و گفت هر که زنان با
 متعه میکند من او را جرم خواهم کرد **دیگر** روایت کرده که از جابر بن
 عباس امر میکرد به متعه **دیگر** روایت کرده از جابر بن عبد الله که

گفت ما متعه میکردیم مشی از تیر و دقیق در ایام رسول خدا و آن
 بگو تا آنکه نهی کرد عمر از آن و در صحیح **ترمذی** روایت شده
 که مردی از اهل شام پرسید از ابن عمر که متعه زنان حلال بود
 او گفت حلالست پس آن مرد گفت پدر تو نهی کرده است از آن
 او در جواب گفت من بترک سنت رسول خدا بقول پدر من میکنم
و احمد حنبل در مسند و حافظ ابو نعیم در حلیه روایت
 کرده اند از عمر ان بن حصین در متعه زنان که گفت نازل شد
 در کتاب خدا متعه کردیم و مادر زمان رسول خدا نازل شد
 قرآن مجیدش و بغير نهی نهی کرد از آن تا از دنیا رحلت نمود و
عبدالرزاق که از مشاهیر علمای موثق ایشانست روایت
 کرد از ابن عباس که میگفت بود متعه مکرر حتی که خدای تعالی
 بامانت محمد را زانی داشته بود و اگر عمر نهی نمیکرد احتیاج نباشد
 نمیفتاد و مخفی نیست که کلام عمر صحیحست در حلال بودن
 متعه در زمان رسول خدا و همچنین احادیث مذکور و عقلا
 مخفی نیست که هرگاه حکمی از احکام در زمان رسول خدا باشد و
 رسول آنها را از جانب خدا مخلوق رساند باشند و خدای تعالی
 در قرآن مجید خبر داده باشد که **الوجه اکلتم کم دینکم** دیگر عمر
 کبست و چکان است که حرام توانند نمود و در **مشکات** روایت
 شده از موطا بر مالک که عمر صحیح در خواب بود موردن خواست

اورا از برای نماز صبح بسیار کند گفت اصلو خیر من المؤمنین
 عمر مودن را امر کرد تا آنرا داخل در اذان صبح کرد **دیگر**
 احداث کرد تراویح را در شبهای رمضان و امر کرد تا مردم نماز
 نافله را بجماعت بگذارند و حال آنکه در زمان رسول و ابوبکر
 بینهائی میگذارند چنانچه حمیدی در مسند ابی هریرة نقل
 علیه بخاری و مسلم روایت کرده و بعد از آن بفرموده عمر بنترها
 نوشتند تا در همه جا چنین کنند **در کامل بن اسیر** از واقف
 روایت شد که گفته اول کسی که در تراویح امر کرد تا بجماعت بگذار
 و شبتهای آنوقت تا همه جا چنین نماز کنند عمر بود **در جمع صحیح**
الصحیحین از مسند ابی هریرة در منقول علی بخاری و مسلم
 روایت شد از عبدالرحمن بن عبدالقاری که گفت بعد از آنکه
 عمر وضع نماز جماعت در نافله رمضان کرد سنی یا عمر بن سعید
 رفیق دید که مردم نماز بجماعت میگذارند پس عمر گفت نعمت
 البدعة یعنی خوب چیست بدعت خال آنکه در جمع صحیحین
 روایت شد از جابر بن عبد الله که رسول خدا گفت **کل بدعة**
ضلالة و ابن حجر در صواعق روایت کرده از حافظ ابو نعیم
 که رسول خدا گفت **اهل البدع شر الخلق و الخلیفة** یعنی برای
 بدعتها بدترین خلایقند **دیگر** روایت کرده از ابوجاخر علی
 که رسول خدا گفت **اهل البدع کلاب النار** یعنی اهل بدعتها

سکان دوزخ اند **دیگر روایت** کرده از طبرانی که رسول
 خدا گفت **من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام**
 یعنی هر که توفیر و تعظیم کند صاحب بدعت را پس تحقیق کرد در
 خرابی اسلام مدد کرده است **دیگر روایت** کرده از پیغمبر
 که رسول خدا گفت **لا یقبل الله لصاحب بدعة صلوة ولا**
صوما ولا صدقة ولا حج ولا عمرة ولا جهادا ولا صفا ولا
عدلا یخرج من الاسلام **کما یخرج الشجرة من الجبیر**
 حاصلش آنکه قبول نمیکند خدای تعالی نماز صاحب بدعت
 و نذر و زه اش و نه صدقش و نه حجش و نه عمرش و نه جهادش
 و نه صرف کردنش در راه خدا و نه عدلش بیرون میرود صاحب
 بدعت از اسلام همچنانکه بیرون میرود موان حمیر **دیگر روایت**
 کرده از پیغمبر که رسول خدا گفت **ای الله ان یقبل عمل صاحب**
بدعة حتى یتوب من بدعته یعنی ابادارد خدای تعالی از قبول
 کردن عمل صاحب بدعت مگر وقتی که توبه کند از بدعتش اکثر
 باید دید که مقتضای ایراجادیش حال کسی که بدعت را خوب
 دانند و آنهم بدعت در دین پیغمبر است چه خواهد بود **دیگر**
 اختیار شوری کردن و محمل این امر آنکه عمر در حین مردن نشر
 کس را نعتین کرده از برای امامت علی و عثمان و عبدالرحمن بن
 که خواهر مادری عثمان زن او بود و سعد بن ابی وقاص و طلحة و زبیر

وگفت بعد از سه روز اگر هیچ کس انفاق نکند و یکی مخالفت کند
 آن یکی را بکشد و اگر سه کس در یک طرف باشند و سه کس دیگر
 در یک طرف قول آن سه کس که عبد الرحمن بن عوف با ایشانست
 اعتبار کند و آن سه کس دیگر را بکشند و اگر همه را بکشد مخالفت
 کنند همه را بکشند و بر هر ذی شعوبی روشن است که هرگاه علی بن
 ابیطالب با همه فضیلت که خدا و رسول با انفاق هر دو فرزند ربان
 او فرموده اند در طریقه باشد دیگر قول عبد الرحمن بن عوف را
 برگزیند و بقول او سه کس دیگر را هر چند یکی از آنها علی بن ابی
 طالب باشد کشتن بغیر عداوت با علی بن ابیطالب هیچ
 احتمال ندارد سبحان الله این چه عناد و شقاوت و بیجانی
 و ضلالت است که بچند مخالفت سخن مثل عبد الرحمن محمود حکم
 کنند بکشتن علی بن ابیطالب که افضل اهل بیت است و بنابر
 منوات رسول خدا **مسک با** و موجب نجاست همیشه حتی آواز
 و او با خست و نسبتش به بنی نبوت هر وقت بموسی و باب
 مدینه علم رسول خداست و او از قرآن جدا نمیشود و قرآن از او
 جدا نمیشود و بنسب قرآنی نفس خیر المرسلین و ولی امت است
 تر آنکه ایشان امامت را از فروع می دانند پس اگر در قرعی از
 فروع اصحاب رسول خدا که با عقائد آن همه از اهل بهشتند یکدیگر
 مخالفت کنند در سه روز یا پیشتر چنان مستحق قتل شوند زهر کراخی

تمیزی دارد همین فعل شنیع عمر از برای نهایت عداوتش با اهل
 بیت رسول لیلی ظاهر برهانی قاطعست **دیگر** از غزایب شوری
 آنکه جمه و مخالفین انفاق دارند که رسول خدا فرمود لامیره من
 قریش و روایت کرده اند که ابو بکر در روز سفینه باین حدیث
 انصار را از دعوی امامت منع کرد و در کتب معتبره اشیا روایت
 شد که عمر گفت اگر ما را مولای ابی جریفه زنده بود او را خلیفه
 میکردم زیرا که از رسول خدا شنیدم که گفت **اسلمتکم لیسیدیه**
الحب لله و با انفاق همه ساله صد کوز قرین نیست و مخفی نیست
 که هرگاه بجز از رسول خدا مکه گفت ساله خدا را بسیار دوست
 میدارم ساله مستحق خلافت باشد پس اگر من نرضی علی با همه فضیلت
 که عمر از رسول خدا درباره او شنید بود و دانسته بود که خدای
 تعالی او را نفس رسول خود خواند و از اهل بیت مطهر از چشم
 ساخته جز مستحق امامت نباشد و این نیز است بر نهایت
 عداوت عمر **دیگر آنکه** ابن ابی الحدید روایت کرده در شرح کعبه
 در حق اهل شوری و الا گفت رسول خدا از این شش کس را خوی از
 دنیا رفت و بعد از آن که طلحه نزد عمر آمد چون از او زرده بوده
 بواسطه گفتگوی طلحه با ابو بکر را با خلیفه کردن عمر هدایت او
 گفت رسول خدا از تو زرده و غضبت است بود که از دنیا رفت
 بواسطه سخن که در وقت نزول از حجاب از تو صادر شد و بعد از این

روایت کرده از جاحظ که در کتابش گفته و بنابرین دو کلام عمر شافق
 و ابن ظاهر است زیرا که در اول گفته رسول از همدان شنش کس ترا
 رفت و در ثانی گفته که رسول زطلح را فری رفت و ازین اطوار ظاهر
 میشود که حرف عمر کثرت از روی نفس لاهر بود بلکه همیشه بر او
 خواهش خود حرف میزده و بر روایت ابن ابی الحدید از جاحظ سخنی
 که طلحه در حین نزول بحجاب گفته است که جعفر میگوید خبر مرا
 امر کردن بحجاب فداست که خواهد مرد و ما زانوش را نکاح خواهیم
 کرد صاحب ابن سنی با اعتقاد محالفین از اهل جنت است **علاقه**
 و در جمع بن الصحیحین روایت شد از سند عبدالله بن عباس که
 عمر در حین وفات بعبدالله بن عباس گفت ابن جریج و فرعی که از
 می بینی از رهگذر تو و اصحاب تست و الله که مثل آنچه در روی من است
 میداشتم صدق میکردم از ترس عذاب الهی **حافظ ابو نعیم** در
 حلیه الاولیاء روایت کرده با اینضمون که عمر در حین اختصار گفت کاش
 من کوفسندی بودم که مرا کشته بودند و ضعیف مرا بکار و ضعیف فدی
 کرده خورده بودند و فضلش بودم و انسان نمی بودم **و در کتب**
مخالفین روایت شد که **ما من مختصر مختصر لایر معنی**
من الحبه و النار حاصلش آنکه هیچ مختصر نیست که در وقت
 اختصار جای خود را در بهشت یاد و زخ نیندیشد اگر عمر طیفه
 رسول خدا میبود البته جای خود را در بهشت جاودان میدید

ابن جریج واضطراب و اظهار پشیمانی از و نطیهور یعنی آمد

تذکره چهارم در مطهر مخصوص عثمان بن متعبین اخبار سلف ظاهر
 که شیوه عثمان اصلا مشابیهت با طو اراهل چون داشت بلکه همواره
 تشبیه بملوک فرعون و قیصر و محبت از دربانان متعدده قرآن
 دادن و غلامان کمر زین داشتن و در اظهار امور باطل بپروا
 بودن و غیر اینها **و از جمله قبا بچش** آنکه حکم بن ابی المعاص را میند
 باز آورد بعد از آنکه رسول خدا او را بواسطه نهایت شقاوتش از
 مدینه دور کرد و با بر اعتبار او را طردید رسول مینداند و دور
 کرده رسول و هر چند در زمان رسول خدا عثمان در خواست او کرده

ملتش ز بدسول خدا مقبول نیفتاد و هم چنین در زمان ابوبکر
 و عمر دیگر ولید بن عقبه را با نهایت فسق و لایق و فساد ساخت تا
 آنکه اوست پیشنازی کرد و بعد از آنکه نماز صبح را چهار رکعت
 گذارد بمردم گفت دماغ خوشی دارم اگر میخواهید پیشتر از چهار
 رکعت بگذارم و ابن ولید را خدای تعالی فاسق خوانند در آیه
افمن كان فاسقا لا نستونون چنانکه گفته
 گفته اند که مراد از فاسق ولید است و از موسی علی بن ابی طالب
دیگر آنکه عبدالله ابی سرح را که رسول خدا خویش هدر ساخته
 بود و ابی مصرکه و وجه فباختها که از وی ظهور نیامد و بعد از آنکه
 اهل مصر از او شکایتها کردند چیزی نوشت و محمد بن ابی بکر داد و
 با اهل مصر گفت ولایت شما را بجمعه دارم با او بروید و بعد از آن
 نامه عبدالله مذکور نوشت که محمد را با جوی که همراه او نیکتر
 و حقه در مصر حکومت متمکن باش **دیگر آنکه** ابی ذر غفاری را با
 آن جلالت قدر که در تفاق دارند از مدینه بیرون کرد و بیستام فرستاد
 بواسطه آنکه او را از اعمال ناستابسته منع میکرد و اطوار او را بنی
 پسندید و بعد از آن بفرموده عثمان او را از شام بر شتر بفرستاد
 کرده مدینه آوردند پس او را بدین که موضعیست در حوالی
 مدینه و در آنجا تلبیست و نداد ابی فرستاد نادرا آنجا بجز رحمت
 انزوی پیوست **و در کتب معنی و فیهن** روایت شده که رسول

خدا گفت **ما اظلمت الخضر و لا اقلت العبد اصدق لهجة من**
ابی ذر یعنی سایه پنداخت آسمان سبز و بر نداشت زمین تیره
 راست لهجه تیره و صادق القول تر از ابو ذر که برادیکر عبدالله بن
 مسعود را با آن قرب و منزلت که در خدمت رسول خدا داشت
 خندان فرمود زدند که استخوان پهلوش شکست و از همان روز
 بخوار رحمت خوبوست و صحفش را بر زور کشته سوخت **دیگر**
 عمار یا سرافهر بود تا خندان زدند که فقی بهم رسانند سیدنا را غی
 بودن عمار از کارهای نامشروع او و حال آنکه همه بر علون بن عمار
 نزد رسول خدا اعتراضات اند **روایت** کرده اند که مدعی سانی
 و حاکم که رسول خدا گفت **الجنة تشاقق الى ثلثة علی و عمار و بلال**
 دیگران از مدینه را که رسول خدا همه مسلمانان بخشید بود
 ببرد مروان ابن حکم داد و چراگاه حوالی مدینه را که مشترک
 بود میان مسلمانان از برای خریدن حیوانات مخصوص خود
 امیه کرد ایند و نگذاشت تا مواش دیگران از آن بهره مند شوند
دیگر آنکه مال مسلمانان را هر بخوبیشان خود میداد چنانکه
 بچهارده اماد خود چهار صد دینار زر سرخ داد و حکم بن ابی العاص
 در یکبار دویست هزار درهم داد **و بر روایت** ابن ابی الحدید و غیره
 مروان بن حکم را در کیوت تمام خمس زمینیه داد و عبدالله
 سرخ را تمام غنایم که از فتح افریقه بدست آمد بخشید و همگیس را

با او شریک نکرد و ابو موسی اشعری موال بسیاری از عراف
 آورده هر را بخویشان خود قسمت نمود **دیگر آنکه** در سفر چهار
 رکعت نماز گذارد و حال آنکه بر روایت کتب صحیح ایشان رسول
 خدا و ابو بکر و عمر و عثمان خویش در اول خلافت دو رکعت
 کردند **حمیدی** در جمع بن الصحیحین روایت کرده از مسند
 عبدالله بن عمر که گفت نماز گذارد رسول خدا با ما نماز مسافر
 در منی و غیره دو رکعت و همچنین ابو بکر و عمر و عثمان نیز در اول
 خلافت چنین کرده و بعد از آن عثمان چهار رکعت کرد دیگر روای
 کرده در مسند عبدالله بن مسعود از عبدالرحمن بن زید که گفت
 نماز کرد عثمان در منی چهار رکعت و چون بعد از آن مسعوده
 گفتند عبدالله بن مسعود گفت من با رسول خدا و ابو بکر و عمر دو
 رکعت کردم دیگر در جمع بن الصحیحین از متفق علیه بخاری مسلم
 روایت کرده در مسند ابن عباس که فرمود رسول خدا نماز در سفر
 دو رکعت است و در حضر چهار رکعت **از مسلم** نیز روایت
 است بسا لک بهمین مضمون روایت شده **دیگر آنکه** امر کرد بر جم
 زنی که در شش ماه فرزندان آورده بود پس علی بن ابیطالب و راز
 غلطش گاه کرد چنانکه عمر را درین امر گاه کردند **روایت**
 کرده مسلم با اسناد در صحیحش در تفسیر سوره احقاف که زینب و
 و بعد از شش ماه زانید و چون خبر عثمان رسید و او امر بر جم کرد

پس علی بن ابیطالب علیه الصلو و السلام نزد عثمان آمد و گفت
 خدای تعالی در قرآن مجید فرموده **و حملوه و فضالثلثون شهرا**
 و نیز گفته **و فضاله فی عامین** پس ازین اخلاص کرد دیگر آنکه حد
 شرعی بجای آورد نسبت باین عمر که هر مردان حاکم او از راهب
 از شرف اسلام بفرج کشت و هم چنین نسبت بولید بن عقبه
 حد شرعی بجز بجای آورد و اطلاع بر جمیع قبایله ای او از کتب آ
 سیر ظاهر میشد و لهذا بهمین گفته نمود مجلس آنکه انما فی قباح
 از وظاهر شد که جمیع مهاجر و انصار بقتلش اتفاق کردند و از پس
 از وفات رضی بودند تا سده روز افتاده بود و کسی او را مدفون نمیشد
و روایت و اقدی بغیر از مروان و سه کس از غلامانش کی حیوانه
 حاضر نشد و آن چهار کس را نیز مردم بسنگ از سر جنازه او دور
 کردند عجیبست از مخالفین که بحد قول عبدالرحمن بن عوف **خلا**
 عثمان را حرمیدانند و اطاعتش را واجب با جماع صحابه بقتل عثمان
 او را واجب القتل و معزول از خلافت میدانند بلکه او را بی گناه
 و مظلوم میدانند و مع هذا هم صحابه را که در قتل عثمان شریک
 بودند و هم آنکه طلب خون عثمان کردند و جمعی کثیر از صحابه را
 کشتند نزد ایشان **مساب اندا اصل با زدهم** در ذکر این از کلام
 حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب عم کرد است بر بطلان خلا
 خلفای ثلثه از کتاب نهج البلاغه که منواتراست نزد او باب

تنبه و تمام کلام درین اصل در دو توضیح بوضوح می نویسد
توضیح اول بدانکه در خطب و کتایب آنحضرت نگاه
از خلفا و اظهار غضب خلافت و ظلم بر اهل بیت رسالت صریحا
و کاتبه بسیار است و از آنچه در تصریح دارد بر خبی که در خورد کتایب
این مختصر باشد مذکور میشود و چون تمام فقرات را بغیر فقرات
کردن لفظا باللفظی بقدری و تاخیر ترجمه را از سلاسته محاوره
فرس بیرون میبرد بنا برین بسیار مطلب حاصل کلام اگر کفا
مینماید از آنچه در بعضی از خطب فرموده **این الذين زعموا**
انهم لم یسبحون فی العلم دوننا کذباً و غیباً علینا
ان رفعا الله و وضعهم و اذنا و امرنا حاصلش آنکه کجا انداختند
که خود را از آنچه در علم میدانستند از روی دروغ و ظلم کردن بر ما
بجهت برداشتن خدای تعالی ما را و فرود گذاشتن ایشان از اولاد
کردن خدا ما را در زمره اوصیا و ائمه و بیرون کردن آنها از زمین
فرزیه جلیل بناست **عیطی الهدی یتجلی العمه** بما خواسته میشود
هدایت و مباحثه و دینود روشنی از کوری که مایه جهالت
ان الایة عز سوانی هذا الجن من نبی هاشم لا یصلح علی سلوهم
ولا یصلح الولاة لقیوم بدستی که امامان و اوصیای پیغمبر خیر الزمان
نشاند شده اند درین بطن از هاشم یعنی ابوطالب مراد آنکه فقیه
از من و اولادم خدای تعالی بیکری که امت سکرده است ولایت و

و امامت پیغمبر خیر الزمان را و زمیند نیست بر غیر او و اولاد ابوطالب
و غیر ایشان که صلاحیت و استحقاق بن منزله جلیل القدر
نداشند و نخواهد داشت و در بعضی دیگر فرموده **ولا تقیاس**
بال محمد ص من هذه الامة احد و لا یسوی بهم من جریب
لغنتهم علیهم ابراهیم اساس الدین و عماد الیقین یعنی
سخنید نمیشود با محمد احدی از ائمه و بر او بر کرده نمیشود
با ایشان آنکسی که همیشه جاری شد لغنتهای ایشان بر او
زیرا که تمام صحابه را شاد و هدایت و عزت و اعتبار و دولت
بر سیمه دوستی پیغمبر و اول پیغمبر یافتند خبیا که ظاهر است **الیهم**
بفی العالی بهم یلحق التالی با ایشان رجوع میکند هر فرط
کنند درین و در گذرین از طریق مستقیم و با ایشان ملتزم میشود
هر و پس مانند در درین حاصل آنکه باز گشت همه در آمدن و هدایت
با ایشان است **و هم خصائص خیر الولاة و فیهم الوصیة و الوارث**
هر ایشان است خصایص ولایت و امامت از عالم بودن با احکام
الهی و عصمت و سایر صفات کمالیه و در ایشان است وصیة
و وراثت پیغمبر هم از راه استحقاق خلق و هم از راه نص خدا و
الان اذ رجع الحق الی اهله و نقل المنفله الحال ان زمانی
که حق را جمع شد با هاشم یعنی مستحقش و این زمان وقتی است
که نقل کرده شد حق بحمل و ما وای خودش حاصلش آنکه پیش

ازین دیگران بخلاف حق متصدیما خلافت بودند لاجال که
 دست آنها از غضب منزله کوفاه شد حق هم که خود قرار گرفت
 و در بعضی دیگر فرموده **فاما مضمی صلی الله علیه و آله شایع المسلمین**
الامر من بعدی یعنی خود در گذشت رسول خدا نزع کردند مسلمانان
 در امر امامت بعد از آنحضرت **فوالله ما کان یلفی نبی روعی ولا**
یحضر علی بانی ان العرب ترجع هذا الامر من بعدی صلی الله علیه
واله عن اهل بیته ولا انتم مضمی معنی خدا قسم که انداخته
 نمیشد در دل و خطور نمیکرد در خاطر که عربان بیرون برند
 این امر را بعد از پیغمبر خدا از اهل بیتش و دور کنند باشند
 خلافت ما از من حاصلش انکه با نهایت استحقاق و موقرب
 منزله من نسبت بحضرت پیغمبر کثرت بصوص و افعه در باطن
 و مکرر تعیین نمودن پیغمبر را از برای این امر و مهمه ایشان خبر
 دادن دیگر احتمال این راه نمیدادم که عربان من در گذرند و دیگر
 بغیر حق خلیفه رسول خدا و اولی تصرف در امت دانند **فما**
راعنی الا ابتیال الناس علی فلان سبأ یعونه سپاه از نداشت
 مرا از طلب حق خود عنبر از همی راوردن مردم برای بگرو سبعت کرد
 با و فامسکت سیدی حق ربیت را رجعت الناس قد رجعت
 عن الاسلام **یدعون الی الحق** دین محمد پس نگاه داشتند دست
 خود را تا انکه دیدم که برگشتند مردم از دین اسلام و مرتد شدند

و میخواهند مردم را با موری چند که موجب ابطال و زوال این
 عهد بود **فثبتت ان لا یضلوا لاسلام و اهله ان اری فی**
ثلمنا او هدمنا انکه المصدیبه به علی اعظم من قوت
ولا یتکم پس ترسیدم که اگر یاری نکتم اسلام و اهل اسلام را
 به بنم در اسلام رخنایا و برایی که سخت تر باشد مصیبت آن
 بر من از امیرا ولی تصرف نبودن در شما حاصلش انکه بعد
 غضب خلافت باعث ارشاد دادن من ازهارا و معاونت
 در دین کردن و رایهای صواب با ایشان نمودن ان بود که اگر
 نمیکردم دین محمد با لکلیه بر طرف میشد بشو و جهالت و
 ضلالت آنها و در بعضی دیگر در بیان حالات اهل بیت
 فرموده **هم موضع شمس و بحاء امر و عیبه علمه و مؤهل حکمه**
و کرموف کینه و جبال دینه بهم و اقامه الحبا ظهیر یعنی
 ال محمدند محل اسرار نبوی و ملجاء امور او و صندوق دانند او
 و مرجع حکم او و مخزن کلماتهای او از قران و عین و کوههای
 دین او بند که نگاه میدارند دین او را از تزلزل بر هم خوردن
 بادیش از راست شدن کجی پشتین و در بعضی دیگر فرموده **من شیخ**
الشیوخ و محط الرساله و مختلف الملائکه و معاذن
العلم و نیا بیع الحکم کما صبرا و محبتنا نینظر الرحمة و عدونا
و من بغضنا نینظر السطوع ما هم شیخ نبوت و جایگاه فرق

امدن رسالت تجرید و محل آمدن ملائکه و معدنهای انبیا
 و چشمهای حکمتها یاری کنند و دوست ماست نظر حق
 و دشمن ماست غضب الهی در بعضی دیگر فرموده **قد حانوا**
بجار الفتن و اخذوا البدع دون السنن و زوال المومنون
و بطوق الضالون و تحقیق که خوض کردند مخالفین در دریا قاف
 فتنه و فکر کشند بدعت و ضلالت را و اگدا شدند سنتها
 پیغمبر خدا را و منقبض شدند مومنان و ناطق شدند روع
 گویان که راه **مخرب الشعاب و الاحباب و الحزینة و الابواب**
 ما تم که از نهایت قرب و نزدیکی چنانچه رسول خدا ایم و یاران
 و خازنان اسرار و ائمه و درهای شیخ علم و حکمت او هم چنانکه خدا
 صحیح نامدنبه العلم و علی بابها ازان خبر داده **ولا یوتی البیت**
الا من ابوابها فلیتاهما من غیر ابوابها سیرا و یخاها
 مناسب نیست در آمدن مکر از راه در خانه و هر که از غیر راه در
 بخانه در آید و وارد زد نامید اند **و در بعضی** دیگر در جواب
 بعضی از اهل احباب که از آنجا پرسید که از چه رو منع کردند قوتها
 از خلافت و حال آنکه شما سزاوار ترید باین امر فرموده **شحت**
علیها نفوس قوم شحت عنها نفوس احرین و الحکم الله
و المعود الی القیامة بجایی حسد و روزیدند بر امر خلافت
 نفسهای حسدیه جمعی و جوته روی کرده در گذشتند از نزاع در

برای مصلحت بر هم نخوردن دین و مملکت نفوس شریفه جمعی دیگر
 و حکم کنند بعد از میان ما و ایشان خدای تعالی است
 و باز گشت با و است روز قیامت در بعضی دیگر فرموده **وقالک**
قایل انک یا بن ابی طالب علی هذا الامر یضرب گفت بمن ^{نزد}
 یعنی عمه ای بن ابی طالب بدستی که تو جریبی بر امر خلافت
 و بسیار میخوردی که خلیفه باشی **فقلت بل انتم والله احرص**
والعهد وانا احرص اقرب پس گفتم در جواب که شما حریص تر
 و دور ترید و من مخصوص تر و نزدیک ترم **و انما طلبت حقا**
لی و انتم تحلون بینی و بین حقی و تضر بون و جمعی و نه و خیر من
 نیست که من طلب کردم خود را و شما حایل شداید میان
 من و میان حق و در دست رد میزنید بر روی من فلما فرغته
 بالحقه هت لا یدری ما یجینی پس چون کوش زد او کردم محبة
 و برهان از خود آمد از غفلت و ندانست که چه جواب دهد **اللهم**
ان یتستعد بک علی قرش خدا یا من باری میخوام از تو بر قبله
 قرش فانه تم قطع عوارجمی و صغیرا عظیم و منزلی و اجعوا علی
من از عینی امراهوی بواسطه انکار ایشان بریدند خوشی و
 نزدیکی را و خوردند شمرند در بنیه عظیم مرا و اتفاق کردند در مناز
 بامن در رمی که ان خونست **و در بعضی از خطب** بعد از
 انجین دعائی فرموده که **فقطرت فاذا السین فی راقده و لادانت**

وَأَمَّا عِدَّةَ الْأَهْلِ بِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمُنْتَهَى پس نظر
 کرده دیدم که در آن هنگام مرا نیز یاری دهند و نیز از آن
 و دفع کنند شری و نه همی که تقویت من کند مگر اهل بیت
 من پس باز داشتم ایشانرا از لاله و کشته شدن در راه من
 و در بعضی از خطب **جنبر فرموده که فظرت فاذا ليس
 معين الا اهل بي فضنت بهم عن الموت** و در بعضی دیگر
 فرموده **فوالله ما زالت مد فوجا عن حتى مستأثر اعلی مد
 قبض رسول الله ص حتى يوم الناس هذا** بخدا قسم که همیشه
 من ممنوع بوده ام از حق خودم و بمن نگذاشته اند حق مرا و کرده
 شد بر من ناقابل از وقتی که قبض کرده شد روح مطهر رسول
 خدا تا امروز دیگر در بعضی از خطب **خشنیده کرده حال خود را
 نسبت بمنافقتین زمان خود بحال موسی نسبت بفرعون و ابنا
 و فرموده لم يوحس موسى حيفته على نفسه بل اشفق من
 غلبة الجهال و دول الضلال** حاصل آنکه همچنانکه آن خونی
 که موسی در خود یافت در هنگامی که ظاهر ساخند محرم اعمال
 خود را خبا نکه کلام ربانی از آن خیز داده نه خوف بود بر هلاک
 نفس بلکه خوف کرد و ترسید از غلبه جهال و دولتهاي اهل
 ضلال که مباد مردم فریب این امور باطل و اسباب دشوئی خورد
 ایمان بنا و رند من نیز که با عاصبان خلافت نزاع نکردم و در طلب

حق خود با ایشان کاری نیک و حبال زبسانیدم نزار ترس جان
 بود بلکه از ترس آن بود که مباد مردم بواسطه اضلال این جاهلان
 و فریفته شدن برخارفت دنیوی بجایه از دین بیکانه شوند و در
 بعضی دیگر فرموده **قد طلع طالع و لمع لامع و لاح لاج و اعتدل
 ماثل و استبدل الله بقوم قوم ما یعنی طلوع کرد طلوع کنند و
 درخشید و درخشند و تابید تا بنین و راست شد کج شده
 و تبدیل کرد خدای تعالی که و بی باطل را با اهل حق اینهمه کتاب است
 از روال خلافت تا حق دیگران و تابید و خورشید هدایت و عدل
 انحضرت بر عالمیان و اشظنا الغر الشطار المحرب المطر و اشطار
 کردش روزگار کشید به مثل اشطار محطرسین باز از ناخوشی که
 خود فر کردت **انما الامم قوم الله على خلقه و عرفاه على
 عباده لا يدخل الجنة الا من عرفه و عرفه و لا يدخل
 النار الا من انكره و انكره** حرامین نیست که امامان اینست
 با مرخدای برافریدگان او و عارفان او نید که خاکند بر بندگان
 او تا بوسیله ایشان بندگان پروردگار خود را بشناسند و اول
 در بهشت نمیشود مگر کسی که دشمنان او بشناسد و ایشان او را
 و داخل نمیشود در دوزخ مگر کسی که منکر باشد ایشانرا و ایشان
 او را خبا نکه رسول خدا فرموده **مر مات و لم يعرف امام زمانه
 مات ميتة جاهلية** حاصل آنکه مژدین کسانی اند که از جانب**

باین مرتبه فایز گشته اند و خدای تعالی ایشان را بر کزین از برای
 هدایت و ارشاد عباد و ان مرتبه با ایشان از رانی داشته
 که شناخت ایشان موجب بهفتست و انکار ایشان موجب
 دوزخ نذر جاهل فرومایه را که خلق بواسطه جلب نفع و تحصیل
 مآوات دنیوی بر خود امیر سازند دیگر در خطبه مشهوره بشفیه
 فرموده که **ما والله لقد قمصها ابن ابی مخنفه و انه یعلم ان**
محل سینه محل القطب من الحجی در بعضی از نسخ بدل ابن لینه
 مخافه اخوتم واقع شد باعتبار آنکه ابو بکر از قبله نیست یعنی
 آگاه باش بخدا قسم که پوشید ابن ابی مخافه جاهل خلافت را و
 بدستی که او میدانست که نسبت من بخلافت مثل نسبت
 قطبیت بسنگ آسیا یعنی او میدانست که همچنانکه سنگ آسیا
 وجود آن میلی که در میان دارد که درش نمیکنند و تیر است خلافت
 نیز وقتی که با من نباشد انقطاعش موافق عدالت و حکم پیغمبر
 نخواهد بود مع هذا جستم از حق پوشید و بغیر استحقاقی متصدک
 این امر شد **بنجد ز علی السیل الایر فی الی الطیر** فرموده ازین
 سیل علوم و بلند عیش شود بسوی من بریند این کالیه است
 از بلندی مرتبه و رفعت شان یعنی کوه قدر و منزلت من این
 مقدار بلند است که مرغ بسوی او پرواز نتواند کرد **فندلت**
دونها نقویا و طویت عنها الشیخ پس بر دوش انداختم جاوه صبر را

و بهار منی کردم از خلافت و طفت ز نای بر این اصول
بید جبار و اصاب علی طحیه عمیه بهر منیها البکر و البتیب
فیها الصغر و یکدیج مؤمن حتی یلقی به لیسر استیاد من فکر
 میانه آنکه جمله کم بدست برین یعنی بی معاون با صی که هم بر بری
 سیاه بسیار بین یعنی زمان خلافت بناحق ابو بکر که از کار می رود
 هرگز که در آن بسبب تیرگی ضلالت و پیرمیشود در آن هرگز
 و مستفقت و از او میکشید مؤمن تا وقتی که ملاقات کند پروردگار
 خود را فرستیان الصبر علی هانا اجمی پس بدیدم که صبر بر مصیبت
 سزاوار تر است **فضیبت و فی العین فدری فی الخلق شیخه**
 پس صبر کردم در حال آنکه در چشم خاسته بود و در حلقه غصه
 کرده شد چون استخوان کبابه است از آلم و ناسف بر ضایع شد
 دین پیغمبر بسبب متصرف شدن ابو بکر خلافت را **حتی مضی الاو**
لسبله فاد ابیها الی فلان هبت تا آنکه در گذشت و بر او خود
 رفت غاصب اول پس ساینده خلافت را در تلاقی آنکه در سابقه
 ایام با او بیعت کرده بود و در نقیام آنحضرت سعری از اعشی مثل
 آورده بعد از آن فرموده **فیا عجباً اپنا هو یستقبلها فی**
حیاته از عقدها الاخر بعد وفاته بسبب آنکه وقتی در زمان
 حیات خود از مردم درخواست میکرد که مرا و گذارند که من بهتر
 از شما نیستم و علی در میان شماست و زمانی دیگر خلافت را معین کرد

از برای دیگری که بعد از وفاتش خلیفه او باشد و این سخن از
 ابوبکر منقول علی است و در کتب معتبره مخالفین مذکور است
 چنانکه اشاره شد بان در باب مطاعن ابوبکر شد ما نشتر
 اضرعها ضرع در اصل عبارتست از دستپتان شتر خواه در
 نای پیش و خواه آن دو تایی بگردد شتر ضرع قسمت کردن فایده
 و نفع حاصل از ضرع است و مراد در اینجا انبساط است که بسیار محکم
 شد قسمت کردن این دو کس فایده و نفع خلافت را **فرضیهها**
فی حوزة حشنة بغلط کلمها و بخشش مستها و بکثرة البشار
والاعتناء منها پس جای داد ابوبکر خلافت را در وادی ظهور
 یعنی عم که علیظ بود جرات حاصل از سخنان درشت او و
 موزی بود امنش با او از رهگذر نبشت خوئی و در شقی او بسیار
 بود لغزیدیش در مسائل و عذر گفتنش از آنها **فانصا جها که اکب**
الصعبه ان شوطها حرم وان اسلس لها تقم پس همراه او
 مثل سواران فاسر کشیدست که اگر مهارش را باز بیکشد شکافته
 میشود پشتر و اگر بست میکند سب در می آورد سوار را **فرضی**
الناس لعمر الله بجنط و شماس و تلون و اعراض پس بنتم
 بیقایی خدا که متبلا شد ندم مردم بسلولک در غزیه راست
 و نفرت زطر فیصوابا و غیرت باطل **فرضیه علی طول**
المدح و شد المنة حتى ذامضی سبيله جعلها فی جماعه

ذم ابنی احمدم فیا لله و للشوری منی اغراض الربیب فی مع الاو
منهم حتى صرت اقرن الی هذا النظایر پس صبر کردم بردار
 مدت و بسیاری محنت تا آنکه چون در گذشت کرد این خلافت را
 در جاعتی و کانش آنکه من یکی از انجم اعتم پس از برای خدا که نظر
 کنید در شوری و بیدینید که چگونه طاری شد در منزل من مشک
 و شمشیرها اول ایشان تا آنکه در بدم مقرون با مثال این گروه
 چون مجلی از قصه شوری در مطاعن چهار مذکور شد لهذا در
 مقام متعرض نگردید **لکن اسفقت اذ اسفوا و طربا اظادوا**
فضعی جل منهم لضعف مال الاخر لضعف مع هن و هن لیکر
 من از برای ای تمام حجه با ایشان در و شی و بلند پروازی و وقت
 کردم پس محرف شد از من مردی از ایشان بواسطه حسدی که
 با من داشت یعنی سعد بن ابی قاص و میل کرد دیگری از برای
 داما دی چیزی چند دیگر مثل عناد و حسد و مراد عبدالرحمن
 بن عوفست که ام کلثوم را خواهر مادری عثمان زن او بود حاصل
 بسبب غرضهای شیخ دینوی و بدیهیای نفسانی با من همراهی کرد
الی ان قامنا لث القوم نانی اخصینه بن مشابه و معتلفه
 تا آنکه برخاست سپهر قوم یعنی عثمان و مخالفت نبشت حال آنکه
 که مثل شتر سیر خورده بلند کنند بود زیر بغل و تهی گاه خود را
 که میان موضع سر کین و موضع خلف اوست این مثلست از برای

تکرو افتخار و قاموا معه بنوا سبه **بعضهم مال الله خضم الابل**
بنه الربيع و برخواستند پسران پدر او یعنی اقربای او و میخوردند
 مال خنایرا سبدهایان مثل خوردن شترکاه بهاری را **الی ان**
انکث قتله واجهر علی عمه و کتب بر بطنه تا آنکه کتاب
 باز داد ز سیمان تاب خورده او و واجب ساخت بر او قتل
 او را عملی ناشایسته و بد را آورد او را شکم خواری و اسراف
 در خوردن مال الله بعد از ذکر چند سطر که اشاره کرده به بیعت
 مردم با آنحضرت و برکت تن غایبه و طلوع وزیر و معویه و خواجه
 فرموده **کانهم لم یسمعوا الله سبحان یقول تلك العار الاخره**
جعلها للذین لا یریدون علوق فی الارض و لافساد و العا
للمتقین کویا انانی که غضب خلافت کرده اند و انانی که از من بر
 کشند نشینند اند کلام خدا را که فرموده این سرای خیره را میکوه آ
 از برای نکسانی اراده نمیکند سرکشی و فساد را در روی زمین
 و عاقبت از برای متقیان است یعنی در آخر حال متقیان است
 نه حال طالبان ریاست دنیا و مفسدان **بلی و الله لقد سمعوها**
و عوها و لکنهم حلین الدنیا فی عنینهم و ان اقم برجمها
 بلی بخدا قسم که شنیده اند بیهوشی را و یاد گرفتند لیکن آنرا ست و نیا
 آمدند بسیار در جیمهای ایشان و خوش آمدن ایشان از زینت دنیا
تپه پوشیدن نیست بر او باب فطانت که از آنچنان بر خطبه

خطب دیگر تحریر یافت متعین و مخبر و باهل هدایت میشود و بطول
 خلافت خلفای ثلثه زیرا که مقتضای ایات و احادیث و اخبار
 و حالات آنحضرت و اتفاق جمیع مسلمین ذمه آنحضرت از کذب
 و بهتان میراست و هر یک از مذکور است بر ظلم و غضب خلفای
 ثلثه و اختصاص منزلت خلافت و ولایت باهل بیت رسول خدا
 و عدم قابلیت غیر ایشان دلالت قطع دارد و کجایش احتمال دیگرند
و ان ابی الحدید در شرحش بر پنج ابلاغه چون همه جا اختلاف
 کرده که این خطب از حضرت امیرالمومنین است و دانسته که اینها را
 از کتاب جمعی در زمان آنحضرت نوشته اند بطریق یواز نقل
 کرده اند و بالفعل در کتب و رسائل اکثر مستقدمین ایشان موجود
 لهذا در امثال این مواضع نهایت کوشش در تکلفات و هفتا
 بجای آورده و حاصل همه را این را جمع میشود که در حضرت با نظر بار
 باطل بودن خلافت ایشان بنوده بلکه مرادش اظهار ترک است
 یعنی عرض آنحضرت آن بود که بیان نماید که هر چند آنها خلیفه
 و امام بجز بودند لیکن من اولیای ایشان بودم اگر چه و اگر داشته
 بودند بهتر بود و هر ذی شعوری میداند که از کلام آنحضرت آنچه
 تحریر یافته بغیر از عدم اسحقاق دیگران و غضب منزلت امامت
 پیغمبر خیر الزمان دیگر چیزی مفهومی نمیشود در واقع هرگاه خلافت
 ایشان موافق رضای خدا و رسول بوده باشد دیگر چه احتمال دارد

که امیرالمومنین با آن مرتبه اخلاص و عبودیت و عصمت که همواره
 رضای و محو رضای خدا و رسول بوده از امر موافق رضای خدا
 و رسول اینهمه شکایت و اظهار ناراضامندی نماید و خلفای مجتهد
 بظلم و ضلالت وجهالت نسبت دهد کدام بی بصیرت
 بخون میزند که امر موافق رضای خدا و رسول بر حضرت رضی
 علی ناکویر باشد و در نظر او پسندین نیاید انقسم امور نسبت
 با حضرت اذن بهتان عظیم و کفر صریحست و در بعضی از خطب
 فرموده **حتى اذا قبض الله رسول رجوع قوم على الاعقاب**
وغالتم السبل تا آنکه چون قبض کرد خدای تعالی روح رسول
 خود را برگشتند جمعی بر پاشنه های خود یعنی همان کفزی که در
 اول دستند بازگشت کردند بر پشهائی که خطور کرد در خاطر
 ایشان **وانكوا على الولايج و واصلوا عجز الرحم** اعتماد کردند بر
 امرنا صواب که در خاطر ایشان خطور کرد و پیوستند بغیر قرآبی
 پیغمبر و السبب الذی امروا به و دوری کردند از وسیله
 بخانی که مامور شده بودند بعبودت و یعنی اهل بیت رسول خدا
 چنانکه سابقا در این **قال الاستلکم علیه جمل الا المودة فی الفری**
خبر یاریت و نفلوا النبأ عن رضی اساسه فبوق فی غیر وضعه
 نفل کردند بنهارا از اصل و بنیاد استوارش و بنا کردند از ازا و غیر
 موصنی که الا یق ان بود کجا بر است تا آنکه خلافت را کحق اهل بیت

از برای ناستحق میکانه ثابت کردند **معادن کل حظیة و انبا**
کل ضارب فی عجرة آنها معدن خطا و نگاه اندودرهای ایشان
 هرگز راه فرورفتند در ضلالت و گمراهی اند **قد باد و فی الحین و در هلا**
فی السکرة علی سنن من ال فرعون تحقیق کردند رفتند در وادی
 حیرانی و سرگردانی و غافل شدند و فراموش کردند درستی و
 گمراهی و جهل از بیدی عاقبت بر طریقی فرعون که همواره در کفر
 و ظلم بسر سپردند و هیچگونه اندیشه روزی با خواست نمیکردند
ابن ابی الحدید در تاویل این کلام صدق استظار چنین گفته اند
 از این جماعت گروهی انداز دشمنان انحضرت که بعد از زمان خلفای
 ثلاثه در صفین با انحضرت محاربه کردند مثل عمرو بن عاص و مغیره
 بن شعبه و مروان بن حکم و ولید بن عقبه و عبدالله بن زبیر و
 سعید بن عاص و امثال اینها و از پس تکلیفات بکار برده در آخر خود
 عذر میگویند که باعث بر تاویل و حمل کردن ما کلام امیرالمومنین را
 بر خلاف متبادر نیست که مقتضی برزگی و منصب عظیم و دین
 فخر انحضرت حشیم بپوشیدن و در گذارستن است از انچه سابقا
 نظمو بر آمد از پیشینیان لیکن مستور نیست بر هر که اندک و فوی
 دارد از دستور محاربه و روش مکالمه که هرگاه انحضرت بفرماید که
 وقتی که با ما الهی سول خدا مقبوض شد جمعی باز پس رفتند و گمراه
 شدند و همو ان مغلوب و منکوب و گمرازان بودند انحضرت کجا

و غیر خطاست **توضیح دوم در ازاله وهم** جمعی از جهال غیر تابع
از غایت اضطراب میگویند ما قبول نداریم که خطبه شمشق است
حضرت ما می باشد شاید از استید رضی گفته و بنام حضرت شمشق
داده باشد و بر اهل بصیرت مستور نیست که این سخن باوه
و افتر است زیرا که این خطبه را بزکان ایشان در کتب معتبره
خود نقل کرده اند مثل ابوعلی جیانی و ابوالقاسم بلخی و بلغا
و فضیای صاحب تتبع و تخریج الفین بقره کرده اند که این خطبه
از امیرالمومنین است و اعتراف نموده اند که نسخ چند دیده اند که
مدتها پیش از تولد سید رضی نوشته بودند **روایت کرده**
ابن ابی الحدید در شرحش از استادش شیخ مصدق واسطی که از
علمای معتبر اهل سنت است و چنین گفته که حکایت کرده از برای
من شیخ من ابوالحسین صدق واسطی سنه ثلث و ستمایه و گفت
در وقتی که خواندم این خطبه را بر ابی محمد عبدالله بن احمد معروف
با بن خشاب با و گفتم چه میگوئی درین خطبه یا بر علی نسبت باشد
گفت نه بخدا قسم که میدانی بقیه این که این خطبه کلام آنحضرت است
همچنانکه میدانی که تو مصدق می صدق گفته که من گفته جمعی از مردم
میگویند کلام رضی است پس این خشاب گفت رضی را و غیر رضی را
این قدر از کجاست که نتوانند با این اسلوب سخن کرده تحقیق کرده
شد بر بسیاری رضی شناختیم طرز و طریقها و دانستند نادر با این

کلام اصلا بعد از آن ابن خشاب گفت والله که من دیدم این خطبه
در چند کتاب که تصنیف شده بود پیش از وجود رضی بدو صد سال
و بخدا قسم که با فیم من این خطبه را بخطی چند که میشناختم من خطها
که حفظ کدام یک از علما و اهل ادب عیدیت است که پیش از وجود
شدن ابواحمد پدر رضی نوشته بودند بعد ازین ابن ابی الحدید
گفته تحقیق که من دیدم بسیاری ازین خطبه در کتاب ابی جعفر
بن فته که یکی از متکلمین امامیه است و آن کتاب ششم و راست
بکتاب انصاف و بود ابو جعفر از شاگردان ابی القاسم بلخی که فوت
شد پیش از تولد رضی تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید و
ارباب دانش مخفی نیست تتبع و تخریج و ظهور این خشاب و ابی القاسم
بلخی و ابن ابی الحدید و مصدق واسطی که هر زینش و اهل
خلافت و مقتدایان ایشانند **روایت کرده** سید جلیل بحر
سید جعفر الدین بن طاووس در طرائف باین مضمون که من دیدم
این خطبه را که روایت شده بود از ابن عباس در کتابی آنکس
مخالفین که رساست بمعانی الاخبار و نوشته شده بود در سنه
احدی و ثلثین و ثلث مایه و شرح کرده بود این خطبه را در کتاب
مذکور حسن بن عبدالله عسکری صاحب کتاب و اعظ و زو
که از جمله روای مخالفین است و محققست که سید جعفر در سنه
سبع و خمین و ثلثه متولد شد چنانکه تصریح کرده بان ابن ابی

الحدید در اول شرح منبع البلاغین کتاب مذکور است و هشت
 سال پیش از تولد سید رضی نوشته شد باشد **و شیخ الموحّد**
ابن مبین شارح منبع البلاغین نیز روایت کرده که من دیدم نسخه
 این خطبه را که بران بود خط ابن الفرات که وزیر مقتدر بالله
 بود پیش از تولد سید رضی بنیاده از انقضت سال و بعد از آن
 گفته که آنچه برون من غالب است اینست که آن نسخه پیش از تولد
 ابن الفرات نوشته شده بود **و از کلام صاحب قاموس**
 نیز اعتراف بر بودن این خطبه از امیر المؤمنین ظاهر میشود زیرا
 که نسبت داده اثر باب حضرت بعد از تفسیر کردن شمشیر به
 سبله مشرک در وقت مستی بیرون می آورد از دهان و چنین
 گفته که خطبه شمشیر علوی را برای این شمشیر قید میکنند
 که ابن عباس در خواست کرد و گفت کاش با تمام میرسانیدی
 مقاله خود را حضرت فرمود یا بن عباس هر هفت آنک شمشیر
 هدایت تفریق تا اینجا بود مضمون کلام صاحب قاموس و
 با عین تمام گذشتن حضرت خطبه را بجای می رسانید که الحال
 در منبع البلاغین آخر خطبه است شخصی برخواست از اهل بلد و
 کتابی بدست حضرت داد حضرت او را گرفت بخواندن کتابت شعور
 شد و بعد از فراغ از خواندن کتابت بن عباس التماس تمام خطبه
 کرد حضرت در جوابش فرمود یا بن عباس تلك شمشیر قد هدیت

تفریق و حاصل معنی این کلام اینست که ای ابن عباس رفت
 آنچه بدی آن حالتی بود که مثل شمشیر شد در خوشی وقت
 بحکمت آمد صوتی عزیز از آن ظاهر گشت و بعد از آن ساکت شد
و شیخ ابن ابرجزری در نهان بنیاد آن بود این خطبه
 از حضرت کرده زیرا که در بیان معنی لفظ شمشیر با اینضمون گفته
 که و از آنجمله است حدیث علی علیه السلام در خطبه که از دست تلك شمشیر
 هدایت تفریق و نیز بیان از فقرات این خطبه را در مواضع متفرقه
 از آن کتاب ذکر کرده چنانکه در مواضع بیان معنی اشتقاق گفته
 حدیث علی علیه السلام است آن اشتقاق امر و این فقره را حضرت در خطبه
 مذکوره در مدامت عمر گفته چنانکه گذشت و نیز در مواضع بیان
 معنی سفت گفته و از آنجمله است حدیث علی علیه السلام که سفت اذ اسفل
 و این فقره را حضرت در خطبه مذکور در ذکر توری فرموده و همچنین
 در مواضع بیان معنی سفت گفته و از آنجمله است حدیث علی علیه السلام
 حصینه و در مواضع بیان معنی نیشل گفته و در حدیث علی علیه السلام
 بن نیشله و معنی و در مواضع بیان معنی خضم گفته که در حدیث
 علی علیه السلام واقع است فقام بنوا بیه **مضمون ما لا لله خصم الا لله**
نبتة الربیع و این فقرات را حضرت در خطبه مذکور در مدامت
 عثمان فرموده چنانکه بخوبی یافت و نیز در مواضع بیان معنی زبرج
 گفته در حدیث علی علیه السلام است **حلیت الدینا فی اعینهم و اراهم زجرا**

و این فقره را آنحضرت در اخرا این خطبه فرموده و بر من تبع خیر است
 نسبت که فقرات مذکوره و در خطبه دیگر که در کتب متداوله از
 آنحضرت روایت کرده اند موجود نیست سخن صاحب قاموس و
 صاحب نهاسیه که هر دو از مؤلفین ایشانند نیز در خاص عام محل
 اعتماد است چنانکه ظاهر است و قطع نظر ازین امور هر کس بدر
 خصوصیات حالات وجوده فرج و کمال فضل و تجرد و علو همت
 و شرافت نسبت عابت اطلاع بر فنون بلغا و فطرت بق و احاطه اطراف
 کلام فصحا و نهایت تقوی و ورع سید رضی علیه الرحمه فی الجمله اطلاع
 داشته باشد چنانکه شهادت داده بر کالات مذکور ابن ابی الحداد
 و در شرحش بقیه می رسد که این قسم آموزنا صواب را بان سخن چلیل
 القدر نسبت اذن محض خطاست چه کجا این دارد که مثل اینچنین
 بر نگواری بر غیر کار خطبه خود را با امیر المومنین منسوب سازد یا
 انما یتبع و فحش و در یافتن و فی سلم نداشته باشد که کلام آنحضرت
 از کلام دیگری متمیز کند و با کلام آنحضرت کلام دیگر را مخلوط ساخته
 در کتاب جمع نماید و نیز در زمان سید رضی رخ دست خلفای شیعه
 عباس جمیع فضلاء و بلغا و ارباب کمال چهل مذهب جمع نمودند که
 اینچنین خطبه را آنحضرت با سائید صحیح مروی باشد بود البته سید
 رضی بر مخاطب میساخته و بر او انکار نموده مواخذ میگردند چنانکه
 ظاهر است از سنن علماء در اطهارا غلط بکدر خصوص و فقی

که نزاع دینی نیز در میان بوده باشد و علمای ایشان در کتب
 خود اعتراف کرده اند که آنحضرت عم از صحابه بسیار مناظره بود و
 تقدم خلفا هینده اظهار کراهت منبوء **ابن عبد ربیع** که از
 مشاهیر علمای ایشانست در کتاب عقد و ابو هلال عسکری
 که از عظامای مؤلفه القول ایشانست در کتاب او ایله در خطبه
 آنحضرت آنحضرت روایت کرده که در آن خطبه فرموده **اما ابی**
لوانه ان اقول لقلت عفی الله عما سلف سبق الرجلان و
قام الثالث كالطرب هم نطنه و یله لوض جناحاه و قطع
راسه لکان خیر له آگاه باشد که من اگر خواسته باشم بگویم چه چیز
 میگوید در گذر حدیث از آنحضرت پیشینان نطه و آمد پیشی گفتند
 ان دومد و برخواست سیور ایشان که مثل غراب قصدت من
 صرفتکم سیدد وای برا و اگر جید شد بود با الهای او و برید
 شد بود سرا و بهتر بود برای او از آنکاب خلافت بخری و در
صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت شد که عمر در مکالمه با علی
 و عبا سز گفت **فلما توفی رسول الله قال ابو بکر ان ابی رسول**
فینما فطلب انت میرا شک من ارا خیر و یطلب هذا میرا شک
اخر من اینها فقال ابو بکر قال رسول الله لا نوزت ما تر جکنا
من صدقه فرا نجاه کاذبا انما غادرنا خائبا بعد ان ان گفت فرمود
ابو بکر فقلت نا و لیر رسول الله و و لیر لیر بکر فرا نمانی کاذبا

عاشق غادر خانی حاصلش آنکه چون مرد رسول خدا ابو بکر
 گفت من ولی او نیستم پس آمد بشما در حالی که مخفی استی تو ای
 عباس میراث خود را از سیر برادرت و طلب میکردی اینکس
 یعنی علی میراث زنت را که از پدرش ماند بود پس ابو بکر گفت
 رسول خدا میراث ندارد پس شما هر چه وادار دروغ گو و کاه
 کار و غدر کنید و خیانت کنید دانستید و چون ابو بکر مرگ
 گفتم ولی رسول و ولی ابو بکر شما را دروغ گو و کاه کار و غادر
 و خایر دانستید و هر کاه عمر و صحیحین ایشان خود کواهی داده
 باشند بقیه که مسکین را راه جدل و مکابله مسدود خواهد
 بود و مخفی نیست بی ادبی و بی از روی مردم درین حدیث در واقع
 کدام مسلمان نام رسول خدا و فرغ العین و زبانی حق و خوار
 میرد که ابن بی بن برده است لغو زبانه **از بعضی** علمای خانبه
 ادای نمکنی مشهور است بنا بر این باطنی بمطلب ایراد مینماید
 ابن ابی الحدید در شرحش روایت کرده که حکایت کرد از برای
 من یحیی بن سعید جنلی معروف با بن غالبه که از ساکنین بغداد و
 عدول موفق بود و گفت حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی جنلی
 فقیه که در آن زمان مقدم خانبه بغداد بود در علوم و نزد او از
 هر جا که گفتگو میکرد پر کرده درین وقت شخصی ز خانبه آمد که
 بعضی از اهل کوفه دینی داشت و رفتن بود کوفه که درین حود را

بکریه و از اتفاقات در روز غدیر که در مشهد مقدس امیرالمؤمنین
 ۴ بولسطه زیارت مجمع خاص عام میشود در کوفه بوده است
 پس شیخ مذکور با او شروع در سخن کرد و میپرسید که درین تو بنویسید
 را و جواب میداد تا آنکه در حین جواب و سوال بشیخ گفت با
 سیدی کاش میدیدی که در زیارت روز غدیر نزد قبر علی ابن ابی
 طالب چه چیزها مذکور میشد از بخش سخنان شنیع و سب
 صحابه با او از بلند بی ترس و بیم پس شیخ گفت مردم را که بدی چه
 گاه دارند بخدا قسم که هیچکس آنها را دلیل نکرده برین مورد و از برای
 ایشان فتح آریا ب نکرده که صاحبان قرائن شخص گفت کبیت
 صاحب این قریه شیخ گفت علی بن ابیطالب ۴ بار ان شخص رسید که این
 راه را علی ۴ بار بنردم نموده و او ایشان را موعظه شیخ گفت آری والله
 پس ان شخص گفت که علی ۴ محو است در اینجانب ایشان موعظه پس جمل
 ماقلان و فلان را امام خود دانیم و اگر محو نیست پس چرا ما او را
 امام خود میدانیم از غیر او که تو گفتی باید ما را از علی عمیر بشوید
 از دیگران ابن ابی الحدید گفته که ابن غالبه گفت چون شیخ مذکور
 این سخن را از ان شخص شنید شتاب برخواست و فغلبین خود راه
 پوشید و گفت لعنت خدای بر اسمعیل باد اگر جواب ایراستند را
 بداند و باندرون حرمش رفت ابن ابی الحدید گفته که من دیدم بود
 شیخ اسمعیل مذکور را و حاضر شد بودم در مجلس او با وجود دانش

شیرین مقال نبود موقوف شد در سنه عشر و ستا حقا که اگر
 سایر دانا یان ایشان بقدر اسمعیل شیخ خاوندان و میباشند
 همه بدین استن حواله این مسئله اعتراف می کردند و الله الموفق
 والمعین **اصول و از دهم** در قلع ماده شبهه مخالفین مشتمل بر
 چهار بلوچ **نلوج اول** در ابطال دعوی اجماع و بیان آنکه
 انقضاء آن چون دانا یان اهل خلاف از راه اضطراب همواره
 پناه باجماع برده اند از حصن حصین خود میدانند و هر دلیلی که
 از نص خدا و رسول بر ایشان تقریر میشود اجماع را معارض آن
 ساخته بزعم فاسد خود قدح در آن دلیل میکنند و میگویند
 این دلیل در برابر اجماع حجتی ندارد که لهذا در بیان معنی اجماع و حجت
 انقضاء آن سطر چند نگارش میباید تا جهت حق از تنوایب
 اوهام مصفا باشد بدانکه اجماع موافق آنچه جمیع محققین اهل
 خلاف در کتب معتبره خود تصریح بان کرده اند عبارتست از اتفاق
 جمیع اهل حل و عقد یعنی تمام مجتهدین امت به غیر خیر الزمان در
 وقتی از اوقات بر امری از امور و اختلاف کرده اند که ایا این اجماع
 ممکنست که متحقق شود یا ممکن نیست و بر تقدیری که ممکن است
 باشد اختلاف کرده اند که ایا علم متحقق ان بهم میتوان رسانید
 یا نمیتوان بنا بر آنکه مشع است بحسب عادت علم و اعتقاد جمیع
 علمای شرق و غرب که متصرف در اطراف و حدود بلاد ربع مسکونند

بهم رسد و از ریاست که از احمد حنبل روایت شده در شرح مختصرا
 عضدی و غیره که هر که دعوی اجماع کند کاذبست و بر تقدیری
 که علم باجماع بهم بقا اندرسید با اختلاف کرده اند که ایا از راه
 خیر و روایت علم بر تحقیق اجماع بهم میتوان رسانید یا نمیتوان بنا
 آنکه خبر واحد اعتبار ندارد و خبر متواتر موقوفست بر دانستن
 جمعی که بر اتفاق جمیع علمای شرق و غرب را بر تقدیری که ان
 خبر و نقل علم بهم توان رساند اختلاف کرده اند که ایا بتوان خبری
 شرطست یا نه و بعد از این اختلافها اختلاف کرده اند که ایا
 اجماع حجتست و عمل بمقتضای ان واجبست یا نه و بر تقدیری
 که حجت باشد بنا بر آنکه بر روایات مختلفه اللفظ متفق بر این معنی
 بتوانت رسید که جمیع طوائف امت محمد ز اهل ضلالت نخواهند
 بود اختلاف کرده اند که ایا باقی ماندن اهل اجماع از وقت اتفاق
 تا انقضای مدت عمر بر ان قول شرطست یا شرط نیست **واحد**
حنبل امام مخالفین **و بر جور اول** که از مشاهیر علمای اشیاست
 برین رفته اند که تا انقراض مدت عمر شرطست و گفته اند آنکه
 از ان مجتهدین از قول خود بر کردن اجماع اجماع نیست **و بر**
 اختلاف کرده اند که ایا اجماع را از سنه دی و دلیلی
 که باعث بر اجماع و دال بر حقیقت ان باشد یا نه و بر تقدیری که مستند
 در کار داشته باشد چنانکه محققین ایشان بر ان رفته اند اختلاف

کرده اند که ابا قاسم مسند جامع می توانند شد بانه وزیر اخلاص
 کرده اند که ابا وجود مقلد در جامع شرطست بانه پس هر کس
 امامت ابو بکر را با جماع ثابت میدانند باید که جمیع این مراتب را
 بدلیل ثابت کند و خاطر از هر و طهرن ساختن جزو بهم رسانند که
 انجمن اجماعی بر امامت ابو بکر متفق شدن و بر هر عاقل منصف
 ظاهر است که اثبات این امور بعد از دارد و مع هذا علمای ایشا
 خود اعتراف کرده اند که انجمن اجماعی حتی ابی بکر بقبل نیامد
ابن عبدالبر شیخ موثق ایشان در کتاب استیعاب در حق
 ابی بکر چنین گفته که تخلف نمود از بیعت او سعد بن عباد و طاهر
 از خزرج و فقیه از قریش و **شیخ ابن حجر منقذ** در کتاب اصابع
 در معرفت صحابه چنین گفته که سعد بن عباد سه بیعت بر هیچ
 یک از ابی بکر و عمر نکرد و نتوانستند او را در بیعت خود در آورند
 بواسطه کثرت اقوام و عشایر او و بعد از این گفته که عمر در زمان
 خلافت خود سعد را در مدینه دید و با او گفت چرا یاد بر من
 که بوده باشم در بلدی که تو امیران باشی بعد از آن سعد را نزد
 بشام رفت و او را قبلة بسیاری بود در نواحی دمشق و در آنجا
 سه مرتبه و در هر هفته با طایفه از قبلة خود میبود و روزی از
 دهی بدی دیگر میرفت ناگاه او را از پشت باغی که در سر راه او
 بود تیری زدند و بان تیر کشته شدند تا اینجا بود مضمون کلام شیخ

ابن حجر و **بلادری** در تاریخش روایت کرده که عمر بر خطاب اشان
 کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمه انصاری تا سعد را بکشند
 پس ایشان او را بتر زدند و چون کشته شدند بر بابها انداختند
 که سعد را چنین کشتند و در **روضه الصفا** مسطور است
 که سعد بن عباد را ابوبکر بیعت نکرده و بشام رفت و کشته
 شد بعد از مدتی **بعضی** نیز کان و در **صحیح بخاری** و **مسلم**
و جمع بن الحسین روایت شده از عائشه که علی بن ابی طالب
 بعد از فوت حضرت فاطمه بمصالحه ابوبکر تن در داد و نیز در
 کتب مذکور از مسند ابی بکر روایت شده که حضرت فاطمه
 بعد از رسول خدا شش ماه زسیت خبا که سابقا سخن بر یافت در مع
 ذک و در **صحیح مسلم و جمع بن الحسین** نیز روایت شده
 از زهری که گفت بیعت نکردند از بنی هاشم هیچ یک تا شش ماه و نیز
 سابقا در مطاعن مستزکر مذکور شد بر روایات علمای معتبره
 ایشان تخلف نمودن امیر المؤمنین با سایر اهل بیت رسول و کافر
 بنی هاشم از بیعت ابوبکر و قصد کردن ابوبکر و عمر سوختن خا
 حضرت فاطمه را **وصاحب روضه الاحباب** در کتاب مذکور
 گفته که اصل هر که در بعضی از اهل سفینه بنی ساعد در تخلف از
 بیعت ابی بکر و گفتند بغیر از علی بن ابی طالب یاد دیگری بیعت نخواهیم
 کرد و **صاحب ملل و نحل** نیز در نقل اختلاف مهاجر و انصار در

روز سفینه گفته که سبعت کردند غیر از طایفه نبی هاشم و ابوسفیان
 از نبی امیه و ابن ابی الحدید در شرح منبع البلاغه چنین گفته که عمر
 محکم ساخت سبعت ابی کریم و آن روز شکست شمشیر بهر بار سینه
 مقدار افتاد و وزیر پاکه سعد بن عباد را و گفت کبشید سعد بن
 عباد را و شکست بن حساب بن منذر را و ترسانید نبی هاشم
 کیناه بخانه حضرت فاطمه برده بودند و در جمع بر الصبح **صحیح**
 روایت شد از مسند عمر بن خطاب در حکایتش از روز سفینه
 باین مضمون که گفت دوید بود در آن روز بر سعد بن عباد پسر
 گفت کسی از انصار که کشید شما سعد را و من گفتم خدای سعید را
 کشیدست و شارح مقاصد در کتاب مذکور در بحث پنجم از آن
 چنین گفته که در فرستادن ابوبکر و عمر ابوعبید جراح را نزد
 علی بن ابیطالب رساله لطیفیست که ثقات ما از باسناد صحیح
 روایت کرده اند و مشتملست بر کلام بسیار از جانبین و غلطی
 قلیل از عمر و مشتملست بر آنکه مد علی داخل شد در جماعت و
 چنین که خواست از مجلس گفت **بارک الله فیما سادنی و سترکم**
 مضمونش آنکه افرین خدای بر بیتی که از زده ساخت مرا و سرور
 ساخت شما را تا اینجا بوضوح کلام شارح مقاصد **و ابن قتیبه**
 شیخ معتدل روایت ایشان در کتاب سیاست در باب امامت
 ابی بکر گفته که ابوا مضاء نمود علی بن ابیطالب از سبعت ابی بکر و بعد

ازین گفته که روایت کرده اند که چون علی تکلیف سبعت کردند
 آنحضرت گفت **نا الحق بهذا الامر منکم الا بائعکم و انتم اولی**
بالبيعة و یأخذون هذا الامر منا اهل البیت غصباً
 حاصلش آنکه من سزاوار تر و بامامت از شما سبعت نخواهم کرد با
 شما و حال آنکه شما سزاوارید به سبعت کردن با من و بغصب حق
 ما را که اهل بیت رسول خدایم از ما بیکدیگر نگاه نم گفتم **استد**
له الیوم لیرد علیک غدا مضمونش آنکه سخت بگیر روزی از ی تو که
 کار خلافت را تا رد کند تو فرقه ایی عرض تو همین است که بعد
 از دردن ابوبکر خلافت را بدهد **هب دازین** ابن قتیبه
 گفته که آنحضرت گفته **والله با عمر لا اقبل فوطک ولا الایة**
 یعنی بخدا قسم ای عمر که قول ترا قبول نمیکنم و با ابوبکر سبعت نخواهم
 کرد و **هب دازین** روایت کرده که آنحضرت در آن محفل گفت **یا معشر**
المهاجرین لا تخرجوا سلطان محمد بنی العرب مردان الی بیوتکم
 یعنی ای جماعت مهاجرین بیرون مبرید سلطنت و اولی تضرع
 بودن حضرت رسول خدا را از خانه او و خانه های خود و انجرا
 از برای اجماع سند ساختند پیش نمازی ابوبکر است که برو
 موصوعه نقل کرده اند که در استناد مضر رسول خدا ابوبکر را فرمود
 تا پیشماری مردم کرد و مخفی نیست که بر تقدیر تسلیم این روایت
 با اتفاق ایشان جایز است نماز در خلف هر چه فاجر حتی اگر در

عقاید خود این را مسئله ساخته اند و نوشته اند که **بجور**
الصلوة خلف کل بر و فاجر پس بنابرین پیشنماری صلاح و
 صلاح ابوبکر نیست تا بدین کلمات و فضایل جبرسد چگونگی
 خلافت را که صالح اختیار بودن در جمیع امور دیر و دنیا است
 بر پیشنماری قیاس میتوان کرد با آنکه جمیع علمای اهل بیت
 با اخبار صحیح روایت کرده اند که حضرت رسول خدا امر کرده تا مردمان
 نماز گذارند و عایشه دختر زینب کبری از پیش خود مردم را خبر داد که
 پیغمبر فرمود تا ابی بکر امامت کند و چون آنحضرت برین اطلاع
 یافت فی الحال ستره و شعله پنهانده بیرون آمد و ابی بکر را
 از محراب دور کرده و خود نماز گذار و مؤبدانیت آنحضرت را
 در صحیح خود روایت کرده باین مضمون که پس یافت رسول خدا
 خود خفتی پس بیرون آمد و متوجه محراب شد پس ابوبکر بنهاران
 حضرت نماز میکرد و بقدر حاصلست که هرگاه ابی بکر نماز آنحضرت
 اقتدا کرده باشد دیگران نیز بطریق اولی اقتدا کرده خواهند
 بود پس سند نیز ثابت نمیشود بر روایت هر دو فرقه بسیار عجیبست
 که پیشنماری ابوبکر با وجود امیر کرد آمدن رسول خدا اسامه را
 و دلیل خلافت میتواند شد و خلیفه ساختن رسول خدا رضی
 علی را در مدینه و مغزول شدن تا وقت رحلت لیل امامت
 آنحضرت نمیشود و چون علمای ایشان دیدند آنکه اجماع بر بیعت

ابوبکر شد لهذا در کتب خود مثل موافق و مقاصد و غیرهما
 اعتراف کرده اند که در امامت اجماع شرط نیست بلکه بر بیعت
 بیک کس و دو کس نیز منعقد میشود مثل منعقد شدن امامت ابی
 بکر بر بیعت عمر و امامت عثمان بر بیعت عبدالرحمن بر عیون
 و چون ایشان جمیع ظالمین امیر و نبی عباس را امام مفترضه
 الطاعة میدانند لهذا قاضی عضد عبدالزکری منعقد شدند
 امامت ابوبکر بر بیعت عمر گفته و بهمین طریق بر بیعت ابی بکر
 و دو کس اکتفا نموده اند از زمان خلفای ثلاثه تا این زمان
 که ما میم اکنون اضااف باید داد که هرگاه انیمه اختلاف در اصل
 اجماع شده باشد و در بیعت ابوبکر بر روایت علمای معتبره
 ایشان و جمیع فرقه شیعه اجماع مذکور منعقد شده باشد و حال
 سند اجماع نیز معلوم شد پس چگونه کسی را بر بیعت ابوبکر خود
 بتحقیق اجماع بهم میرسد و بر تقدیر محالی که اجماع ظاهری از هر کس
 ثابت نشود با وجود انیمه نزاع و جدال و تهدیدات تا بر تبه
 که قصد انقراض زدن خانه سلیمان نبوت کنند و سعد بن عباد با
 نهایت قرب منزلت رسول خدا در زینب بازه کنند و مفدا
 را با حالات قدر هانت رسانند و شمشیر بر سر او با اعتقاد ایشان
 از عشره مدینه است بشکند دیگر چگونه کسی را اطمینان بهم میرسد که جمیع
 اهل حل و عقدان عمر از حاضر غایب دور و نزدیک از روی خوا

و طوع و رغبت بخریف و تغیر سبعت کرده اند چنانکه اگر اضلاع
 شیطانی و اصل هر عادت جاهلیت نباشد با وجود آن هر ارباب
 و احادیث داله بر امامت علی بن ابیطالب و انما یرثک الله امیر
 معصوم و اظهار غضب خلاف روان نوع فتیاح صادره از
 خلفای ثلاثه هیچ عاقل اقتدای ایشان نمیکند و دید و دانسته
 خود را مستحق عذاب الیم نمیدانند و الهمدی من هده الله **شبهه**
 در کتب فریقین نبوت رسید که رسول خدا ص فرمود که اهل بیت
 در ضلالت نیستند و همیشه قرآن با ایشانست و ایشان با
 قرآن و علی با حق است و حق با علیست و تابع ایشان از اهل بیت
 خدا که در اصل ششم تحریر یافت اکنون میگویم اباعلی بن ابیطالب
 در تخلف از بیعت ابی بکر و اباموردن بر حق بود باری باطل اگر چه
 بود ثابت میشود بطلا امامت ابی بکر و اگر باطل بود لازم می آید
 کذب رسول خدا صلعم نعوذ بالله من تکذیب رسول رب
 العالمین **تلویح دوم** در رفع استبعاد از ضلالت اهل بیت
 چون با اتفاق جمهور هر دو فرقی رضی خدا و رسول بر امامت علی
 بکر واقع شد و هم محققین اهل خلافت معتقدند که بیعت
 صحابه امامت ابی بکر ثابت میشود لهذا در مقام استدلال بر
 امامت ابوبکر از راه عام فریب در آمد میگویند و چون در کتب
 رسول خدا بعد از آن حضرت در ضلالت افتند و هیچ کس حق را منظور

ندارند و این شبهه بی اصل را از اعظم الایلی خود میدانند و در رفع
 این استبعاد و الاحادیثی چند از رسول خدا که در کتب معتدله ایشان
 روایت شده تحریر میساید و بعد از آن بتوضیح مقام و حکم ابی بکر
 میپردازد تا با لکلیه شبهه از میان بر خیزد و حق در نظر ارباب
 هدایت و انصاف بی شبهه شک و وهم حلوه گراید **حجبه دوم**
 در جمع بین الصحیحین از تفوق علی بخاری مسلم روایت کرده از عبد
 بن عباس که رسول خدا گفت **لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله**
بهم ذات الشمال فاقول بارتب اصحابی فقال انک لا تدری
ما احدق اعدک فاقول كما قال **العبد الصالح** و كنت
عليه من شهيداً ما ادمت فمهم فلما توفيتني كنت استا الرفيق
عليهم وانت على كل شيء شهيداً ان قد بهم فانهم عبادك
قال فيقال لي فانهم لم يزلوا من علي اعقابهم منذ فارقتهم
 حاصلش آنکه در و در باشد که جمیع از امت مراد را صحابه شمال که اهل
 جهنمند داخل کنند و من میگویند شما ای پروردگار من ایشان
 صحابه را مشدد در جواب گفته شود تو نمیدانی که اینها چه احداث
 کرده اند بعد از تو پس من موافق گفته ندید صالح یعنی علی خلیف
 گفت تو شاهد حال ایشان چه در وقت بودن من با ایشان
 و چه در وقت بودن من بعد از رحلت از دنیا اگر عذاب کنی
 اینها را بدرستی که ایشان بنده کان تو اندر گفته شود در جواب

من که این گروه از آنوقت که نوازها جدا شدی همیشه واپس
 روند بودند برایشها خود یعنی از دین و ملت نوز بکشند
 دیگر روایت کرده از متفق علیه بخاری مسلم زانس بر مالک
 که رسول خدا گفت **لیرون علی الحوض حال من صاحبی**
را بهم و رفقوا الی و سهم حلیوا فالا قولن ای رب صاحبی
ملیف الن لایانک لاندری ما احدنا بعدک نوی در شرح
 صحیح مسلم احتیوا را با قطعوا تفسیر کرده و گفته اصحابی در روایت
 مصغر واقع شده و در بعضی نسخ مکرر است و حاصل معنی حدیث
 آنکه وارد خواهند شد بر من بر حوض کوفه جمعی از صحابه بر من تا
 آنکه چون ایشان را ببینم ایشان متوجس شوند و برید شوند از ترس
 من یعنی ایشان را از نزدیک مردور سازند پس من خواهم گفت ای
 پروردگار من صحابه کههای میمند و گفته خواهند شد در جواب
 من که تو نمیدانی که ایشان بعد از توجه احداث کردند دیگر نواز
 کرده از عهدا لله بن مسعود که رسول خدا گفت **نا فوطکم علی الحوض**
ولیرفعن الرجال منکم اذا هویت لهم لانا و لولم حلیوا
دونی فاقول ای رب صاحبی و یقال لاندری ما احدنا
بعدک در لغت عرب فوط و فاطط کسی را کوفتند که بیشتر بر آب
 رود و اسباب آب برداشتن می آید و حاصل معنی حدیث آنکه
 من فاطط حاصلش آنکه من آب دهنم ام شمارا بر حوض و بسوی

من جمعی از شما با میداب متوجس میشوند تا آنکه چون قصد کنم که
 ایشان را آب دهم جدا خواهند شد از نزد من پس من خواهم گفت ای
 پروردگار من اصحاب منند و گفته شود که تو نمیدانی که چه احداث
 نمودند اینها بعد از تو **و نیز روایت کرده** بهمین مضمون از عهد
 بن ایمان در متفق علیه بخاری و مسلم و هم چنین در جمع من الصحابه
 روایت شده از رسول خدا که فرمود **یرد علی الحوض حال من ان**
فقدون عنه فاقول ای رب اصحابی فبقول لا علم لک بما احدنا
بعدک انهم اردوا علی ابدانهم القه قری حاصلش آنکه وارد
 میشوند بر حوض مردی از امت من پس بران و ممنوع خواهند شد
 از آن نگاه من خواهم گفت ای پروردگار من اینها اصحاب منند
 پس جنای تعالی خواهد گفت بدیسی که ترا علم نیست با بختها احداث
 کردند بعد از تو بخیب که اینها مرند شدند و از زیر بکشند دیگر نواز
 کرده از صحیح مسلم در مستدرعائیه از عهدا لله بن عمرو بن عاص بن
 مضمون که رسول خدا با اصحاب گفت چون مفتوح شود بر دست
 شما خزانهای فارس و روم چگونه خواهید بود عبد الرحمن بن عوف
 در جواب گفت خواهیم بود بطرفی که رسول خدا فرموده است پس
 رسول خدا گفت **تتناقسون و تتخاسرون فتتدابرون ثم**
تباعضون حاصلش آنکه رغبت بدینا خواهید کرد و حسد و عداوت
 خواهید درزید با یکدیگر و از دین خواهید بکشت دیگر روایت

کرده در مستدفايشه از متفوق جلایین مضمون که رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} گفت اگر قوم ترا دنبال و جاهلی عجمی نازده نمینور و من میترسم که ایشان بدل انکار کنند هر انچه میگردم بخواب کردن خان کعبه و او را با زمین هموار میگردم و داخل میگردم در آن انچه را از آن بیرون کرده اند و در بر آن قرار میداد یکی منبر می و یکی عرشه پس مدیسا ختم و را موافق بنیای ابرهیم **ابن مرد و بر** روایت کرده از ابن عباس که گفت بیرون آمدیم من و بنی علی پس دیدیم باغی انکار مریضی علی گفت ای رسول خدا چه بگوست این باغ انحضرت فرمود باغ تو در رحمت بهتر است ازین پس از آن گذشتیم و بحدیقه دیگر رسیدیم پر گفت علی چه بگوست ای رسول خدا این باغ انحضرت گفت حدیقه تو در بهشت بهتر است ازین تا انکه بهفت حدیقه گذشتیم پس گفت رسول خدا یا علی حدایق تو در رحمت بگو تر است ازین حدیقهها و بعد از آن دست بر سر روی و حلیه و مالید و بگفت تا انکه بلند شد که بیا انحضرت پس علی گفت چه چیز میباید تو ای رسول خدا انحضرت گفت **صغایر فی صدور قوم لای بدونها** **لك حق نيفق لونی** یعنی کینههایی که در سینهای قوم بیست که بر تو ظاهر مینمایانند تا وقتی که مراد میان نهند و **خطب خوارزم** در مناقب نیز همین مضمون روایت کرده باسناد از علی بن ابیطالب **وابن ابی الحدید** نیز همین مضمون روایت کرده از انس ابن مالک

دیگر **خطب** روایت کرده باسناد از عبدالرحمن بن ابی بلی و او از پدرش که رسول خدا مر علی گفت **ان الصغایر التي لك في صدور من لا نظير لها الا بعد موتي و ليلك بعينهم الله و** **بعينهم الا لعنون** یعنی بر چند باش از کینههایی که نسبت بتو در سینهای کسان است کظاهر نمیکند مگر بعد از موت مرا ایشانند که لعنت میکند خدای تعالی بر ایشان و لعنت میکند ایشان را لعنت کنندگان پس انحضرت کرست پس گفت باحضرت از چیست که بفرمود انحضرت فرمود **جبرئیل انتم تطلمون و یبغون حننه و یقاتلون و یقتلون و یظلمون بعد** یعنی جز او در راه جبرئیل که بدستی که ایشان ظلم بر علی خواهند کرد و منع خواهند نمود حق او را و مقاتله خواهند کرد با او خواهند کشت فرزندان او را و ظلم خواهند کرد بعد از او بر فرزندان او **و ارجع انالی** در مناقب روایت کرده که رسول خدا علی بن ابیطالب گفت ان الاله شعد ربك بعدی یعنی بدستی که امت زد باشد که غدر خواهند کرد با تو بعد از من و **حمیدی** در جمع **بیر الصبح** روایت کرده از صحیح بخاری در مسند انس ربما لك از زهری که گفت دیدم انس بن مالک را در دمشق در حال آنکه میگریست پس گفتم چه چیز است که ترا میگریاند گفت غمی بنم از آنچه یافته بودم در زمان رسول خدا **۱۴۱** این نماز واجب و این هم ضایع شد دیگر روایت کرده از صحیح

بخاری از او برداشته و گفته که گفت و الله که نمی بینم از امرت محمد چیزی بگو
 انکه نماز میکنند **و اخطب خوارزم** روایت کرده از صحیح بخاری
 از ابی رده که گفت و الله که نمی بینم از امرت محمد چیزی باستاد از
 عبدالله بن مسعود باین مضمون که گفت بودم با رسول خدا در خانه
 که از مدینه بجانب صحرا متوجه گردید پس آنحضرت ای کشید گفتیم یا
 رسول الله چیست ترا که ای می کشی آنحضرت گفت ای بن مسعود دل
 بمرگ گواهی میدهند گفتیم یا رسول الله خلیفه تعیین کن یا آنحضرت فرمود
 که خلیفه کنم گفتیم بویگر پس ساکت شد بعد از آن ای کشید باز
 من پرسیدم آنحضرت همان جواب داد گفتیم یا رسول الله شخصی با
 خلیفه کرد آنحضرت فرمود که خلیفه کنم گفتیم عمر بن خطاب پس
 ساکت شد و بعد از آن ای کشید و چون من از سبب آن پرسیدم
 آنحضرت همان جواب داد گفتیم کسی را خلیفه کرد آن گفت که خلیفه
 کنم گفتیم علی بن ابیطالب آنحضرت گفت **او و لمن تفعلوا ذلك**
انبا و الله لمن فعلتم لیدخلنکم الجنة حاصلش آنکه اطاعت
 او بخوانید کرده که بلکه دیگر را بخلافت خواهید برداشت بخدا
 قسم که اگر بخلافت او کردی من نهاد بد داخل میگرد شمار در رحمت
 پس از احادیث مذکور ظاهر شد که عجز صحابی بودن از برای بخدا
 کافی نیست و دستکاری ایشان نیز مثل مردم دیگر از راه ایمان
 و عمل صالح است و ایشان نیز مثل انبیا و زکرا را حقد و حسد

و عناد و حجت جاه و خواهش بنیاد را نمی شنود و خلیله العقبه که
 بعد از او رحمت رسول خدا از بزرگ منافقین صحابه در عقبه کرد در
 راه واقع بود فصد رسول خدا کردند و آنحضرت باهام ربانی در میان
 همه آنها را بحد بنیضر البیان کرده ما از آن قدر دست داشت نمود در کتب
 فیهین منهور است و در صحیح مسلم روایت شد از حدیث بن ابی
 که گفت آنصحاب عقبه چهارده کس بودند و مهمتی ازیر روایت حکم
 کرده بصحت خلیله العقبه پس معلوم شد که جمعی از ایشان
 در نفاق و شقاوت از غیر خلیله اقر و ن بوده اند و هر که فی الجمله
 اطلاعی بر اخبار سلف ارد میداند که اکثر فرزند با علی بن ابیطالب
 عداوت داشتند زیرا که خون ابا و اولاد و اقا رب هر یک از ایشان
 بضرب ذوالفقار آنحضرت ریخته شد بود و عصبیت عربی از نظر
 الشراس است و لهذا بسیار بوده که در میان قبایل بسبب کشته شدن
 سگی یا در زیدن شتری با سبی فتنها و فسادهای عظیم بهم رسیده
 و عداوت و دشمنی تا فریاد در میان ایشان بوده و نیز حجت جاه و
 ریاست و خواهش لذات نفسانی و زخارف دنیوی و تصرف شیاطین
 در قلوب و غلبه حقد و حسد در هر زمان از آن مندر سابق و لاحق
 اکثر انبیا و هر از راه برده و سپرد در واقع اگر حجت دنیا و آخرت
 نفسانی نباشد و معاویه و عایشه و طلحه و زبیر جز با علی بن ابی
 طالب کفر نیز و حال او بر همه ظاهر بود مقابله و منازعه کنند و با

اینهمه فساد و خون ریزی شوند و چرا مردم با وجود علی بن ابی طالب
 باین چهار رکن فساد بگردند و بر روی اهل بیت رسول خدا و
 اشیاع ایشان بیغ کشند و حال آنکه در کتب فریقین بنو امیه رسیده
 که رسول خدا از برای چهار کفایت نقله **الفئة الناعية** یعنی کفر
 باطل عمار را میکشند و بزیر کفایت **سقا نل علیا و انت طائر له**
 یعنی زود باشد که با علی مقاتله کنی و تو ظالمی باشی و علی بن ابی
 طالب گفت همچنانکه من بر نزل قرآن مقاتله کردم تو بر سر
 تاویل قرآن مقاتله خواهی کرد و نیز فرمود که تو مقاتله خواهی
 کرد و نیز فرمود که تو مقاتله خواهی کرد با ناکبین و مارقین و قاسطن
 و نیز در کتب فریقین بطریقین نواتر عبا را است مختلفه و متعارفه
 المعنی روایت شد که رسول خدا فرمود امت من بعد از من هفتاد
 و سه فرقه میشوند و هر ایشان اهل ذر و خند لایک فرقه پس چه
 استبعاد دارد اگر جمعی را عداوت با علی و گروهی را حبت ریاسته
 و فرقه رحلت نفع و طایفه را اطاعت رؤسا و زمره را تقلید برین
 دارد که با ابوبکر بیعت کنند و بعد از آن عوام الناس را بشیعه و
 فریب و قهر و غلبه ز راه برده کار خلافت ناحق را انظام دهند هر
 ایشان اذقان دارند با آنکه در رجوة حضرت موسی بنجرد عنبت چند
 روزه نبی اسلام را با وجود هر من کوساله برست شدند و قصد
 هر من کردند پس اگر اگر مردم سبب غرض مذکوره بعد از رحلت

رسول خدا از علی بن ابی طالب که بمنزله هر ولست بر کردند و ابوبکر
 بیعت کنند چرا سبقت باشد و قطع نظر ازین امور هر گاه رض خدا
 و رسول بر امامت علی بن ابی طالب موجود باشد چنانکه برخی از
 انها مذکور شد و آنحضرت که بعضی قرآنی معصومست و با نفاذ
 از کذب میراست خود خبر داده باشد بظلم اهل خلاف دیگر این
 نحو استبعادات نادر را بر است چنانکه مستور نیست بر اهل
 انصاف **والله لا یهدی القوم الظالمین** تلویح سیم در رفع
 استبعاد از عدم منازعت امیر المؤمنین با ایشان و این را نیز
 با اعتقاد فاسد خود دلیل می دانند بر حقیقه خلافت ابی بکر و
 چنین میگویند که اگر خلافت حق علی بن ابی طالب بود چرا جنگ
 با ایشان نکرد با آنکه انجمع ناس بود و نبی هاشم تمام معاون او بود
 و هیچ فکر نمیکنند که ازین قرار سخن بصورت ایشان بر رسول
 خدا نیز می آید که چون آنحضرت انجمع از هر بود و علی بن ابی طالب
 و جمعی بیکر از اعوان داشت چرا در شب از قریش قرار نمود و در غار
 پنهان شد بعد از آن بمدینه رفت و چرا در حدیبیه با وجود علی
 بن ابی طالب و کثرت اصحاب با مشرکان قریش صلح نمود و حج نکرد
 بمدینه بازگشت قرار داد که هر که از قریش پناه با آنحضرت آورد بایشان
 باز فرستد و در صلح نامه جریفرموده مشرکان لفظ رسول الله را حد
 نمود و چرا در احد دندان مبارکش شهید شد و بر اهل جنرت

ظاهر است که با وجود بیعت جمیع صحابه با آنحضرت بسبب نفاق عفا
 و اهل مناسد چه فاشها بظهور مدار معاویه که در مرتبه از هر بیعت
 تر بود و مستاصل نکردند تا آنکه بفرموده آن ملعون بر منابر است
 اهل بیت رسول کردند و بنظم نیربید بیچین ذریب خیل المرسلین شمشید
 کشت دو در مان نبوت تباراج رفت پس دیگر چه استبعاد دارد
 اگر علی بن ابیطالب بسبب فله اعوان و انصار و حفظ بقای بیچین
 وعدم شهادت گفتار دست از مقاتله ایشان باز دارد **در رکبت**
علمای اهل بیت روایت شده که چون بعلی بن ابیطالب
 رسید که مردم میگویند چه بود علی را که با ابوبکر و عمر منازعت
 نکرد خباثت باطله و زینب عایشه مقاتله نمود آنحضرت گفت
 مرا با هفت پیغمبر مشاهرت است اول ایشان نوح است که خدا
 تعالی از او خبر داده که گفت **بانی مغلوب فائز است**
 پروردگار من بدرستی که من مغلوب و زبون گفتار میاری
 ده مرا پس اگر شما بگویند نوح مغلوب بنوده تکذیب قرآن ^{بود}
 و اگر مغلوب بوده پس علی که وصی پیغمبر است اولی هبذرباشد و ^{بم}
 ابراهیم است که گفته و اعتزلکم و ماندعون من دون الله یعنی کار
 میکنم از شما و از آنجا میخیزند شما از غیر خدا پس اگر میگویند او بی
 مکروه اعتزال نموده تحقیق که کافر شد اید و اگر گویند مکروه
 دید و اعتزال نموده پس وصی اولی هبذرباشد و سیوم پسر خال او

لوط است که بقوم خود گفت **لوان لی یک فوق کل شی**
 مگر بود دفع شما قوی میبود پس اگر میگویند او را بر ایشان قوت بود
 تحقیق کافر شد اید و تکذیب قرآن نموده اند و اگر میگویند او را
 قوت نبود پس وصی اولی هبذرباشد و چهار دیوسفت که گفت
رب السج احب الی قماند عنی المیرای پروردگار من حبس
 و زندان دوستی است نزد من از آنجا فرار با دعوت میکنند پس
 اگر میگویند او را دعوت کرده بودند بغیر مکر و هی که خدا بران
 غضب کند تحقیق که کافر شد اید و اگر میگویند دعوت کرده
 بودند بخیری که خدای بران غضب کند و او اختیار زندان نمود
 پس وصی اولی هبذرباشد و پنجم موسی بن عملانت که گفت **فریت**
منکم لمانا خفتکم قرار کردم من از شما چون ترسیدم از شما پس
 اگر میگویند فرار او از روی خوف بود پس وصی اولی هبذرباشد
 ششم هر و نبت که گفت **یا بن ام القوم اسنضعفونی و کادوا**
قیلتونی ای پسر ما در من قور مرا ضعیف زبون باشد و نزد یک
 بود که مرا بکشند پس اگر میگویند قور او را ضعیف نباشد پس
 کافر شد اید و اگر میگویند ایشان او را ضعیف داشتند پس
 وصی اولی هبذرباشد و هفتم محمد است که بنیاد فرار نمود پس اگر
 گویند بی خوف فرار نمود کافر شد اید و اگر گویند از خوف بود و چا
 غیر از فرار نباشد پس وصی اولی هبذرباشد پس برخاستند همه

مردم و گفتند ای امیرالمومنین حق با منست و قول قول نشت
 پس ندبیس مخالفین و باطل را در لباس حق جلوه دادن ایشان
 نزد اهل بصیرت محقق گشت ان الباطل کان زهوقاً **تلویح**
چهارم در اشاره اجمالی بر طایفه اجدادیت موضوعه و البر
 عفا بدها اهل خلاف بدانکه احادیثی که مخالفین در فضایل خلقاً
 نلش و اشیات طرفه خود روایت کرده اند اصلاً محل اعتماد نیست
 و بر امامیه بهیچ وجه حجت نمیشود زیرا که هر دو تابعین نبی امیه
 و بنی عباس روایت کرده اند و منتهی میشود روایت شان صحیح
 که از دشمنان حضرت علی بن ابیطالب است مثل عبدالله ابن
 عمر که با علی بن ابیطالب عهد بیعت نکرد چنانکه ظاهر است از
 اخبار هر دو فرقه و با زید و عبدالله ملک مروان بیعت کرد چنانکه
 در جمیع کتب صحیحین از تفوق علی بخاری و مسلم روایت کرده
 از مسند عبدالله ابن عمرو مشتمل بر این مضمون که چون اهل
 مدینه نبردند از امامت خلع کردند عبدالله ابن عمر جمع کرد حشم
 و فرزندان خود را و ایشانرا از بسکتن بیعت بزید منع کرد
 و گفت ما بیعت کرده ایم با بنی زید یعنی بیعت خدا و رسول
 و با اینچنین مردی خند نباید کرد دیگر روایت کرده از مسند
 عبدالله ابن عمرو صحیح بخاری این مضمون که عبدالله ابن عمر
 چیزی نوشت بعد از عبدالله ملک مروان و با او بیعت کرد و بتواتر

رسید که عبدالله بن عمر نزد حجاج رفت و گفت سپاردست خود
 تا بیعت کنم با امیرالمومنین عبدالله ملک که من از رسول خدا شنیدم
 که میگفت هر کس ببرد و بر او بیعت امامی بنماید بر جاهلیت درده
 پس حجاج با وجود کفر و نفاق بر او و حشم گرفت دیروز با علی بن
 ابیطالب بیعت کردی امر و زمانه تا با عبدالله ملک ابن مروان
 بیعت کنی دست من سکار نیست اینک پای من بگرد بیعت کن دیگر
 طایفه کرد دقیقه از ولایت عداوت و دشمنی فرود گذاشت کرد تا
 آنکه لشکر کشید و با آنحضرت قتال نمود و پیوسته اظهار عداوت
 میکرد **ابن ابی الحدید** روایت کرده در شرح نهج البلاغه از ابو
 مخنف در کتابش مشتمل بر این مضمون که بطرف متعده روایت
 شده که چون خبر قتل عثمان بجاییده رسید عثمان از نفر بر کرد و گفت
 بدکاری عثمان عثمان را بکشتند او بد رستی که عثمان بکشته شد
 سنلوار تر بود از هر کس و چون شنیدند مردم بیعت با علی بن ابی
 طالب کرده اند از زده و مناسف گشت **و در بعضی** از روایات
 ابو مخنف مندرجست که طایفه بعد از شنیدن خبر بیعت
 کردن مردم با علی گفت اگر زمین و آسمان بهم می آمد بهتر بود نزد
 از بیعت با علی بن ابیطالب بعد از آن گفت عثمان نظر گشته
 شده بیکر ابو هریره که بواسطه زخارف دنیوی از علی بن ابیطالب
 رو کرد آن شد معاویه پیوست و با حضرت امیر قتال کرد و گفت

برابر اب جبریت معلومست و مقتدایان ایشان بران کواهی
 داده اند **ابن ابی الحدید** در شرحش گفته تحقیق کرد وایت شده از
 علی بن ابیطالب که گفت بدرستی که الکذب ناسر رسول خدا
 ابوهریره است دیگر روایت کرده از سفیان ثوری که از اباب
 حدیث اعتبار نیکند از اخبار ابوهریره مکرر بخبر در باب بیست
 و دو وزخ است دیگر روایت کرده از ابو جعفر اسکافی که او گفته
 قول ابوهریره مدخواست نزد مشایخ ما چه عمل و رادنه زد و اب
 گفت بسیار حدیث وضع کرده **حمیدی** در جمع بین الصحیحین
 از متفق علی بخاری و مسلم از مسند ابوهریره بسیار حدیث بخاری
دیگر روایت کرده از متفق علی بخاری و مسلم از مسند عبدالله
 ابن عمر که گفتند عبدالله ابن عمر که ابوهریره میگوید رسول خدا
 هجرت آنکه امر نکرده است بقتل کلب صید و کلب شان امر
 نکرده است بقتل کلب زرع عبدالله ابن عمر در جواب گفت
 البته ابوهریره زرع دارد **دیگر** انشاری مالک که از دشمنی کمان
 شهادت روز غدیر کرده و بدعا علی انحضرت مبروص شد چنانکه
 گذشت در اصل دو روایت ابن ابی الحدید از واقعی و غیره
روایت کرده ابن ابی الحدید از ابو یوسف ساگرد ابو حنیفه
 و از ابو حنیفه که گفت ابوهریره و انشاری مالک از جمله ^{بندگان}
 که اعتمادی نیست بر روایت ایشان **دیگر** عمر و ابن عاصم ^{کردند}

بدینا فرخت و با جان پنج روزه معاویه را از اسلام بدیضیب
 کشت و قبایح اعمالش در جمیع کتب مسطور است **دیگر** مغیر بن
 شعبه که با حضرت امیر هفایت عداوت میوزید **ابن ابی الحدید**
 روایت کرده از ابو جعفر اسکافی که مغیر ابن شعبه علی عمرا
 بر منبر کوفه ناسزا می گفت **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر اسکافی
 که معاویه جمعی از صحابه و تابعین عروه ابن زبیر **دیگر** کعب ه
 الاخبار که ابوذر غفاری رضی عنه در حضور عثمان بر سر او زد
 و گفت بخدا که یهودیت از دلت بیرون نرفته است **ابن ابی الحدید**
 در شرحش گفته روایت کرده اند جمعی از اهل سیر که علی ابن ابی
 طالب میگفت بدرستی که کعب الاخبار کذاب است و او مخوف
 بود از انحضرت **دیگر** سعد ابن ابی وقاص که از عداوت با انحضرت
 بیعت نکرد و هرگز در جهاد با اعدای بنی پیر و حضرت امیر شد
دیگر ابو موسی اشعری که بدشمنی فقی خلافت از انحضرت بفرمود
 عمر و بن عاصم **دیگر** سعید ابن مسیب که از دشمنان انحضرت بود
 مطابق روایت ابن ابی الحدید و غیره و بالجمله هر روایتی که اینها
 در باب عقید خود نقل میکنند البته سلسله روایتش از تابعان
 بنی امیه و از دشمنان علی بن ابیطالب خالی نیست چنانکه ظاهر
 بر صاحب خیرت و بر جمیع ارباب تتبع ظاهر است که معاویه و سایر
 ظالمه بنی امیه با ال رسول چه مایه عداوت داشتند و همواره بر منابر

در مجمع خاص و عام سب اهل بیت رسول خدا میکردند و مجتهدین
 ایشانرا قتل و غارت مینمودند و هیچ کس را یاری آن نبود که آنها را
 فضایل علی بن ابیطالب کند و هر کس در مذمت آنحضرت حدیث
 از پیش خود وضع میکرد صلیها و اکرامها می یافت و لهذا جمیع
 که اظهار عداوت می کردند همان نزدان ظالمان مغرور و مکرر
 و صاحب شوکت و حکومت میکشند و گروهی که منسوب
 بولای آنحضرت بودند همیشه خایف و مظلوم و سیر می کردند
 اصلا اظهار دوستی و پیروی اهل بیت نمیکردند **ابن ابی الحداد**
 روایت کرده از ابو جعفر اسکافی که گفت بصحت رسید که بنی
 امیر منع میکردند اظهار فضایل علی را و معاقب مینمایند
 کسی را که ذکر او را و فضایل آنحضرت بود تا بمرتبه که هیچ کس را
 جرأت نبود که ناظر آنحضرت را بر زبان راند **بکر** روایت کرده از
 ابو جعفر که معاویه صد هزار درهم ستم بر این جناب ادا تا ایه
ومن الناس من یحک قولی فی الحق اللدنی ایه که متضمن
 مذمت در شان علی روایت کند و ایه **ومن الناس من یبکی**
نفسه ابتغاء مرضات الله را در شان ابن مسلم روایت کند
 ستم بر جناب قبول نکرد پس دو صد هزار درهم داد و قبول نکرد
 پس سیصد هزار درهم داد و قبول نکرد و بعد از آنکه چهار صد
 درهم داد قبول کرد روایت نمود موافق فرموده معاویه **بکر** روایت

کرده در شرحش از علی بن محمد بن ابی سیف مداینی در کتاب جدا
 که معاویه نوشتت بهمال خود تا بکشند او بیان فضایل علی ^{اهل}
 پیش را بر خطبادهر جا بر منبر آنحضرت ناسزا میکشند و قضا
 از برای آنحضرت و اهل بیتش روایت میکردند و چون در کوفه فتیحه
 علی بسیار بود زیاد را بر ایشان نکاشت تا کشت آنها را در هر جایافت
 بقویات عظیمه و نوشتند بیکرمال خود فرستاد که همان عثمان
 و را بیان فضایل او را عزیز و اکرام کند و نام او را و نام پدر و
 اقوامش را نزد من فرستید پس چون نزد او فرستادند هر دو صلاح
 کو انما به و مالک و اسباب بسیار داد پس هر که فضیله از عثمان
 روایت میکرد نام او را ثبت میکرد و او را از مقریان مینمایند
 بعد از آن نوشتت بهمالش که بسیار شد فضایل عثمان اکنون ^{در}
 تکلیف کند تا روایت کنند از فضایل ابوبکر و عمر و سایر اصحاب
 پس روایت کردند در مناقب ایشان احادیث موضوعه بسیار
 که هیچ یار اصلی حقیقه نداشت و آنها را بر سر منابر میخواندند
 و معلمانرا کهنند تا در مکتبها باطفال پاموزند و آنها را مثل
 قرآن تعلیم میکردند تا انکه زبان و دختران و خدمتکاران نیز
 اموختند و بعد از آن نوشتت تا در جمیع بلاد فحش کنند و هر کس
 متمم بدوستی علی بن ابیطالب و اهل بیت او باشد خانه اش را
 خراب کنند این بود بجلی از مضمون روایت ابن ابی الحدید از کتاب

مدایخی اکنون تامل باید کرد و از روی ایضا است باید دید که هر کجا
 در سابقه ایا مجال بر بنیوال بوده و جمیع روایت معتبر ایشان
 تابع نبی امیر و دشمن اهل بیت رسول خدا باشد بیکر احادیث
 دال بر عقاید ایشان و فضایل خلفای ثلاثه جبر اعتبار خواهد شد
 العاقل کیفی الاثنان والله الموفق والمعين العاقبة للمتقين
خاتمه در بیان محلی از معاد بدانکه معاد عبارتست از زندگی
 که در ایندن حقایق اخلاقی در روز قیامت از برای مکافات
 و این معاد ضروری در جمیع سبب نیست و وجودش از راه آیات
 متعدده قرآنی و احادیث منکره نبوی و اجماع ائمه پنجگانه
 که اصلا شك و شبهه در آن راه ندارد و بهیچ وجه قابل تاویل
 نیست و انکارش موجب کفر و زندقه است و هر کس کفایت
 که اعتقاد کند و یقین بماند که آخرتزلزل در بنای آسمان و زمین
 راه خواهد یافت و اسمانها با امر الهی در هم نوزدند خواهد شد
 و کوهها از یکدیگر بپاشند خواهد گشت آنکه خدای تعالی بپاک
 هم در اجناس بود خواهد ساخت و اجزای پوسیدم از یکدیگر بپاشند
 باز حیات خواهد بخشید و از واح خلافت و امان بدنها امیر
 خواهد داد اجناس که در دنیا داده بود و همه را محسور خواهد کرد
 زیرا که جمیع این را گنست و آیات منکره و احادیث متواتر
 از وقوعش خبر دارد بخوبی که اصلا قابل تاویل نیست و نیز باید

که خصوصیات قیامت از ضراط و مینان و سنجیدن نامهای اعمال
 و امثال اینها متحقق خواهد گشت و همدان خدای تعالی
 بمقتضای عدل و وعید خود عمل خواهد فرمود پس بهشتی را بهشت
 جاودان از برای خواهد داشت با جور و قسور و غلمان و غیر اینها
 از انجمنان انسا لذت میبرد و دروزخی را عذاب الیم دروزخ گنشت
 برایش و زهره بر مار و عقرب و امثال اینها از عقوبات و موزیات
 گرفتار خواهد کرد و جمیع این امور از آیات و احادیث ثابت و محقق
 است و بهیچ گونه قابل تاویل نیست و یکبار باید دانست که همچنانکه نفس
 ناطقه مصدر بافعال و اعمال اختیار میبرد است و روح و راحت
 باو عاید میشود و بدر البتست نسبت با آنها هم چنین مورد ثواب
 و عقاب و لذت و آلودر حقیقت است بدر البتست از برای
 وصول لذت و الهی پس اگر در مثل بدن ازل محسور کرد و با آن
 بدن نعم بهشت یا عقوبات دروزخ در باید ظلم نخواهد بود زیرا
 که بتبدل و فقیر خصوصیات بدن شخص مبتدل نمیشود و لهذا
 شخص در جمیع ایام حیات یک شخص است و حال آنکه بدن در جمیع اوقات
 مبتدل میشود و همواره اجزایش تجلی در فتره با امر الهی تازه بیان بد
 ما تجلیل بان میسرند و از اینجاست که اگر شخصی دیگر را بنا حق نکند
 و همدان مدتی او را بقصاص رسانند در نظر جمیع عقلا مذموم
 نیست هر چند اجزای بدن از سبب بیماری طوی یا امر دیگر مکتول

رفته باشد و انواع تبدلات بران طاری گشته باشد دیگر باید است
 که بمقتضای آیات واحادیث خصوصیات بعد از موت از غنا
 قبر و سوال منکر و نیکو و امثال اینها حق است و نفوس در زمان
 بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که انرا برزخ گویند موجودند
 و در خورد احوال خود لذت و آلبابها مبرسد خواه بدن انشخص
 در قبر باشد و خواه نباشد و خواه سوخته شود و خواه طعم جانور
 کرده در خند با وجود مجاور میت بودن و در قبور مشاهده کردن
 هیچ کس مطلع بران نکند در دنیا که خواست هر عالمی ادراک اوضاع و
 احوال عالم دیگر میکند و از اینجاست که شخصی که در حضور
 جمعی خوابد با شد هر چند صور مختلفه و شهرهای معظمه در آن
 و کوهها بربند و انواع لذات و عقوبات در بایدهم یک از حاضران
 بر چیزی از آنها مطلع نمیشوند و همچنین انشخص خوابد مادام که در
 خوابت واقف نمیشود بر آنچه از حاضرین نظیر و روحی بد و در
 دنیا عالم خوابت نسبت اعیان بعد از موت پس چه استبعاد
 دارد اگر در دنیا بر امور واقع در آن عالم اطلاع حاصل نشود و
 هر چه را عقل مستبعد میدانند هر از حضور مدرکه انسانی ناشی
 میشود و الا نظر بقدره کامل الهی که از کم عدم و لاشی محض نیمه
 اشخاص مختلفه و انواع متقابله و اجناس متباینه را بوجود آورده
 در نهایت اسانیت و هیچ کونرا استبعاد ندارد در واقع هرگاه انسان

با عدم استقلال و ضعف وجود در هر فی از انات نظر بصور
 خیالی خود انخای تصرفات و تغییرات نظیر و میتوانا دررد و محض
 اراده خود اسمانها و زمینها و اصناف موجودات را در خیال
 ظاهر میتوان ساخت و در همان لحظه هم رازا بیکر اندام عالمی
 دیگر تصور میتوان کرد پس از خدای تعالی که خلاف حقیقی و مصور
 تحقیقیت و وجودش بسیار جمیع وجودات و قدرتش اصل همه
 قدرتهاست تصرف در مخلوقات خود از تغییر و تبدیلی و ایجاد و انقیاد
 و افنا و غیر اینها اجرا مستبعد باشد **انما امر اذا اراد شیا بقوله**
لکن میكون فسحان الذي بين ملکوت کل شی و البیر حیون

الحمد لله الذي وفقنا للتفهم هنا
 التالیف و تبرئنا الفراع من
 اتمامه فی یوم الثلاثاء سابع
 شهر ربیع الثانی سنه
 سبع و ستی و الف
 من الحجین
 النبویه
 ۳۴۴
 ۴



کتابخانه مجلس شورای ملی
 شماره ثبت ۱۰۰
 شماره کلاس ۱۰۰
 شماره ثبت ۱۰۰

